

● يك قتل و ۲۴ متهم

● پده منتخني ختيخ كنبني د تيلو عايدات

سه تن از ورزشكاران لسه زر غونه
از راست به چپ: بيغله ملالی، بيغله سيرا
سيون و بيغله سجه



کوچه

Ketabton.com



بناغلی محمد نعیم از مسکو بکابل بازگشت

بناغلی محمد نعیم نماینده خاص و فوق العاده رئیس دولت که برای یکبار دهم رسمی از اتحاد شوروی بانکشورفته بو دند ساعت چهار و سی دقیقه بعد از ظهر ۲۳ سنبله بکابل مواصلت نمودند . بناغلی محمدنعیم در میدان عوانسی از طرف داکتر محمد حسن شرف معاون

صداوت بعضی ازاعضای کابینه دگر جنرال عیدا لکریم مستغنی لوی در ستیز وسفیر کبیر اتحاد شوروی مقیم کابل استقبال شدند . طبق اطلاع نماینده آژانس باختر بناغلی محمد نعیم دراین مسافرت ملاقات ها یس با ل بر پرنیفسکرتو جنرال کمیته مرکزی

حزب کمو نیست اتحاد شوروی و ا ن کاسکین رئیس شورای وزیران آنکشور به عمل آورده که درفضای بسیار دوستانه صورت گرفت . دراین مسافرت بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه با ایشان همرا بود .



بناغلی محمدنعیم نماینده فوق العاده رئیس دولت وصدا عظم افغانستان در میدان بین المللی کابل موقعیکه ازطرف دکتورمحمدحسن شرف معاون صدر اعظم وبعضی ازاعضای کابینه استقبال شدند.

وزیر عدلیه خطاب به فارغان مرکز ستار مطالعات گفت :

وظیفه مقدس قضامقتضی

درایت عمیق امانت داری

وتقوای همه جانبه میبایستند

فارغان مرکز ستار و مطالعات قضا رسر حلف وظیفه را به نام جمهوریت افغانی در برابر شورای عالی قضایی بجا آورده فارغان مرکز ستار و مطالعات قضا که فرمان اسلاک شان به کدر قضا قیلا حضور بناغلی محمد داؤد رئیس دولت صدر اعظم جمهوریت افغانستان مطابق حکم ماده دهم فرمان ریاست جمهوری شمار سوم واحکام سایر فرامین متکی بان شرف صدور حاصل کرده بود حلف وظیفه را بنام جمهوریت افغانی در برابر شورای عالی قضا که تحت ریاست بناغلی دکتور عیدا لمجید وزیر عدلیه ولوی تارو تاریر گردیده بود بجا آوردند .

مراحل تعیین فارغان مذکور به وظایف قضایی بروفق احکام فرامین جمهوری از طرف امریت عمومی اداری قضا تکمیل گردیده عنقریب وظایفی در کدر قضا بایشان سپرده خواهد شد .

بناغلی دکتور عبد المجید وزیر عدلی خطاب به فارغان مذکور گفت مسرت دارم امروز یکدیسته از جوانان کشور عزیز را برابری خود می بینیم که مراحل تحصیل اکادمیک واختصاصی رشته قضا را به پای اکمال رسانیده واز امتحان معینه موفقا ن بجز آمده اند واکون در آستانه یک امتحان بزرگتر وارزشمند تر یعنی امتحان عملی در برابر مردم نجیب افغانی قرار دارند وزیر عدلیه اضافه کرد جامعه از شمع بحیث قضات ، تامین حق عدالت را باز طریق احترام ورعایت اساسات مقدس اسلام و در ارزشهای جمهوریت افغانی و تطبیق سالم احکام فرامین وفوانین دولت توقی دارد .

دکتور عبد المجید علاوه کرد وظیفه مند همانطور یک در جامعه ما یک وظیفه مقدس قبول شده است بسمان پیمان یک وظیفه مسؤلیت وسنگین بوده مقتضی درایت عمیق امانت داری وتقوای همه جانبه میبایستند بالخاصه درین مرحله حساس تاریخ نویی زندگی ملی ما بیشتر از همه اوقات دیگر صمیمیت تقوا نزاهت و پاک نفسی قضات مامورین دولت را تقاضا دارد .

بنا بادرک ایشمه حقایق روشن وبکسای بستن سالم آن باید طوری وظایف محوله انجام بدهید که در آن رضای خدای متعال خوشنودی وطن وتحسین نظام نوین وسعادت آور را که به قیادت ورهبری بناغلی محمد داؤد موسس این نظام به پیش میرود به وجه احسن کامیابی نماید ودر روشنائی ایس رمز استکباری اسم با مسمی خادم شریعت ووطن عزیز را حاصل کنیده آنگاه البته شمامستحق وشا یشته تبریک خواهید بود وموفقیتش در ساحه عمل کامیابی واقعی پنداشته خواهد شددر غیر آن اگر خدای نا خو استه شما در اجراءات قضایی ودیگر مکلفیت های تان اعمال ورزیده ویا از صراط المستقیم منحرف می شویید نه تنها به کفرشدید اعمال مواجه می شویید بلکه جامعه ونظام اسناد ناگامی را بدسرت تان خواهد داد پس بهتر آنکه خود را شایسته تبریکی مردم دستگیر منصوبه تان سازید خدای متعال شما را در راه که در آن فلاح ورستگاریست یار نماید .

روزنامه ملی انیس نشرات خود را از سر گرفت

روز نامه وزین ملی انیس روز ۱۷ سنبله به نشرات خود مجددا آغاز کرد . شماره تازه انیس که بافوتوی بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدا عظم جمهوریت جوان ما مزین است ازطبع بر آمده وتوزیع گردید .

روز نامه ملی انیس بعد از چهل وشش سال خدمت در راه ارائه اطلاعات وتنوییر اذهان وافکار عامه تقریباً سه ماه قبل باروز نامه دیگری اذعام گردیده بود .

پوهاند داکتر نوین وزیر اطلاعات وکلتور در پیام خود بمناسبت احیای مجدد روز نامه ملی انیس که در شماره ۱۷ سنبله آن چاپ شده است نشر روز نامه ملی انیس را بخوانید گان وکار کنان وهمکاران انیس و هموطنان تبریک گفته متذکر شده است که این روز نامه اضافه از چهل سال بحیث یک نشریه مفید خدمات ارزنده را بوطن وهموطنان عزیز انجام داده بود .

پوهاند نوین در پیام خود اظهار آرزومندی نموده است که در این دوره هما نظوریکه زعمیم بزرگ ورهبر ملی بناغلی محمد داؤد جمهوریت جوان افغانی و سرور م افغانی استان آرزو دارد روزنامه انیس درراه تقدیم اطلاعات ثقه وتنوییر عامه تطبیق اصلاحات وسوقی وهدایت جامعه افغان به سوی یک زندگی مطلوب قدم های مثبت و مفیدی بر دارد .

دالجزایر جرگی

دافغانستان ددو و فیصلو موسودی تصویب کړی

کابل دوی ۲۲ (ب) : په الجزایر کی دناییلو هیوادو جرگی دافغانستان ددو فیصلو موسودی چه یوه په وچه کی دپرتو هیوادو دخاسو اپتیاز دلری کولو دپاره دخانگی و تدبیرونو اوبله یی دهغو هیوادو دملاتی په پاره کی وه چه کله وده یی کړیده تصویب کړیدی . په لومړی فیصله کی تصویب شویدی چه بحرته اوله سمندرونه په وچه کی پرتو هیوادو دآزادی دلاری دیدا کو لو دحق دتامین اوتطبیق اوددغو هیوادو دخاسو اپتیاوودلری کولو دپاره دبین المللی لازم مرستو دبرابرولو په مقصد دی سمدستی تدبیرونه به نظر کی ونیول شی . په دوهمه فیصله کی دهغو هیوادو دملاتی په باب چه دیر کم پرمخ تللی دی تصویب شویدی دهغو هیوادو په گټه چه دیر کم پرمخ تللی دی ددریم انکتاد او اختصاصی موسسو دفیصلو دسمدستی تطبیق دپاره دی چه خانگی تدبیرونه یکی شامل دی داقصادی ملی او بین المللی مرستو په ورکړه کی دغه ملی هیوادونه دلومړیو حق ورکړشی . په دغه کنفرانس کی دافغانستان دنمایندگانو مشرتوب د بناغلی عبدالرحمن پژواک په غاړه وه .

پومیدو دافغانستان له فضاخه دتبریدو په وخت گنی دولت درئیس اوصدر اعظم په نامه د مبارکی تلگرام مخابره کړی

کابل دوی ۲۲ (ب) : دفرانسی جمهوریت بناغلی ژورژ پومیدو ورپه ورخ دافغانستان له فضاخه دتبریدو په وخت کی ددولت درئیس اوصدر اعظم بناغلی محمد داؤد په نامه دغه تلگرام له الوتکی نه مخابره کړیدی . دافغانستان بدولت رئیس او صدراعظم بناغلی محمد داؤد کابل دافغانستان په فضاکی الوتنه ماته داموقع راگوی چه ناسی جلاتماب ته خپلی مبارکی وړاندی کړم ، ستاسی اودافغانستان دهغو علایقو دزیاتی پرمختیا دپاره چه زمونږ د هیوادونو ترمنځ شته خپلی دژبه له کومی هیلی څرگندی کړم .

(ژورژ پومیدو)

آرمانهای ملی مردم است

متن بیا نیه پوهاند نوین و زیر اطلاعات و کلتور به منا سبت و ز مطبوعات که از رادیو افغانستا نشام ۱۶ سنبله پرودکاست گرد ید

نمیخورند

کابل ۲۱ سنله ب: طبق اطلاع نماینده آژانس باختر تمام وزراء کابینه دو لست جمهوری بصورت رضاکارانه وبه منفعت عامه ایصله نموده اند تا هفته سه روز از صرف گوشت در منازل شخصی شان صرف نظر نمایند .

آرشیف ملی هسته

گذاری شد

غازی میباشد جمع آوری گردیده است . اسناد مهم این آرشیف عبارت است از مکاتیب امین الله خان لوگری یکی از مجاهدین ملی جنگ دوم افغان وانگلیس که عنوانی روشن شناسان قوم افغانستان بمنظور مقابله با استعمار نوشته شده وهمچنان تعهد نامه بین امرای بارگرازی وانگلستان در سال ۱۳۵۷ زمان سلطنت امیر دوست محمد خان صلح نامه بین امیر موصوف بابراذران بارگرازی در سال ۱۳۴۲ قرار یک راپور دیگر روز شنبه کتابخانه های عامه در مرکز ولایات بادکوبه ، لغور ، لغمان ، لوگر و بامیان افتتاح گردید .

کابل ۱۹ سنبله (ب) : هسته آرشیف ملی ساعت ده قبل از ظهر روز شنبه توسط پوهاند داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور در عمارت کتابخانه عامه گذاشته شد . پوهاند نوین اظهار امید کرد که کفایه هموطنان عزیز اسناد تاریخی را که جزئی از تاریخ ثبت شده ملی افغانستان میباشد یادریدل قیمت و با بصورت رضاکارانه اهدا به آرشیف ملی تقدیم کنند . در آرشیف ملی بیش از هزار نسخه سند که شامل مکاتیب قبایله ها ، فرامین ، عهد نامه ها ، صلح نامه ها از دوران احمد شاه بابا تا زمان امیر امان الله خان



رئیس کتابخانه وزارت اطلاعات و کلتور در باره اسناد موجوده آرشیف ها به پوهاند دکور نوین وسایرین توضیحات میدهد

معادن یا قوت جگد اک و سنگ رخام هیامند

مطالعه میگردد

کابل ۲۱ سنله ب: مطالعات بمنظور بهره برداری از معدن یا قوت جگد اک آغاز گردید . یک منبع وزارت معادن وصنایع گفت که دیپلوم انجنیر عبدالرحمن قاضی خانی رئیس سروی معادن در اس یک هیات متخصصین داخلی وخارجی برای مطالعه بهره برداری از معدن یا قوت جگد اک اخیراً عازم ولسوالی سروبی گردید . منبع علاوه کردهای به اتفاق وسوال

فریب و قبل از اعلام جمهوری بنام ادغام منحل گردیده بود مجدداً به نشرات شروع میکند .

در ساحه کتابخانه های عامه که تعمیم و توسعه آن در مراسر کشور آرزوی بقدیم جوان جمهوری است فردا ۱۷ سنبله هسته پنج کتابخانه جدید رادر ولایات لوگر ، لغمان بامیان ، بادغیس وغور میگذاریم . امید است در قدم اول وبه حیث یک پروژه عاجل انکشافی قادر شویم در تمام ولایات لافل یک کتابخانه عامه تاسیس کنیم .

داشتن یک کتابخانه ملی حاوی پنج، شش میلیون جلد کتاب دربرگز ، یکی دیگر از آرزو های دولت جمهوری میباشد .

فردا (۱۷ سنبله) آرشیف ملی افغانستان افتتاح میگردد با تاسیس آن امیدواریم هموطنان گرامی بادر نظر داشت وظیفه ملی همه اسناد ونسخ خطی را که اساس مطالعات علمی و کلتوری ملی را تشکیل میدهد به آرشیف ملی خود اهدا کنند تا به کمک و همکاری مردم خود حقیقتاً صاحب یک آرشیف بزرگ و مفید ملی گردیم .

تماس های ما با منابع مختلف برای تاسیس یک ستیشن تلویزیون که در مرحله اول ساحه محدودی را احاطا خواهد نمود در جریان است .

یک قسمت از تشکیل واحد اطلاعات وزارت اطلاعات و کلتور تنظیم گردیده که سر از هفته آینده عملاً آغاز به کار مینماید . با اساس این تشکیل چند ید از نورم تشکیلات و اضافه خرچی جلوگیری به عمل آمده وبعضی شعبات که بصورت نمایشی تشکیل شده بود لغو و کار آن به شعبات دیگر تفویض شده است .

هموطنان عزیز : وزارت اطلاعات و کلتور متوجه مسؤولیت های خود بوده وامیدوار است بدون پروا کند وبا در نظر داشت واقعات امروزی وباهمکاری علما ، دانشمندان ، ژورنالیستان ، هنرمندان وسایر هموطنان زمینه رشد همه جا نیه مطبوعات میسر گردد . ماشکلات زیاد داریم در قسمت رادیو و جراید تاکنون درین مدت کوتاه نتوانسته ایم طوری که آرزوست تحولاتی وارد آوریم ، اما میکوشیم در پرتو نظریات وبه همکاری هانشرات رادیو و جراید واروز بروز بهتر سازیم .

در اخیر در حالیکه آرزوی خود را برای اعتلای افغانستان وموفقیت روز افزون نظام جمهوری در افغانستان ابراز میداریم امیدواریم تمام کارکنان وبه کارکنان مطبوعاتی و کلتوری مملکت در وظیفه دشواری که در این دوره حساس تاریخی وطن بدوش دارند تحت یک نظم و دسیلین باموفقیت های چشمگیری نایل گردند .
ومن الله التوفیق

هموطنان گرامی ! فردا که بنام روز مطبوعات در افغانستان منسی شده باروز بین المللی سواد مصادف است به این تقریب تریکات خود را به همه خصوصاً اهل قلم و ادباء فضلاء ، شعرا و کارکنان شعب وموسسات اطلاعاتی و کلتوری افغانستان تقدیم میدارم .

مطبوعات افغانستان در طول پیش از صدسال رسالت تاریخی خود را با وجود مشکلات عدیده انجام داده که موجب بیداری عمومی ورشد سیاسی اجتماعی وسیاسی ملت افغانستان گردیده است .

از جمله این خدمات یکی هم سهم مطبوعات در پاساود ساختن مردم و کمک در بلند بردن جدید حیات سیاسی وارد شده است .

اکنون که برای بار دیگر روز مطبوعات باروز بین المللی سواد یکجا در افغانستان یاد میگردد خوشبختانه کشور ما در مرحله جدید حیات سیاسی وارد شده است .

نظام جمهوری وطن عزیز ما که به رهبری زعم بزرگ شامی محمد داؤد بنیان گذاری شده بیشتر متوجه بر آورده شدن ارمان ها ، آرزوها وتمنیات ملی مردم افغانستان وسوق مردم بسوی زندگی آبرومندانه است مطبوعات درین راه پرافتخار وظیفه نشر و تبلیغ بیداری ، رشد مردم وهدایت ملی رابه عهده دارد .

راه مادشوار طولانی ووظیفه ماستگین است بااین به تاسی از رهبری رئیس دولت و صدراعظم که در بیانیه خطاب به ملت افغانستان متعکس گردید وزارت اطلاعات و کلتور اهداف اطلاعاتی و کلتوری راطوری پی ریزی نموده است تا به اسرع وقت پروژه های عام المنفعه در ساحات انتشارات دیموگرافیک به منظور بیداری مردم حمایه ومعرفی هنرهای ملی انکشاف تیاتر ، سینماها ، تاسیس تلویزیون تنظیم تحقیقات علمی وتاریخی باستان شناسی وتاسیس موزیم های ملی و کتابخانه ها طرح وتطبیق گردد .

اهداف اطلاعاتی و کلتوری ما متوجه تطبیق یک سلسله مفکوره هائست که از یک سو جزئی از یدیده های ملی وتفسیرات بنیادی می باشد و از جانب دیگر نقش اطلاعات و کلتور را در ساحه بیداری عمومی ومعرفی وطن عزیز تحت لوای جمهوری بدنای امروز مؤثر میگردد .

توسعه وانکشاف مطبوعات توام با پلان های انکشافی دیگر وقتاوقتا اعلام خواهد گردید مفیدیت ومؤثریت دومعیار خاص در تطبیق پروژه های خدمات مطبوعاتی میباشد که توسط جمهوری جوان افغانستان تحت اجراء داده خواهد شد .

درین روز فرخنده مطبوعات وطن روزنامه وزین ملی انیس که بعد از بیشتر از چهل سال خدمت در اثر عوامل ارتجاعی در گذشته

در راه تامین حق عدالت در وظایف بحوله وحفظ ورعایت ارزشهای جمهورییت واحکام فرامین وقوانین دولت وعده دادند .

درین دوره به تعداد بیست وهشت نفر که از آنجمله زنده نفر آن از فارغ التحصیلان پوهنشی شرعیات وشش نفر آن از فارغان رشته قضایی پوهنشی حقوق وعلوم سیاسی وسه نفر آن از فارغان مدارس دینی میباشد شامل است .

در مقابل شایغلی شیر زمان فارغ مرکز ستاز ومطالعات قضایی به وکالت رفقای خود از طلیمه روشنی بخش نظام نوین و دیموگرافیک افغانستا به زعامت ورهبری مدبرانه شایغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم جمهوریت افغانستا وسایر رفقای لیور وبا شهنامت شان خو شایغتا نه نصیب مردم این سر زمین گردیده است سبیا سگزاری نمود و آمادگی کامل شانرا

دولایتونو خلکو او مامورینو دغوبنی دسپما په باب ددولت دتصمیم هر کلی کړی دی

ولایتونه دوری ۲۲ ب: دغوبنی د سبمایه باب ددولت دتصمیم په پیروی د بغلان ولایت مامورینو ، د بلیخ ولایت دواپروورنیسانودتخارولایت دجاه آب دولسوالی مامورینو او خلکو د لغمان اوبامیانو دولایتونو مامورینو تصمیم نیولی دی چه دیسونود تلف کیدو د مخنوبی په غرض په خیلو کورونوکی په مخته کی دوی ورخی غوښه پخه نکړی . د بلیخ ، بغلان اوتخارله ولایتونه دباختر آژانس خبریال خبرورکوی چه خلکو دغوبنی دسپما په باب ددولت د اقدام چه هر کلی کړی او هغه یی په هیوادکی دمالداری په پراختیا کی گټور بللی دی .

ژوندون

شماره ۲۶ پنجشنبه ۲۲ سنبله ۱۳۵۲ - ۱۶ شعبان المعظم ۱۳۹۳ - سپتمبر ۱۹۷۳

تأمین عدالت

مردم ما از قضات شان توقع دارند ناحق و عدالت را در پرتو تعلیمات عالی اسلامی و ارزشهای مترقی نظام جمهوری با تطبیق سالم احکام فرامین دولت و قوانین تأمین نمایند.

هنگامیکه در این هفته فارغان مسر کز ستازو تحقیقات قضایی در مقابل شورای عالی قضا تحت ریاست وزیر عدلیه و لوی خازنوال حلف خدمت یاد کردند مطابقتی را از وزیر عدلیه شنیدند که در واقع مجموعه ای از خطوط اساسی خدمات قضایی قضات مامیت و مخصوصاً بیاتگر روحیه ای است که باید مسؤلین دستگاه قضایی با درک کامل از حقایق و اساس های مترقی نظام جمهوری در پرتو ارشادات شریعت غرای محمدی «ص» دارای چنان روحیه ای باشند.

وزیر عدلیه با اظهار مسرت از ملاقات با جوانانی که تحصیلات و مطالعات اختصاصی در شعب قضایی کسب نموده اند به آنها حالی کرد که آنها اینک در مقام آزمون بزرگی در قبال مردم افغان نستان قرار گرفته اند وظیفه قضا بهمان نحوی که پاک بی آلابش و مقدس است بهمان مقیاس مستلزم دانش امانت داری و تقوای همه جانبه میبایستد و مخصوصاً قضات ما باید در زیر لوای پر شکوه جمهوری چنانکه آرزو و انتضای نظام نوین است متصف به او صفات قضات مبتنی عدالت گستر امانت دار و صمیمی باشند.

وزیر عدلیه خطاب به فارغان جوان مرکز ستازو و مطالعات قضایی به صراحت گفت: «... باید طوری وظایف محوله را انجام بدهید که در آن رضای خدای متعال خشنودی

و تحسین نظام نوین و سعادت آور را که به قیادت و رهبری یناغلی محمد داؤد موسس این نظام به پیش میرود به وجه احسن گمایی نماید و در روشنائی این رمز دستگاری اسم با ستمای خادم شریعت و وطن عزیز را حاصل کنی آنگاه البته شما مستحق و شایسته تبریک گفتن خواهید بود و موافقت شما در ساحه کامیابی واقعی پنداشته خواهد شد در غیر آن اگر خدای ناخواسته شما در اجراءات قضایی و دیگر مکلفیت های آن اعمال ورزیده و یا از صراط المستقیم منحرف میشوید نه تنها به کیفر شدید اعمال مواجه میشوید بلکه جامعه و نظام استنادگامی شمارا بدست آن خواهد داد پس بهتر آنکه خود را شایسته تبریکی مردم و دستگاه منصوبه نان بسازید!

این کلمات وزیر عدلیه حقایقی را دربر دارد که تا کنون کمتر به قضات و دادگران ماکفته شده است زیرا در نظام مترقی جمهوری صراحت لجه و سادگی بیان و در پهلوی آن منطق استواری که از درد دل کتله های عظیم مردم ما نما بندگی کند اصول و بنیای کار عاریت.

تأمین عدالت و تعمیم حق که بوسیله قضات ما عملی میشود کاری بس مشکل و نیازمند فداکاری و از خود گذری است و قضایی که واجد این اوصاف باشند می توانند در این آزمون بزرگ موفق و کامگار شود و نام خدمت گزار شریعت اسلامی و فداکار به نظام جمهوری و علاقمند به تأمین عدالت و احقاق حق هموطنان را در کمال افتخار بر خود بگذارد.

دستی سپه ادا پاره غوره تصمیم

د افغانستان جمهوری دولت مرکزی کمیته تیر هفته فیصله و گره چه جمهوری مقام ددتر نه نیولی د رسمی دواپرو تر کوچنی حلقو پوری په هفته گڼی دویور خي دغوښو له مصرف څخه خان وژ غوری ددغه تصمیم په تعقیب د دولت د کابینې غړو فیصله و گره چه پخپلو کورو نوکښی هم د یو ی هفته په موده گڼی ددر یوورځو د پاره غوښو له خوړلو څخه ډډه وکړی.

دمرکزی کمیته او د کابینې د غړو دغه دیمو گرانیک تصمیم په اوس وخت گڼی چه زموږ هیواد د جمهوری نظام ترسیو ری لاندی د اقتصاد یو اجتماعي اصلاحاتو د راو ستلو او د موجوده نیمگري تیا و دله منځه وړلو دپاره یولې مهم پروگرامونه په مخکی لری د عملی عایداتو د سپما او د عامه گټو د خوندي ساتلو په منظور یوه غوره او گټوره فیصله ده.

د تیرو کلونو احصایا په څرگندوی چه معصوم صا ددوو کلنو وچکالیو په اثر یو شمیر څاروی له منځه لاړل او د څرخا یونو د نه خاړنی په وجه زیات شمیر څاروی د لوری او نابودی سره مخامخ شول او هم زیاته اندازه پسونو د ځینو منځنیو قاجا قبرانو په وسیله خارج ته انتقال شول.

دغو عوایلو یو په بل پسې دی ته زمینه برابره کړه چه قضا بان د ښاروالی ترڅنا مه

تر شاو غور خوی او دغوښو په پخپل سر جکه گڼی او خپلو مشر یانو ته د پسه د غوښی په ځای دیمیر واو گاو منو غوښی عرضه کاندی او په دی وسیله د خلکو دروغتیا او ژوند سره لویې وکړی.

اوس چه د دولت د مقام نه نیولی ترډیر و کوچنیو څانگو پوری په هفته گڼی ددی ورځی دغوښو د نه خوړلو له لپاری دملی سپما دپاره گټور تصمیم نیولی دی زموږ دپاره زیاتی اقتصادی نتیجی لری ددا ځکه چه له یوې خوا دخارو وپه تکثیر او په روزنه گڼی پوره تحول منځ ته راځی او له بلې خوا د دولت دغه تصمیم او د خلکو له خوا دهغه پیروی قصابان او گران پلورونکی دی ته مجبور وی چه دغو ښو بیه را ټیټه کړی.

له بل پلوه په هفته گڼی ددی ورځی د غوښو په ځای دتورو ساده غذایی او کالوری لرونکو موادو څخه استفاده دما موړینو او کورنیو په غذایی رژیم گڼی بدلون راولی چه دغه بدلون پخپل وار سره هم اقتصادی گټی لری او هم د بدن دپاره گټور ټاټیبری.

هیله ده چه ددغه تصمیم په اثر دافغان نستان د جمهوری دولت دتورو بیړنیو اصلاحی او بنیادی پروگرامونو په لړ گڼی دهیواد د ملی سپما په تطبیق او د یوې گټور ی سمند په حیث دخارویو په روزلو اوساتلو گڼی مثبتی نتیجی لاس ته راشی.

نامه به مدیر

ښاغلی مدیر
اقدام اخیر ترافیک در مورد موتر های بی محصول واقعا يك عمل چندی و شایسته تحسین است زیرا امروز در جاده های شسپ موتر های بی محصول انگشت شمار هم دیده نمیشود در حالیکه قبلا تعداد آنها از حساب بیرون بود گر چه اکنون مو تر های بی محصول در جاده ها کمتر بنظر می خورد ولی قرار معلوم همه آنها به گمرک تسلیم داده نشده تا محصول از آنها گرفته شود و صاحبان موتر های مذکور به امید فرصتی که اگر ممکن باشد با خریدن کدام نمبر پلیت جعلی از آن استفاده کنند و یا کدام راه دیگر غیر قانونی بیابند موتر های خود را به گاراژ ها توقف داده اند و معتقد اند که باز هم روزی خواهد رسید تا حیل و مکر شان کار افتاد مواز موتر های مذکور استفاده غیر مشروع نمایند.

صاحبان این نوع موتر ها متشکل از دو طبقه مردم میباشند.

اولی آنانی اند که سالها از موتر های بی محصول استفاده برده اند که پرداخت محصول آنها از موتر هائیکه خیلی تجملی و قیمت میباشند برای شان ناگوار بنظر می خورد و دومی آنانی هستند که با مشکلات زیاد و پس انداز نمودن عاید چندین ساله خود موتر بی محصول را خریداری کرده و مثل دیگران بدون پرداخت محصول از موتر استفاده مینمودند که برای آنها نیز پرداخت محصول خیلی دشوار میباشد.

چون امکان کشیدن موتر های مذکور از گاراژ ها توسط موظفین ترافیک عملا ممکن نیست از پترو بهتر خواهد بود اگر در مورد محصول آن نوع مساعدت در نظر گرفته شود از طرف دیگر محصول موتر طور لایت واز روی عدالت مطابق قانون سنجش شود از طرف دیگر محصول قابل پرداخت در چند قسط گرفته شود از این رو موتر های مذکور بدون استفاده استهلاك نشده واز طرف دیگر محصول دولت نیز پرداخت خواهد شد.

س - س - از گارته مامورین

ژوندون

ژوندون مجله خانواده ها
ژوندون هر هفته با مطالب
نو و خواندنی راپورتاژها
و مضامین علمی و هنری
منتشر میشود.
با خواندن ژوندون هر
هفته بر دانش خود
ببفزایید.
اشتراک ژوندون در شش
ماه دوم سال بنفع شما
است.

تصحیح

با تقدیم پوزش تذکر داده میشود که شماره ۲۴-۲۵ در پرو گراف ۶ صفحه ششم این مجله در بیانیه جلالتماب وزیر صحر سطر ۱۲ صبروا بجای سطر یازده افتاده است که جمله را برینط میسازد امید خوانندگان گرامی پراگراف متذکره مغلوط را این طو تصحیح نمایند:

نظام جدید جمهورییت به اصلاح و بهبود اوضاع آنها بصورت بنیادی متوجه شد است. حکومت جمهوری بوده و به آن ارزش ها زیادی قایل است امید داریم به توفیق خدا بزرگ و همکاری ایشان درین زمینه وطن و هموطنان و مردم گیری مثبت خود را در قبه کودکان و تکامل جامعه خود که وابسته کودکان امروز است ایفا نموده باشیم هم کودکان امروز مردان فردای جامعه اند که سر نوشت این موزویوم بدست آنها قرار میگردد.

کارتون هفته



ای آدمه می بینی... از همو کج قلم های روزگار بود که تا قلمانه نمیگرفت قلم کش نمیکد... ولی حالی به دکانداریش خاتمه داده شده.

راه صلح در کمبودیا

محمد بشیر رفیق

باوصف اینکه يك ماه از قطع بمباران امریکا بر کمبودیا سپری شده است معذالك جنگ درین کشور به شدت ادامه دارد .
وقتی نیرو های نظامی امریکا و ویتنام جنوبی در سال ۱۹۷۰ به منظور حمایت از مارشال لون نول وارد کمبودیا شدند و جنگ های شدید گوی ریلانی در آن کشور آغاز شد .

ناظران سیاسی نوشتند که این اقدام برای ایالات متحده امریکا گران تمام می شود .

حالا که سه سال از آن تاریخ گذشته است این پیشگویی ها واقعیت پیدا کرده و ایالات متحده امریکا درصدد آن برآمده است تا از بار سنگین این جنگ نیز رهایی یابد. زیرا تجربه هشت ساله آن کشور در هندو چین نشان داده است که اگر بیسکا ر کمبودیا بزودی خاتمه نیابد پس بازود تا بلند نیز بنوبه خود بصورت فعال بطرف جنگ های گوی ریلانی کشانیده میشود .
ایالات متحده امریکا اکنون بخوبی

به این واقعیت پی برده است که اگر در جنگی نیروی خیلی بر ترو عصری تر نظامی فاتح نگردد در آن صورت عامل مهمتری وجود دارد . و آن اراده مردم است. مردمی که بخاطر آزادی خود می جنگند و هیچ قدرتی نمی تواند آن هارا از چنین جنگ باز دارد .

آن عده از عساکر را که در جنگ کشته شده اند هنوز در لست حقوق گیران خود نگاه داشته و معاش آن هارا اخذ می کنند طبعاً این معاش به جیب مرده هانمی رود بلکه این افسران مارشال نول است که پول حقوق مردگان را میگیرند .

این مثال بذات خود میرساند که رژیم نول تا چه حد فاسد و غیر قابل

سپهانوک باقی است و ناظران سیاسی عقیده دارند کیسنجر در سفر اخیر خود به پیکنگ ملاقاتی هم با سپهانوک انجام داده است ولی نتیجه آن بر ملا نشده است در سفر های قبلی کیسنجر به پیکنگ سپهانوک بارها کوشید با وی ملاقات کند اما کیسنجر به این اقدامات حساس نشد و همیشه در خواست ملاقات او را رد کرد و سپهانوک به همین نسبت وبخاطر اینکه در باز دید نکسن در پیکنگ نباشد در آن روز ها به هانوی رفت حالا از جمله راه های که میتوان برای پایان دادن جنگ در کمبودیا سراغ کرد مذاکره مستقیم با سپهانوک است .

سپهانوک يك کمبودیایی وطنپرست و يك بودائی متعصب است نظریات نویسنده گان غرب در مورد او تا نظریات امریکا درباره وی تفاوت بسیار دارد .

جنگ های شدید کمبودیا چام و بی لیاقتی عساکر نول درین جنگ ثابت ساخته که حمایت از این رژیم دیگر ثمری ندارد و جز اینکه چند روز بیشتر او را در بنوم نگاه دارد و در اثر آن تعداد دیگری قربان گردند حاصلی از آن بدست نمی آید سپهانوک عزم قطعی دارد که بنوم پین را در تصرف در آرد و ازین هدف منحرف نمی شود در آن صورت چه بهتر است که رژیم بر سراققتدار بنوم پین هر چه زود تر به پیکار خاتمه بدهد تا مردم جنگ دیده کمبودیا مانند مردم ویتنام بتوانند سر نوشت خود را خودشان تعیین کنند و امریکا نیز از بار گران این جنگ رهایی یابد زیرا سپهانوک گفته است که ما گذشته های تلخ را فراموش میکنیم و اگر امریکادر مصالحه وارد شود دست دوستی را بطرف او دراز خواهیم کرد .

تعداد است در چنین شرایطی است که وطن پرستان کمبودیا علیه نول بطرفداری از سپهانوک می جنگند و تا هنگام ظفر از جنگ دست نمیکشند .

اگر رژیم نول از نظر اجتماعی ، اقتصادی و مالی منزه تر و بهتر از رژیم سپهانوک می بود جا ذ به های در زندگی اجتماعی مردم کمبودیا بوجود می آورد که در هنگام سپهانوک وجود نداشت وانگهی شاید مردم کمبودیا به این شدت علیه آن به جنگ نمی پرداختند .

سپهانوک از رهبران بیطرف هندو چین بود و به بیطرفی کشورش سخت علاقمندی نشان میداد و لیس امریکا این بیطرفی را قبول نداشت و با سیاست خاصی که در هندو چین دنبال میکرد رژیم لون نول بوجود آورد و بیطرفی کمبودیا عملاً نقض شد .

عجالتاً با اینکه فرصت های زیادی از دست ایالات متحده امریکا در مورد خاتمه جنگ در کمبودیا خارج شده است معذالك راه مفا همه با دراز خواهیم کرد .



ایالات متحده امریکا همچنان دریافته است که اعضای رژیم لون نول از عفر فرصتی برای پر کردن جیب خود از پول امداد امریکا و قاچاق و فساد استفاده می کنند طبق راپور های که از طرف نامه نگاران غربی انتشار یافته است در جمله سا پر سوء استفاده ها اعمال رژیم لون نول نام

روز ملی بلغاریا



جلتانباب تودوروف

کشور بلغاریا روز ۱۸ سنبله ۹ سپتمبر را بخت روز ملی خویش تجلیل کرد .
پانزدهمین روزی رژیم جدید بلغاریا بتاریخ ۹ سپتمبر سال ۱۹۴۴ چهره جدیدی در تاریخ سیاسی واجتماعی آن کشور پدیدار شد مردم بلغاریا برای عمران مملکت و ارتقای زندگی خویش دست بکار شدند و در مدت کوتاهی راه را بسوی انکشاف اقتصادی ، زراعتی و اجتماعی هموار ساختند .
روابط دوستانه افغانستان و بلغاریا بر اساس احترام متقابل و زیست با همی همکاری دو جانبه در ساحات اقتصادی تجارتی و فرهنگ استوار است و این روابط طی سالهای اخیر مخصوصاً در ساحه تجارت انکشاف قابل ملاحظه ای کرده و افغانستان همکاریهای کشور بلغاریا را همواره با حسن نیت استقبال کرده است .

این کشور تا پیش رژیم جوان جمهوری در افغانستان را بر سریت شناخت و آمادگی بیشتری را برای همکاری اقتصادی اظهار کرد .

ما امیدواریم همانطور یکه رئیس دولت در بیانیه شان اول سنبله در قسمت سامیت خارجی به نائید از اعلامیه جمهوری گفتند: «زیستن در صلح و تقویه علایق دوستانه

باساس احترام متقابل با همه مردم و ما دنیا یک روز از آرزو های قلبی ما است و روابط دوستانه افغانستان و بلغاریا روز بروز حاصل استحکام خود را بیمایند .
ما این روز تاریخی را بر مردم بلغاریا تبریک میگویم و ترقی روز افزون آن کشور را در پر تو صلح جهانی آرزو مندیم .



تبع و نگارش ابلاغ

میراث در اسلام

دارائی قابل انتقال از یکی بدیگر میباشد و این انتقال در دین اسلام با اشکال متعددی بوده که یک شکل آن انتقال ملکیت بورالت است چون انتقال ملکیت وراثت از مهم ترین موضوعات حقوقی حساب میشود علم میراث بحیث تعریف علم شمرده شده و در آن باره دین اسلام توضیحات داده است در یونان قدیم شکل وراثت به ترتیب دیگری بود نخست این فکر پدید آمد که اسباب ملکیت وابسته بعوامل و زحماتی میباشد که از طرف مالک صورت گرفته است هرگاه مشکلات قبول زحمت را از نگاه کار و کسب یکی متحمل شده چگونه دارائی و ثمره عرق ریزی وی به دیگری انتقال کند و شخصی حائزان دارائی شود که در راه بدست آوردن آن جزئی ترین تکلیف را تحمل نکرده است و با نظر داشت همین مفکوره میراث را حق دولت میدادند اما دیری نگذشت که این مفکوره تغییر یافت و دانشمندان ما خربونان چنین فیصله کردند تا ثروت شخصی بعد از مرگ به وراثتگاران وی انتقال کند زیرا که در غیر آن معنی آنرا دارد که حقوق فرد و حقوق فامیل تحت الشعاع حقوق اجتماعی قرار میگیرد چه سپردن میراث خزینه عامه و محروم شدن اقارب از میراث اگر چه ظاهراً یک خدمت اجتماعی حساب میشود اما از یشکه یک پشت افراد عائله بحیث اعضا جامعه مستقیماً به صدمه می رسد و مواجه میشوند دور از انصاف است و از جانب دیگر همینکه مشوین یک شخصی احساس کنند که بعد از مرگ وی کدام حقی را حائز نمیشوند طبعاً در نگهداری ثروت هنگام مریضی شخصی بی مبالائی میکنند و اگر احساس قسرو خنالت را بخود راه دهند طبیعت که آنرا حیف و میل کرده و روی عقده نفسی نمسی گذارند آنچه از آن یکی از منسو بین شان بود بکلی از تصرف آنها خارج گردد.

این تجربه تلخ که سبب اکثر بی نظمی ها گردید دانشمندان حقوقی یونان را باین واداشت تا در باره میراث فکری پیمان آرند. دین مقدس اسلام میراث را از حق افراد فامیل دانست و برای آنکه تضامن اجتماعی به شکل بهتر آن مورد احترام قرار گیرد و وساعه حیات با همی وسیع تر باشد و در آن موضوع میراث رول مهم داشته باشد تا وراثت را از پدر و مادر و اولاد به پدر و کلان و نواسه در بعضی حالات انتقال داد تا

عناصر یکه میتوانند در تنظیم اجتماعی نقش داشته باشند نیرومند گردیده وساعه ارتباط افراد یک فامیل در احتمال انتقال ملکیت وسیع تر شود.

کسب با اجتماع است و کسی از اینکه فرد در آن کاملاً محو میگردد و باید حق میراث وجود داشته باشد دین اسلام توزیع عادلانه میراث را به سه اصل اتکاء داد.

۱- آنکه میراث به نزدیک ترین اقارب شخصی تعلق گیرد و میان خزن سال و کلان سال فرقی نباشد از همین لحاظ نزدیکترین ورثه اولاد را معرفی کرد و با این هم برای جلوگیری از تمرکز ثروت باشخاص نزدیک قسماً بغیر اولاد نیز سهمی را قابل شد بصورت مثال هنگامیکه والدین و اولاد وجود داشته باشند والدین نیز سهم معین دارند.

۲- ملاحظه ضرورت و احتیاج چون احتیاج

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت علی کرم الله وجهه

این شخصیت بر ازنده اسلامی یعنی خلیفه چهارم مسلمانان بنام علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب شهرت داشته پسر کارکای پیغمبر اسلام میباشد با دختر رسول خدا «ح» بی بی فاطمه ازدواج نموده اولیسن جوانی از خاندان هاشمی ها بود که به سن کودکی بدین اسلام گرانید دارای شخصیت عالی شجاعت فطری زهد و فصاحت و علم نافع بود در خطابه و شعر ید طولایی داشته به تعداد ۸۵۶ حدیث را روایت نموده که از جمله امام بخاری و مسلم در بیست حدیث با هم اتفاق دارند بخاری ۹۶ حدیث و مسلم ۱۵ حدیث را بطور انفرادی روایت نموده اند پیغمبر خدا «ص» ویرا در قضای من بحیث والی تعیین نموده در حقش چنین دعا کردند که خدا یا ایمانش را ثابت و قلبش را هدایت نماید و از جمله اصحاب ده گانه بهشتی بوده از زمان کودکی در مدرسه محمدی تربیت یافته در حل فصل نماز عات قریش نظر رسماً داشت.

حضرت علی کرم الله وجهه دارای شجاعت فطری بوده در فنون جنگی مهارت کاملی داشت از مرگ هیچگاه نمی ترسید نخستین شجاعت آن در وقتی است که پیغمبر اسلام «ص» زمانیکه هجرت می نمودند در بستر رسول خدا «ص» بدون کدام خوف و حراس خوابید و از جمله هجوم قریش شکستی بخود زاء نداد.

در مورد شجاعتش از هزاران شاهکاری هایش یکی اکتفا میکنیم که :

در غزوة بدرعته بن ربیعته از میان صفوف مشرکین بیرون شد و مبارز طلبید و گفت :

ای محمد اکسیرا که از یارالت با ما زور آزمائی کند بیرون بیاور - پیغمبر اسلام حضرت علی کرم الله وجهه را فرمود نهد عتبه پسرش ولید را که از پیلو آنان چیره دست و شمشیر زنان ما هر بود در مقابل حضرت علی «رض» ایستاده کرد و حضرت علی کرم الله وجهه با مهارت هر چه تمام به یک ضربه کارش را بیابان رسانیده سپس بدون توقف در مقابل هجوم عتبه آنرا نیز سر نوشت پسرش دچار ساخت.

بهین منوال مدت ۲۴ سال را بحمل سلاح در راه دین سپری نمود مصاحب خاص رسول خدا «ص» بوده در آن وقت کتابت وحی را نیز بدون داشت مرجع استشارة خلفای راشدین در امور دین محسوب میشد.

حضرت علی «رض» بعد از شهادت حضرت عثمان «رض» باتفاق اهل مدینه بحیث خلیفه مسلمانان تعیین گردید بمجرد گرفتن زمام امور متوجه اصلاحات عمومی امیرا طور ی اسلامی گردید نظر به حسن اعتماد و تقوی در تقرر والی ها و اعمال دولت توجه زیاد نمود و درین امر وساطت و مداخله دیگران را نمی پذیرفت از دقت و سنجش زیاد کار گرفته تقوی نفسی را نسبت بهمه ترجیح و نزدیکان حضرت عثمان «رض» که از قدرت میداد همین باعث بود که بعضی از والی ها مخالفت را گذاشته بحضرت علی کرم الله وجهه و نفوذ شان روز بروز کاسته میشدند بنای با این امر قومی نگذاشته متوجه اصلاحات حتی بعیت ننمودند ولی حضرت علی «رض»

اولاد بیشتر میباشد لذا قبل از والدین و اقارب مورد توجه قرار دارند چه والدین مورث بیشتر ایام حیات را سپری کرده اند و اولاد آن شخص زندگی جدید را در قبال دریافت عدالت و تضامن اجتماعی ایجاب آنرا میکنند تا این حالت طبیعی مراعات گردد.

نگاه عمیق به توزیع ثروت غرض استفاده مثبت یک عده افراد تا از تجمع سرمایه در یک جا جلوگیری شود روی این اساس حالت انفرادی و سهم گیری یک نفر در میراث جز به حالات معین در اوقات و حالات دیگر دیده نمیشود.

این را در نظر باید گرفت که سهم گیری اقارب به ترتیب قرب سبب میگردد تا یگانگی و عهدستی آنها تقویه یافته در راه افزایش دسته جمعی ثروت کمک نمایند و دیده شده که در کشور های اسلامی اکثر اقارب به توزیع زمین و باغ اقدام نکرده کوشید ه اند تا در پر تو وحدت و اتفاق از زمین بهره برداری خوب نموده و یک تنظیم صحیح را از راه نزدیکی و خون شریکی پیمان آورده اند و کوشیده اند ازین راه تعدی قوی را بسر ضعیف نابود سازد و یک محیط مساعد را بدون تفرقه و اختلاف آماده سازند.

ورالت در اسلام همان حالت اعتدالی است و از میان برد که قبلاً معمول بود چه پیش از ظهور اسلام بعضی را عقیده بان بود تا حالت افراد را در نظر گرفت و افراط و تفریطی وراثت را بکلی محو کرده و باین دلیل تمسک میکردند که ملکیت در آن مال اعتبار دارد که از کسب شخصی بدست آمده باشد و هم علیه این مفکوره مبارزه کرد که در حال حیات شخصی میتوان تحت بعضی شرایط دارائی او را به پسرش انتقال داد حدوسط و اعتدالی این گونه عقاید دوباره میراث همان است که دین اسلام پیمان آورده و در معنی اجتماعی را در نظر گرفته است.

تصرف شخصی را در ثروت مفید به ثروت کرده است به این معنی که اگر شخصی وصیت کند تا همه مال او بعد از مرگ به شخصی یا موسمی سپرده شود شکل عملی آن تنها انتقال ملکیت اوست و بیسی زیرا که این تجدید و عقید کردن در تصرفات میتواند در تنظیم حیات مردم معاونت نماید و از تصر فاتیکه عاقبت سؤ دارد جلوگیری نماید این بود نمونه ای از رمز میراث در اسلام

نخستین پروگرام

تلویزیونی



● اولین نمایش تلویزیونی به استقبال رژیم جمهوریت

در ادیتور یوم پوهنتون کابل برود کاست گردید

● پوهنتون کابل امکانات تاسیس تلویزیون
را در افغانستان مطالعه میکند.

● بعد ازین دراستدیوی تلویزیون پوهنتون
کابل پروگرامهای تلویزیونی پخش خواهد
گردید.

لطیفی وعده داد که بعد ازین در
استدیوی تلویزیون پوهنتون
پروگرامهای مرتب تلویزیونی ادامه
خواهد داشت.

همچنان مقامات پوهنتون کابل از
کشور دوست ما امریکا که این دستگاه

کوچک تلویزیون را به مو سسه هنر
های زیبا هدیه داده است اظهار

قدردانی کردند. خبر نگار ژوندون در
آینده را پور تاژ مفصلی را جمع به
این پروگرام تلویزیونی تقدیم

خواهد کرد.



نظاره در یکی از پروگرام های تلویزیونی صحبت می کند

حکومت استفاده نموده و امید است دستگاه ملی تلویزیون گردد و تمام
که بزودی در ساحه جدید نظام مردم مادر سر تاسر کشور از پروگرام
جمهوری افغانستان هم دارای یک های مفید آن بهره مند گردید.

مؤسسه هنرهای زیبای پوهنتون
کابل ازچندی به اینطرف يك پروگرام
خاص تلویزیونی را روی دست
گرفته است و بروز هجده اسد اولین

نمایش تلویزیونی را به استقبال
رژیم جمهوریت در ادیتوریم پوهنتون
کابل بحضور عده کثیر تماشاچیان

آغاز نمود پروگرام با یک نغمه جمهوریت
آغاز یافته و بعد از نمایش فلم فعالیت

های پوهنتون يك پروگرام رنگارنگ
دیگر برود کاست گردیده شاه تواب

لطیفی استاد پوهنخی ادبیات و علوم
بشری که مؤسس این پروگرام
تلویزیونی می باشد در بیانیه خود

به تماشاچیان گفت که برای پوهنتون
کابل و مؤسسه هنرهای زیبا جای
افتخار و خوشی است که او لیکن

پروگرام تلویزیونی را در افغانستان
به استقبال نظام نوین جمهوری
تقدیم میکند. وی علاوه کرد که چون

پوهنتونها در هر کشور مرکز
تحقیقات علمی و هنری همان مملکت
می باشد به همین اساس پوهنتون-

کابل نیز در راه امکانات تلویزیون
در افغانستان تجربه و تحقیق می کند
تا در آینده ازین تجربه اکادمیک ما



بناعلی لطیفی

یک قتل و بیست و یک...

اگر چه شوهر خدیجه در آن وقوع خود را قانع معرفی...

ازدواج اجباری و تعصبات محیطی انگیزه اصلی این قتل است. چطور معلمی، معلمی را بقتل میرساند...؟

قاتل ماهرانه تر بن نقشه را برای پنهان ساختن جرمش طرح نموده بود، اما...

چطور یادداشت نمبر پلیت موتوری باعث بدام افتادن قاتل گردید...؟

بالای وظیفه خود در ولسوالی که در بامیان بود، خدیجه بخانه پدر حبیب الرحمن پناه میبرد و آنجا به پسر شان حبیب الرحمن در ولسوالی که در احوال میفرستند و معلم موصوف بولسوالی خود یانی رفت خدیجه را با کمک خاله و شوهر خاله که در گذشته وظیفه رابطه را بین خدیجه و یازی میکردند بولسوالی که در انتقال و بهنگار آن خود خدیجه را زن خسر معرفی میکنند. بعد از اختطاف خدیجه طرفداران هر دو جانب در غیاب حبیب الرحمن و شوهر خدیجه شمس الرحمن که مشغول سبزی کردن دوران خدمت عسکری است اصلاح قوی صورت میگیرد و چنین فرجه بعمل میاید که خدیجه نامه به جهت این با حبیب الرحمن فرار کرده و بدنام شد. با حبیب الرحمن تسلیم داده شود و در ولسوالی پدر حبیب الرحمن مبلغ چهل هزار افغان نقد شماره و یک دختر (بد) پیدا شود خدیجه بپردازد و خط نویسی که از این مصالح قومی بعمل آمده، در آن اینست درج شده و تذکر داده شده که هر کسی فیصله و تصویب قومی سر کشی کند بکلك افغانی بطرف مقابل جریمه تا دین...

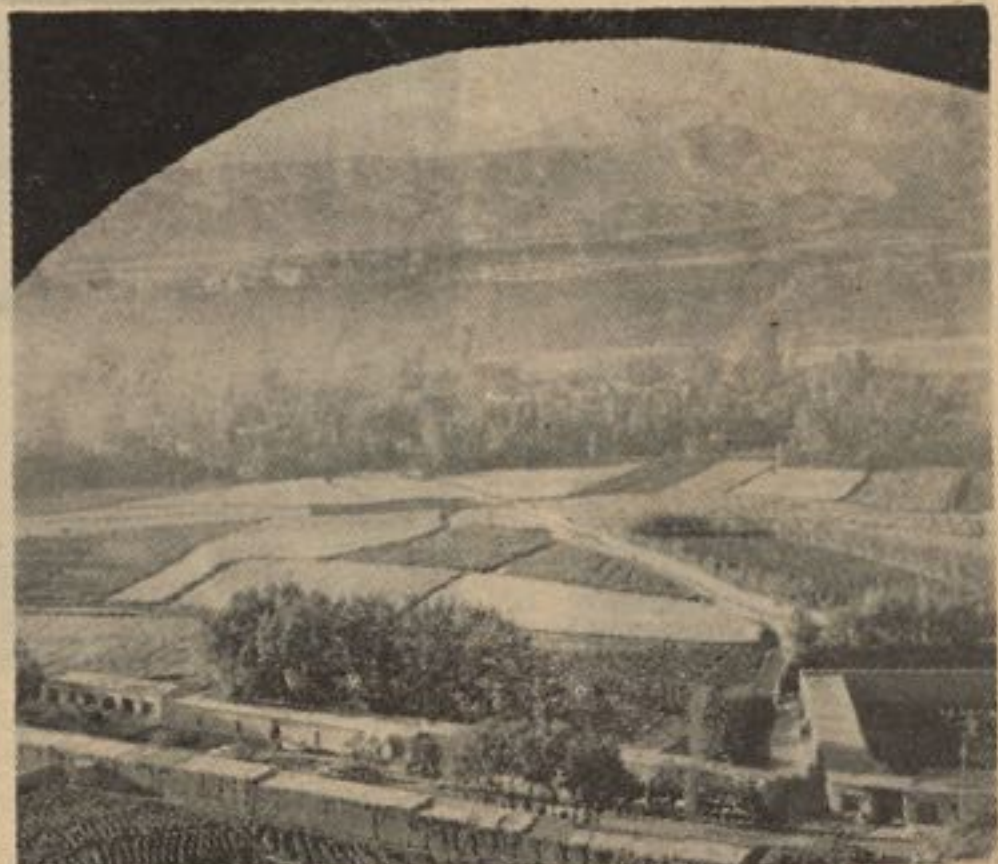
حادثه قتل حبیب الرحمن معلم لیس ولسوالی که در ولایت بامیان بیشتر بیک راستان مپیچ پلیسی و جنایی شبا متدارد زیرا این جنایت که بخاطر یک زن بوقوع پیوسته، جالب و تکان دهنده بدین ملحوظ است، که شخص متهم بقتل نیز شغل و پیشه معلمی داشته و دارای لسانستشیر عیانت میباشد. علل عمد این قتل در یکی ازدواج اجباری و دیگری تعصبات قومی و محیطی میتوان بحساب آورد.

وضاحت جریان این قتل، دستگیری متهمین و با لآخره کشف حقایق مربوط باین جنایت که متکی بدوسیه ترتیب شده میباشد از زبان خاتونال ولایت بامیان، خاتونال ابتدا لیس سرمامور پلیس و مساعد اول خاتونال ولایت بامیان که بشکل میز گرد مصاحبه بعمل آمده زیلا تقدیم میگردد:

این راپورت جنایی جالب در نوع خود دارای سه اصل است: علل قتل، دستگیری متهمین و جریان قتل: بنا بملی سیف خاتونال ولایت بامیان مستند بدوسیه دست داشته، پیرامون این قتل روشنی انداخته چنین توضیحات داد.



عبدالواحد که فکر میکرد با طرح نقشه بدامش بدام پلیس نخواهد افتاد



نمای از شهر تاریخی بامیان صفحه ۸

... همسایگان به محفل عروسی رفته بودند و سکوت مرگباری محل حادثه را فرا گرفته بود

چهار متهم

عروسی و خدمت عسکری بود اما معرفی میکرد؟

در همان مرحله اول نمبر

موتر والگه توسط افراد
امنیه پل دو آب یادداشت

و همین یادداشت بود که
سرنخ را بدست پو لیس
داد.

بعد از عبور از پل دو آب ، جانب پلخمری روان
شدیم ، در پلخمری موترا من عوارض پیدا کرد
مالك موترا همسرای رفقای خود
بموتر دیگری سوار شده جانب کا بل حرکت
کردند و مرا همانجا گذاشتند ، که بعد از ترمیم
عوارض چند نفر سوازی پیدا کرده از عقب
آنها منبم بکابل رفتیم .

بعد از این اعتراف و اقرار در پیور ، نامه
ارسال نشده مقتول و تذکرات پدر حبیب الرحمن
مشکلات موفق شدیم که اجازه عبور از دروازه
پل دو آب را اخذ نماییم همان بود که وقتی
در دو کیلومتری محل واقعه و مرکز ولسوالی
توقف نمودیم ، من با مالك موترا عزیز در
همانجا ماندیم و متیما قی نفری برای آوردن
همشیره عزیز جانب منزل محسور محکمه
رفتند ، و بعد از چند لحظه زنی را که مریض
رقم معلوم میشد با خود آورده بموتر سوار
نمودند و بلافاصله از آنجا بازگشت نمودیم .

از اظهار اتاوالی در پیور که درج ولیقه
شرعی است چنین نتیجه بدست آمد که
در پیور اظهار نمودند است
بتاریخ ۴ عقرب ۱۳۵۱ که مصادف با ماه
مبارک رمضان بود ، عزیز نام مالك موترا برای
من گفت که برای آوردن همشیره من که خانم محسور
محکمه ولسوالی کبیر داست و فعلا مریض است
به معیت چند نفر به ولسوالی کبیر د بصرای
آوردن اومی رویم همان بود که بعد از تماس تلفونی
از چهار یکار یا محسور محکمه کبیر د
جست آ و ر دن همشیره مالك
موترا جانب ولسوالی کبیر د حر کت
نمودیم ، در بین راه آنها انگور و خربوز
و کیک و کلهجه هم خریدند ، و در وقت افطار
روژه بدو آب رسیدیم ، بعد از افطار و اخذ
پشچری تایر موترا جانب ولسوالی کبیر د
ر همسوار شدیم ، در سربل دو آب موظفین امنیه
پسالی ما اشتباه کرده و اجازه ورود
بولسوالی کبیر د را نمیدادند ، اما به بسیار
مشکلات موفق شدیم که اجازه عبور از دروازه
پل دو آب را اخذ نماییم همان بود که وقتی
در دو کیلومتری محل واقعه و مرکز ولسوالی
توقف نمودیم ، من با مالك موترا عزیز در
همانجا ماندیم و متیما قی نفری برای آوردن
همشیره عزیز جانب منزل محسور محکمه
رفتند ، و بعد از چند لحظه زنی را که مریض
رقم معلوم میشد با خود آورده بموتر سوار
نمودند و بلافاصله از آنجا بازگشت نمودیم .

ولایت بامیان که میات تحقیق این دو سینه
بوده و برای دستگیری پتمین فعلا لیست
فوق العاده بخرچ داده در باره بدست آوردن
قاتلین چنین توضیحات داد :

بعد از اطلاع واقعه قتل حبیب الرحمن
معلم و مفقود الاثر شدن خدیجه نامه که
آنها مشارالیه خانم خود معرفی کرده بود
از قاتل و یا متهمین کوچکترین اثر بجای نمانده
بود ، تجسس و تکاپوی وسیع و دامنه داری
برای دستگیری مرتکبین این جنایت از
جانب دستگاه پولیس ولایت با میان آغاز
گردید ، در همان مرحله اول نمبر مو تراسر
والگه ۲۶۵۹ کابل که توسط افراد امنیه پل
دو آب نسبت اینکه حرکات مشکبسه سر
نشینان آن سو طن شان را بر انگخته بود
یادداشت شده بود و طرواق سرنخ بدست
پولیس آمده بود ، تحت تعقیب قرار داده شده
زیرا این موترا با سر نشینان آن مقارن این
قتل در ولسوالی کبیر د آمده بود . نخست
پولیس زر داد ولد رحیم خان ساکن پنجشیر
در پیور موترا را بعد از تعقیبات دوامدار که
پاسپورت مسافرت بخارج را اخذ کرده بود
از کابل دستگیر نمود . وجهت مزید تحقیقات
ببامیان آورده و اظهارات و اعترافات در پیور
موجب روشنی و کشف حقایق و بدست آمدن
قاتل گردید . و پلان این قتل که خیلی باهرا نه
طرح شده بعد از اقرار در پیور افشا
گردید .

بنا بر این فاصله خط که دارای
شخصت و میر اهالی آنجا است در دو سینه قید
است . البته پدر حبیب الرحمن ز میسن
خود را فروخته پول نقد را بجانب مقابله
پرداخته دختر (بد) را که هنوز در حال
سفر است بوده الی زمان پلا گت پس در
شمس الرحمن تسلیم نشده است .

پدر حبیب الرحمن این فیصله قو مسی
را که که تا حدودی بنفع فرزندش صورت گرفته
برایش در ولسوالی کبیر د اطلاع میدهد ،
و پسرش ضمن مکتوبی که بعد از قتل وی از
جیبش بدست آمده و عنوانی پدرش تحریر
شده و مگر با ارسال آن موفق نگردیده از این
تصویب قومی اظهار خرسندی و خوشحالی
نموده از خساره اینکه پدرش بخاطر وی
متحمل شده ، ابراز قدر دانی و سپاسگذاری
نموده ولی در ضمن آن نامه از حرکات
مشکوک عبد الواحد معلم که ایسانسه پوهنخی
شرعیات بوده و در عین زمان پسر کاکسای
خدیجه نیز بوده ، ابراز نگرانی و تشویش
نشان داده و علاوه نموده است که وقت آمد
بخبیانه و مشکوک وی در ولسوالی کبیر د
بدون دلیل و موجب نمیشد که این نامه
دلیل محکم برای ارتکاب جرم عبدالواحد
معلم بشمار میرود و اصل آن هم در دو سینه
قید میباشد .

چگونگی فیض محمد سر ماورد پولیس



دامان کبیر ولایت بامیان شاهد این حادثه حزن انگیز بود .



زرداد در پیور هنگامی بدست پلیس گرفتار
شده که عزم مسافرت بخارج را داشت .



شمس الرحمن شوهر خدیجه که با پلان
تصمیمی خود را به جای متهمین معرفی نموده
است .

۲۵۰۰۰ پرنده در یک...

از گل احمد «زهاب» نوری

● ماجراهای عجیبی از پرندگان، پرنده فروشان و پرنده بازان
● چگونگی پرنده های ک- و چک و بزرگ را با دواهای ساده تداوی می کنند



آهسته گفتگو ها بلند و بلند تر میشود و لحظه ای بعد همه سراپا شور و هیجان میگردند، گفتگو ها به فریاد مبدل می شود و در دکان کو چک و قدیمی طنین می اندازد ...

در مقابل آنها روی میدان کوچکی که گرد آنها مردانی پیرو جوان احاطه کرده اند... دو حیوان است، دو حیوان کو چک که هر یک میگو شد دیگری را مغلوب سازد، دو «بودنه» ای خشمگین .. دقایقی بعد که هیجان مردها به اوج خود رسید، یکی از این دو پرنده فراز میکند و آن دیگری در میدان باقی میماند...



خروسان رنگارنگ در قید قفس

- دستته اوسو کو ...
- نر دیک نشوو.. دست نزن...
یک ... یک نول دگه...
- باش ... چقه شرط می کنی که بگریزه... زود بگو... چقه شرط می کنی ؟
ده پانزده نفر گرد هم تنگ در یک دکان سیاه و دود آلود نشسته اند، لنگی های شان با شمله های کو تاه و بلند و «بتو» های رنگارنگ صحنه ای جا لبی را بوجود آورده ... آهسته

دو خروس جنگی با هم مبارزه میکنند و دیگران با اشتیاق تماشا می نمایند.

.. و این دکانی است از دکانهای کهنه و قدیمی پسکو چه بی در شهر ما ... کوچه گاه فروشی ... شهر ما پراز کو چه و پسکو چه ها است، کوچه های عریض و طویل و پسکو چه های تنگ و تاریک با بیخ و خم های زیاد

این کو چه که در فاصله بی کوتاه بین مسجد پل خشتی و جاده میوند امتداد یافته عجیب ترین کوچه های شهر بشمار میرود. هر لحظه در آنجا حادثه ای اتفاق می افتد و در هر قدم چیز های جالب و دیدنی را میتوان دید...

طعام های رنگارنگ .. گداه های چرب و گوشت، دکان کوچک زرگری بی با گداه های نان قاق، علف، ظروف سفالین و بالا خره صدها - قفس پرندگان رنگارنگ.. پرنده هایی کوچک و بزرگ .. چهل سال قبل در مندوی سابقه تک تک دکانهای پرنده فروشی وجود داشت، بعد از تخریب مندوی آن دکانها هم از بین رفت و چند نفر محدود، بسوی این کوچه باریک رو آوردند و دکان



بودنه حیوان کوچکی است، آنرا به طرز خاص نگهداری میکنند بعد این پرنده با هم جنس خود جنگ کرده هیجانی در دل های بینندگان خلق میکند

انها پرندگان مريض رازود ميشناسند، با استفاده
ز پنسلين، سير، تباشير و مرهم به مداواي پرندگان
ميسر دازند.

بِسكو چِه

از « زهاب » نوری



هایی کشو دند... مر دانی مانسد هضم کند، اما نتوانسته لدامجبورم
پهلوان قلندر، بابہ قربان، آغامحمد آن ها را از جاغورش بیرون بکشم.
فتیح... کمی تعجب می کنم که چطور دانه
«مقصود» از پرندۀ فروشان مشهور هارا از شکم حیوان بیرون میکشند
این کوچه است، دکان اودر حقیقت او تعجب مرا می فهمد دو چوب
اتاق کو چکی است که صد هاقفس گوگرد را بر میدارد و با آن نول
دیوار آن راتشکیل مید هد .. اودر حیوان را از هم جدا نکهمیدار، بعد
هر کلمه اش اصطلاحات مخصوصی سر آن را بسوی زمین می گیرد و
را می آمیزد و دربارۀ هر مرغ دکانش آهسته آهسته تکان میدهد و دانه
تعریف ها میکند ...
ا زاو می پرسم .
چند سال است اینجا دکای داری.
جواب میدهد .

هنوز تازه اولین سالهای جوانی
را در بای قفس پرندگان سپری کرده
بودم که مکتب را رها ساختم و به
اینجا آمده دکانی گشودم .
یک دکان پر از پرندۀ که شوق من
بود و آرزویم ... و حالا سالهاست
اینجا دکان دارم ... ده سال ... بیست
سال و شاید هم بیشتر ... در دکان
او بیش از سی نوع پرندۀ خورد و
کلان وجود دارد .

قفس های عجیب غریب یا مرغکان
ملون در دکانی تنگ ... وقتی قدم
به آنجا بگذارید. صداها چلچله زیر
و بم بر گوش شما می رسد .

این جوان با پرندۀ هایش علاقه
خاصی دارد، چون پرستاری از هر
یک نگهداری می کند، مانند یک
طیب مریضی آنها را تشخیص و
مداوا می کند و بالاخره چون تاجری
آنها را با تعریف های زیاد می
فروشد .

کیوتری بالای یک چوب نشسته
و مانند انسان های غمگین چرت می
زند ... (مقصود) کمی بسوی مرغ
نگاه میکند دستش را دراز کرده آن
را می گیرد و بعد می گوید .

این حیوان از دیروز به اینطرف
مریض شده ... من برایش دانه
ندادم تا دانه های (جاغورش) را داشتند، سی و پنج دکان پرند
بیقه در صفحه ۵۶

مردی که زندگی خود را قربانی کرد

● اگر بر نارد پالیسی توت‌های از ظرف چینی را نمیدید تا آخر در گمنامی بسر میبرد.
● در حلقه های معین هنری ، پالیسی یکی از بزرگترین هنرمندان جهان بحساب می‌رود.

و بگفته خودش در کوزه کار
گا هس میبخت به امید اینکه راز
رنک گیری را بیاموزد .
و این امر زندگی او را به فقر و
تنگدستی کشاند مقدار چوبی که بتواند

کوره آتش کوزه پزی را ر و شن
نگه دارد بی پایان مینمود و هنگامیکه
او از خریدن هیزم بیشتر عاجز میماند
بجان درخت ها و بته های باغش می

افتاد و آن ها را به شکم هیزم خواه
کوره میانداخت بعد از اینکه از درخت
ها و بته های باغ چیزی نماند او به

جان سامان و لوازم چوبی خانه افتاده
و در برابر چشمان وحشت زده زنش
تبر به دست میگرفت و تمام اسباب
چوبی خانه را در هم میشکست در
این راه حتی از کندن فرش چوبی
اتاق ها صرفه نمی کرد .

در پایان این شانزده سال پررنج پالیسی
یک کوزه گر ماهر شد او بشقاب

های بزرگ ، دیش ها کاسه های
جالب و گلدان های قشنگ تولید

نمود که بروی آنها تصاویری از ماهی
ها گل ها و کودی ها و اشیای دیگر
نقش یافته بود بخش زیاد نقاشی

های او محتوی رنگهای سبز ،
بنفش روشن و آبی بود ولی هیچکدام
آن رنگ درخشان سفیدی را که
پالیسی در آرزوی بدست آوردن آن
بود نداشت .

علاقه داشت سنگی گزید اگر او در
این شهر با پونز که سالهای زیادی را
به ایتالیه گذارنده و به تازگی دوباره
به وطن برگشته بود برخورد نمی
کرد تا آخر عمر به زندگی آرام و بی
درد سر ادامه میداد پونز در بین
اشیای که از ایتالیه با خود آورده بود
توته از مینا کوزه گری جلوه خاصی
داشت او این توته مینارا به پالیسی
نشان داده و توجه او را جلب نمود
پالیسی در حالیکه شگفت زده بود
توته گک مینا را به دقت بر رسی
نموده و از خود میپرسید .

در کجا ساخته شده است و کدام
کوزه گر ماهر توانسته تا چنین چیز
جالب را بوجود آورد .

پونز ، نیز نمی توانست به این
سوال ها پاسخی بدهد ولی این امر
برای پالیسی بی اهمیت می نمود
زیرا او تصمیم گرفت تا با تمرین
جواب سوال ها را بیابد در اول شغل
کوزه گری را بر گزید و بعد برای
بدست آوردن راز توته مینا به
کاوش پرداخت .

فقر

در اول پالیسی به شهر مجاور
له چیل - دس پونز که در انجا کوزه
گری به شکل ابتدایی روستایی آن از
قرن شانزده آغاز یافته بود رفت کار
گاه ساکت و آرامی که در آن همیشه
مصروف نقاشی مقادیر اشخاص
آر و تمند محل بود ، اکنون به دخمه
دیوانگان بیشتر شباهت داشت او
سعی می کرد که در آنجا از درخشان
کوزه گری را بیاموزد .

هفته ها بعد هفته ها ماه ها بعد ماه
سالها پشت سالهای گذشت و او
برای دریافت راز عرق رنج و زحمت
میریخت ، مخلوط های مختلفی میساخت



برای گرم نگه داشتن کوره ظروف پزی حتی از تخته های سطح اتاق
کار می گرفت
صفحه ۱۲



پالیسی در حالیکه به تحقیق در مورد
ظروف چینی ادامه میداد برای
علامتدانش مردی تاریخ طبیعت
سخنی را نمیگفت .

پالیشی در حدود شانزده
سال بدون لحظه آرامش کار
نموده و همه چیز را حتی
خوشحالی زن و فرزندش
را برای رسیدن به هدف
قربانی نمود.

کشف یک راز نمود



یکی از آثار پالیشی که در لوور پاریس نگهداری می شود

او از تلاش دست نکشید . او نظر مردی را جلب نمود که به دربار
وقتی یک عده مورخین فرض می کار ترین دو مدسی ما در چار لژتم
کردند که توتہ کوزه ای که اینقدر مقام بزرگ داشت این زن که زمام
توجه پالیشی را جذب نموده بود حکومت را داشته و از کاتولیک های
مینا ایتالیایی بود ولی این نظریه ها متعصب بود به صورت شکفت او
از طرف مورخین دیگر رد شد پالیشی پالیشی را که سخت به مذ هب
مردی بود که به همه جاسفر نموده و پرو تستانت عقیده داشت مورد
از آنرو صبر و حوصله داشت حمایت قرار داد .
تا این کار سخت عصبی نشود او در پاریس کار میکرد و ثروتی
پالیشی نتوانست راز آن را کشف بهم میزد حتی بعد از وقتیکه اعدام
کند . دست جمعی شب نسننت پارتیری بمیان
با این ترتیب سالهای رنج و قربانی آمده و کشتار وحشت آور پروتستانت
اش بیپوده در نظر میامد. کارهای بقیه در صفحه ۵۷



احتیاط، احتیاط...!

در بازار جیب شده

● مسافر ناگهان متوجه میشود که هست
و نیستش را ر بوده اند
● سرچ سرخ ممکن است حاوی بوره اره
و سیده خشمت و پوست انار باشد

انداخته اند پیر مرد ساده دل که فکر میکرد دسته بی از نوت های جدید را یافته فوراً آنرا در جیب میگذارد و هنوز گامی چند بر نمی دارد، که يك یادونفر، راه را براو می بندند و ادعا میکنند که پول های شان مفقود شده است.

پیر مرد بیچاره دسته بانك نوت ها را که دارای همان نشانی های است که فریب کاران میگویند و در حقیقت جز کاغذ پاره چیز دیگری نیست پس میدهد، تا او را به جرم دزدی به پولیس نسپارند، آن وقت است که مرحله دیگر نقشه فریب کاران شروع می شود، آن ها مرد ساده دل را به اتهام اینکه پول هارا پنهان نکرده باشد، باز رسی می کنند و درین هنگام هست

از دست داده نخست نمیتواند، از شدت تأثر درد دلش را بگوید آهسته آهسته آرام میگردد و بعد آگاه می شوید که

پیر مرد بیچاره ساعتی قبل وارد کابل شده، در همان لحظه های اول چشم فریب کاران به او افتاده و دام را در راهش گسترده اند، بسته بی کاغذ پاره را که بانك نوت بسته بندی شده در سر راهش

بی خیال در راه میروید، نگاه جستجو گر تان از سویی به سوی دیگر می رود، در گوشه بی پیر مرد دهاتی بی را می بینید که با فریاد و فغان به سرو صورتش می گوید گریه میکند، فحجه میزند و کمک می طلبد به او نزدیک می شوید، از حالت پریشانش جویا میگردید پیر مرد که تازه از دحام کابل را دیده و در اولین دقایق همه چیزش را

و نیستش را با تردستی می ربایند... لحظه بی بعد از فریب کاران اثری دیده نمیشود، مرد بیچاره وقتی دست بر جیب هایش میکند، می بیند که آنچه داشته همه را برده اند فریاد میکشند، کمک می طلبد، ولی افسوس که دیگر دیر شده است. شما با تأثر از او میگذرید و در دل به این فریب کاران نفرین می فرستید، وقتی که قدم به سرویس شهری میگذارید صدای مکارانه نگران بگوشش تان میرسد که می گوید.

جان برادر... آغا جان... کمی ایستاده شو،

آغای گل شانہ خود يك طرف بگی... کاکا جان... اینه اینچه یا

و وقتی که متوجه می شوید، می بینید که نگران با چه نیرنگی شما را چون خشت پهلوی هم چیده که به اصطلاح در موتر جای سوزن انداختن هم نیست... خوب دندان روی جگر میگذارید... دقایقی چند تحمل میکنید و زمانی که در ایستگاه بعدی پیاده می شوید، می بینید که تر دستش با استفاده از ازدحام سرویس محتویات جیب شما را برانده و پشت کار خود رفته.

هنوز از شر تقلب کاران خلاص نشده اید، شام وقتی که مانده و خسته بخانه می آید و بر سر دستر خوان می نشینید و هنوز لقمه بی چند از نان را صرف نکرده اید که می بینید طعم نان خشک تغیر دارد کمی دقت می کنید که خباز با آرد گندم آرد جورا هم مخلوط کرده، وقتی لقمه بی برنج را می جوید، صدای شکستن ریک در زیر دندان های تان بلندی شود... از همه مهمتر هیچ شکایتی هم کرده نمیتوانید، زیرا همسر تان با داد و فریاد می گوید که با برنج ها ریک مخلوط کرده اند و روغن های بقال سرکوچه هم کچالو مخلوط دارد...



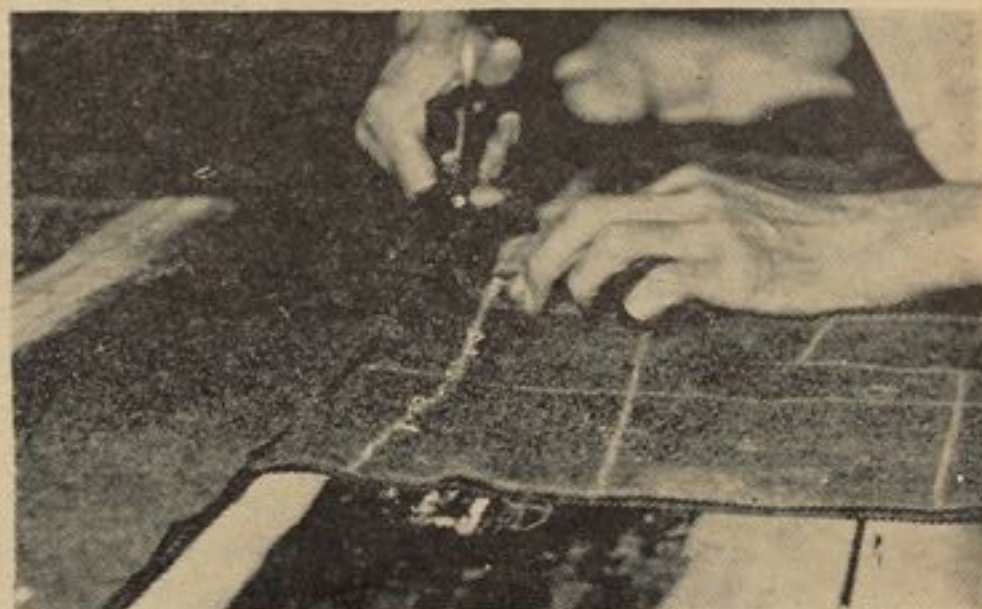
اخالی میکنند

ازگل احمد « زهاب » نوری



به خاصیتی که دارد مواد مخلوط شده را هم تند می سازد ، پس خریدار در نظر اول مشکل است که به این تغلب بی ببرد ، ولی اگر به آن خوب دقیق شود ... متوجه این نیرنگ خواهد شد .

اگر از شکر که میگویند ، گاهی یک تعداد فرو شنندگان با آن سنگ مرمر را مخلوط می کنند بگذریم ، نوبت به چای و شیرینی میرسد شاید شما هم در گوشه بی بامی ، در پناه دیواری ، در دکان ، آشپز خانه و یا جای دیگری دیده باشید که مقداری شمه چای را پهن کرده باشند تا خشک شود .



مقراضی خلیفه خیاط گاهگاهی کج می برد

به هر حال ... من ، شما و شاید همه گاهی با چنین صحنه هایی مواجه شده باشیم ... ما در اینجا از روی بسا تغلب ها برده بر میداریم ... تا باشد که با خواندن این راپور تغلب ها را شناخته و تغلب کاران را به پنجه قانون بسپارید تا هم خود و هم جامعه را از شر آن ها نجات بخشید .

تغلب در خوراکی باب .

عده بی عقیده دارند که تغلب از همه بیشتر در

خوراکی باب و مواد ارتزاقی دید می شود ... عده بی بی انصاف با آرد گندم ، آردجو ، جواری و غیره را مخلوط می کنند و برای فهمیدن این نوع تغلب باید در هنگام خریدن آرد ، آنرا خوب بوی کشیده و طعم آرد را بچشیم . بسا دیده شده که در بین مرج سرخ ، بوره ازه ، میده خشک پخته پوست انار و بعضی مواد دیگری را مخلوط می کنند . چون همان مقدار مرج کم نظر

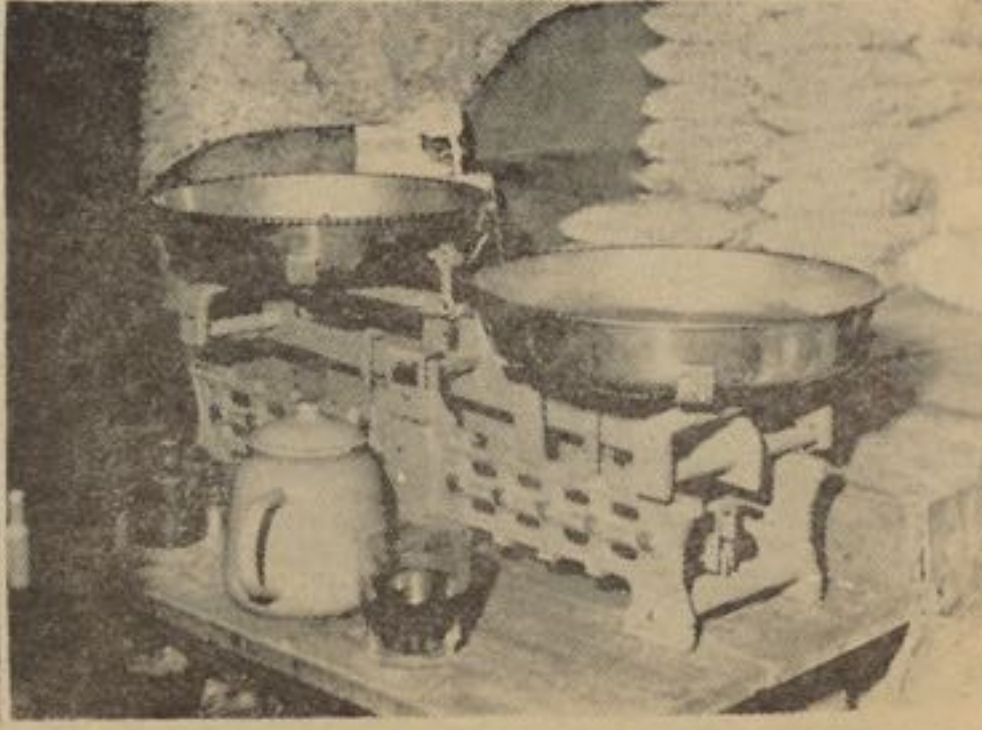
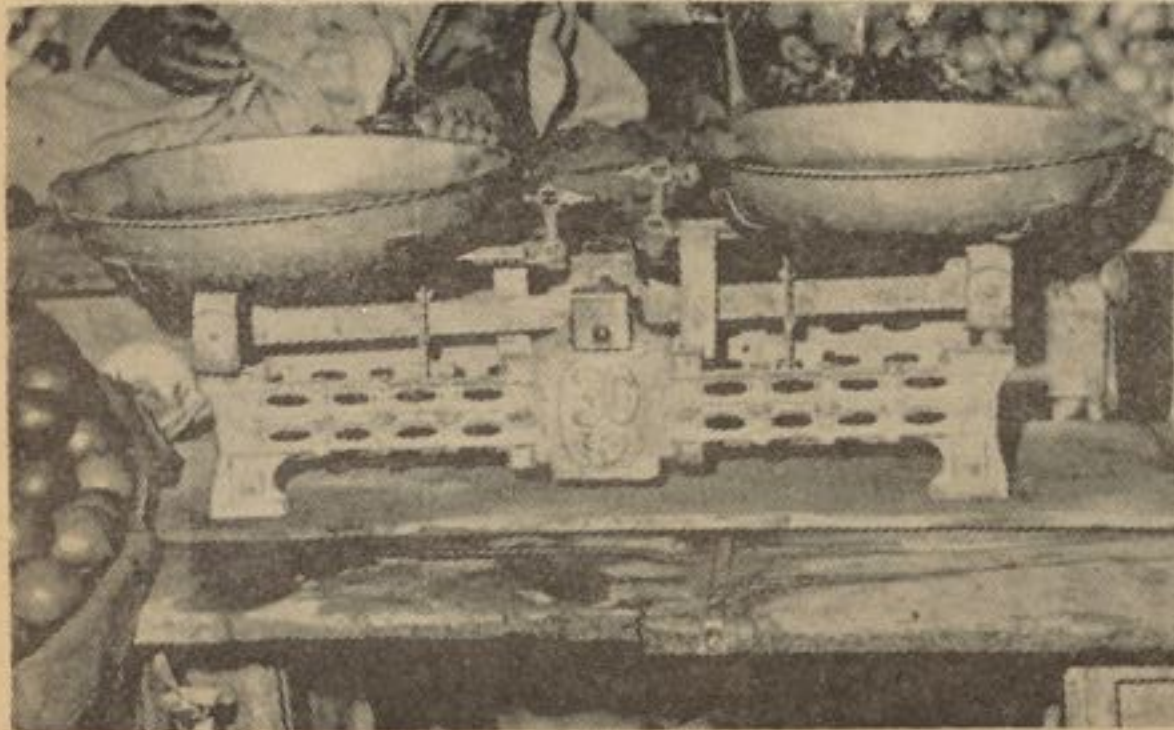
آیا تمام این لیموها سالم هستند؟

از اینکه قضا بی بایک پارچه گوشت گوسفند دوبارچه گوشت میش را بالای خریدار می فروشنند و یا دادن گوشت دست و سایر حصص بجای ران پر ، سطحی بگذریم تغلب های دیگری عرض اندام می کند که صحت و سلامت ما را معروض به خطر می سازند .

تغلب در میوه جات با وجود تلاشی که کردم ، تغلب در میوه جات را کمتر توانستم کشف کنم و درین مورد معلومات کمتری بدست آورم ...

(بقیه در صفحه ۵۸)

تاجاییکه توانسته ام درین مورد معلومات بدست آورم ، یک عده تغلب کاران شمه های خشک شده چای را رنگ داده و بعد با چای حقیقی مخلوط و بفروش می رسا نند ... اگر نظری به دوسیه های لا برا توار های صحی با ندازید ، از مخلوط کردن چونه ، سفیدی ، گل سفید ، غیره در بین ماست و چکه و در بین شیرینی باب سوا بق داجسینی را می یابید ...



دانیال دیفو نویسنده

● او از میخانه های قشنگ تا چای خانه های دور افتاده انگلستان را زیر پا گذارد تا با چشمان کاوشگرش زندگی را ببیند

● او حتی در زندان بیکار نشست و مبارز تراز گذشته به نشر حقایق بار و پوش طنز پرداخت

ماگسترات ورقه ابلاغیه ای را امضا بود در سال ۱۷۰۳ که هیچگونه نمود که در آن امر زندانی ساختن آزادی مطبوعات وجود نداشت آتش شخصی داده شده بود این باره در ورقه انتقادش را متوجه حکومت انگلستان نام نویسنده بود که با جرات توانسته نماید شب نامه ها ، جراید و کتابها

که در آن ها بر اعمال زمامداران را محکوم نمود مجلس نمایندگان انتقاد میشد پنهانی چاپ گردید و امر داد تا نسخه های این نشریه جمع در آن هیچگونه حرف از نویسنده آوری شده و همه به آتش کشیده ناشر و محل چاپ برده نمی شد . شود .

نام این مرد دانیال دیفو بوده و این محکومیت ، روح انتقادی دیفو در ورقه هویتش چنین نوشته شده را بیشتر برانگیخت او در زندان بود (مرد متوسط چهل ساله ، رنگ بیکار نشست و به نوشتن ادامه چهره قهوه ای ، بینی عقابی ، زرخ داد بزودی دریافت نمود که در قلب باریک ، چشمان خاکستری و جای مردم راه پیدا نموده است . زخم درازی در نزدیک دهنش که زمانیکه او را به قصاص گاه می بردند مردم به دور او جمع شده و کلاه گیس می پوشد) .

روز بعد دیفو دستگیر شده و برایش ابراز احترام می کردند . روانه زندان نیوگت شد گناه نویسنده آنان قصاص گاه را گل بازان این بود که نشریه طنز آمیزی به نموده و تا زمانیکه در دستگاه شکنجه چاپ رسانده و در یکی از شماره های دست و پا می زد مردم برایش ابراز آن آتش تیز انتقاد علیه مردان احساسات نموده و غذا نوشیدنی کلیسا انگلستان بچاپ رسیده بود تهیه نمودند . زندگی دانیال دیفو این نوشته اکنون هیچ مانعتی ندارد در مرحله چرخش رسیده او از ثروت ولی در آن روز نویسنده ای چون دیفو به فقر ، از یک مرد آزاد به کارمند حکومت ، از مقام بزرگ روز نامه نویسی به ناول نویسی تغییر یافت



هزارگی



دانیال دیفو نویسنده نامدار انگلیسی

زندگی نامه او نیز مانند زمانش فوق العاده و حساس بود. دانیال دیفو آورد.

در سال ۱۶۶۰ به لندن پا به زندگی گذارده او فرزند شمع ریزی بود که پدرش می خواست پسرش به کار تجارت پردازد. او تحصیلاتش را با درجه عالی پایان رسانیده و با وجودیکه می توانست منشی و حتی وزیر خوب بیار آید سعی نمود تا در تجارت نیز آزمونی کند او قبل از اینکه در میدان سیاست پا گذارد تاجر ثروتمند بود.

در سال ۱۶۸۵ او به تهاجم مصیبت بار اول مونوت پیوست و خوش بختانه از آن جان سالم بدر برد. سه سال بعد با حمایه ویلیهم در (انقلاب بدون خون ریزی) شرکت نموده و تا هنگام استعفی وی مقام ارزشمندی داشت او طی نشریه هائی از او دفاع نموده ولی همیشه بحیث یک شخصیت جراتمند شهرت داشت

او زندگی کمتری بدست گذارده او فرزند شمع ریزی بود که پدرش می خواست پسرش به کار تجارت پردازد. او تحصیلاتش را با درجه عالی پایان رسانیده و با وجودیکه می توانست منشی و حتی وزیر خوب بیار آید سعی نمود تا در تجارت نیز آزمونی کند او قبل از اینکه در میدان سیاست پا گذارد تاجر ثروتمند بود.



بقیه در صفحه ۵۷

کامیابی در مبارزه با بیسوادی



دولت جمهوری افغانستان برای امحای
بیسوادی عمومی و ایجاد تحول فرهنگی
در مملکت بر اساس فرهنگ ملی و مترقی
مبارزه خواهد نمود .

محمد داؤد

پروژه اعزام گردیده و کار پروژه
سواد حیاتی در و لسوالی کوهدامن
آغاز گردید ، در زمستان سال ۱۳۵۰
به تعداد بیست کورس درچو کات
کریدت کوپراتیف زراعتی در و لسوالی
متذکره افتتاح شد و دامنه افتتاح
این کورسها در سال ۱۳۵۱ به ۵۰
کورس گسترش داده شد و در زمستان
سال ۱۳۵۱ بر علاوه یکصد کورس
که در کوهدامن موجود بود این
اداره در یکی از ولایت شمال کشور
فعالیت خود را آغاز نموده و درین
ولایت که عبارت از بغلان است به

در سال ۱۳۴۸ در وزارت معارف
مدیریت عمومی برای پیشبرد مبارزه
بابی سوادی که از اهداف عالی
و مقدس ملی ماست تشکیل شد .
و در همان وهله اول با هم کاری
یکنفر از متخصصین یونسکو کار را
آغاز کردند .
از آن تاریخ به بعد تا آوا خرسال
۴۹ مقدمات کار پروژه در داخل چوکات
(پروژه کریدت و کوپراتیف) زراعتی
مربوط وزارت زراعت چیده شد در سال
۱۳۵۰ دو نفر متخصصین فعال ولایت
دیگر نیز از طرف یونسکو به این

تعداد ۵۰ کورس برای سواد حیاتی
افتتاح نمود .
اهداف این پروژه :
بناغلی منتصر گفت ممکن است این
سوال نیز پیش شود که چرا مدیریت
عمومی سواد حیاتی وزارت معارف
کار خود را تنها به کوهدامن و بغلان
محدود نگاه داشته است ؟
در جواب این سوال باید گفت که

این مدیریت باین پروژه کو چک
به شکل مقدماتی روی سه هدف
ذیل تاسیس و بکار آغاز نموده است .
۱- تهیه میتوذهای مختلف و موثر
و تهیه مواد خواندنی و مقتضی در ساحه
مبارزه بابی سوادی .
۲- تربیه پرسونل فنی
سواد آموزی برای پیشبرد این
پروژه که البته بعد از ختم این پروژه
برای سواد آموزی در سایر نقاط



● پروژه سواد حیاتی در بغلان و کوه دامن فعالیت می کند
● طریق سواد آموزی مستقیماً با زندگی مردم ارتباط دارد

پیروزی بر جهل و نادانی است

ملی حق اولیت را دارا باشد که تا عملیات سواد آموزی در داخل چوکات منتخب پیش برده شود .
پرنسیپ دوم چنین تشریح می شود که سواد آموزی از لحاظ

نمی تواند ازینر و بهتر است افغانستان روش نوین سواد حیاتی را برای مبارزه با این مشکل ملی پیش گیرد این روش که روی سه پرنسیپ اساسی می چرخد که

مورد منابع ذی علاقه این پروژه چنین بیان کرد :
نخستین گامی که در راه تاسیس این پروژه برداشته شد از طرف وزارت معارف بود و به تعقیب آن

کشور نیز میشود از ایشان استفاده کرد .

۲- تقویه جنبه های تربیتی پروژه کردت و کو پرا تیف زراعتی در سایر نقاط کشور در مورد هدف دول این پروژه باید گفت که تا حال هفت نفر جهت آشنایی با مفاهیم کلی اصول پرنسیپ های سواد حیاتی به مصرف این موسسه بخارج اعزام شده که همه آنها پس از اكمال دوره تحصیل به وطن عودت کرده و در پروژه های مربوطه مصروف خدمت میباشند .

درباره هدف دوم باید گفت که تا کنون پنج کتاب درسی و راهنما در درس و کتاب کار شاگردان در زمینه حساب و لسان مربوط به نیازمندی های اقتصادی مشمولین کورس های کوه دامن که محتوی يك سلسله

معلومات و راهنمایی ها در مورد بهتر شدن حاصل انگور می باشد و هم چنین پنج کتاب دیگر برای منطقه بغلان که در مورد اصلاح و تکثیر گنم بحث میکند و هم در رساله دیگر جهت تقویه معلومات حرفی مشمولین کورس های کوه دامن و بغلان که همه به کمک و همکاری متخصصین داخلی و خارجی این پروژه و به سعی کوشش نویسندگان خارجی و داخلی مدیریت عمومی مواد حیاتی تالیف گردیده قسمت از آنها طبع و باقی مانده آن عنقریب طبع نشر و توزیع خواهد شد .

در قسمت هدف سوم باید گفت که این پروژه نه مسئولیت و نه صلاحیت آنرا دارد که خارج محدود پروژه کو پرا تیف زراعتی به فعالیت بردارند بنا بر آن به حکم قرار های قبلی داخلی و موسسات ذی علاقه بین المللی فعالیت های این پروژه متوجه تامین اهداف اقتصادی و اجتماعی پروژه کردت و کو پرا تیف زراعتی بوده و می باشد .

مدیر عمومی پروژه سواد حیاتی در



سواد آموزی در نقاط مختلف کشور دنبال میشود

فنی از نظر عملیات در جهت انکشاف اقتصادی مملکت معطوف به اهداف انکشافی مورد نظر باشد و در پروژه های انتخاب شده به صورت کامل و اتمام گردد چنانچه سواد آموزی جز لاینفک عملیات پروژه های انکشافی ثابت شده است .

شرح پرنسیپ دول این است که برای مبارزه با بی سوادی همیشه در سکتور های اجتماعی و اقتصادی و سایر سکتور های انکشافی پروژه های را باید انتخاب نمود که به سویه

عیثت که از طرف یونسکو به افغانستان آمد توصیه کردند که سواد عنعنوی و پروگرام گسترده شده مبارزه با بی سوادی که قبلاً مروج بود طوری که تجربه نشان می دهد مفید بوده

شرح پرنسیپ سوم اینست که تمام توجه عملیات سواد آموزی باید معطوف به متمرکز ساختن يك نوع تعلیمات حیاتی و اهداف اجتماعی و اقتصادی مورد نظر پروژه انتخاب شده مفید باشد و این برعکس سواد آموزی مرسوم و متداول است در تعلیمات سواد آموزی مرسوم در بعضی آلات از جغرافیه ، اخلاق تاریخ لسان ، ساینس ، اجتماعیات و با لآخره همه چیز بحث می شد در حالیکه در سواد آموزی حیاتی محض شناخت کلمه و خواندن جمله مورد نظر است و بحث در سواد آموزی حیاتی مرا حل ذیل همیشه در نظر گرفته می شود .



بقیه در صفحه ۶۱

به منحنی ختیخ کبسی د قیلو عایدات

د امریکې متحده ایالات له الاسکا خخه د نفتو د واردولو په لټه کبسی دی



عربی هیوادو کلنی عایدات به ۲۰
مليارد ډالرو ته ورسېږي .
وروسته تر هغه د خارجي اسعارو
سپمونه چه یوازې د سعودی
عربستان له خوا را غونډ شوی و
د امریکې او جاپان د سرو زرو او نورو
ذخیرو کم عایدات کمولای شي .
د راتلو نکی وخت خیره طبعاً له
پخواخه خرگند ده .

تر ۱۹۸۰ کال پوری به کله چه د امریکې د اړتیا وړ
نفتو اندازه په سلو کی ۳۰ له خلیج خخه تیره شي، د نفتو
د تولید وونکو عربي هیوادو کلنی عایدات به ۲۰ مليارد
ډالرو ته ورسېږي .

په دغه نقشه کبسی له الاسکاخه
امریکی ته د نفتو د پایپ لاین کرښی
ښودلی شوی دی .
دهغو ۶ مليارد ډالرو له جملی
خخه چه ۱۹۷۳ کال د فروری
دمیاشتی د اسعاری بحران دله منځه
وړلو دپاره لویدیخ المان ته وارد
شوی و، له عربو خخه درې برخي
پکښی شاملی وی .

د سعودی عربستان د سرو زرو او
نور و عایداتو رسمی اسهام په درېو
کلو کبسی له ۱۹۷۱ کال خخه د ۱۹۷۳
کال تر نیمایي پوری له ۶۸۰ ملیون
ډالرو خخه ۳۲۳ مليارد ډالرو ته
جگه شوه . حتی عراق چه پخپلو
اقتصادی پر مختگونو او نظامی
برخو کبسی زیات لگښت کوی، خپل
عایدات له ۴۱۹ ملیون ډالرو خخه
۴۱ مليارد ډالرو ته ورساوه .

تر هغی اندازی زیات تحو یلیږي
چه ددوی د داخلی انکشاف لگښت
بی ایجا بوی .
په پنځو کلو کبسی د عربو د نفتو
عایدات (له ایران خخه پرته) دو
چنده زیات شوی دی یعنی له ۴۴
مليارد ډالرو خخه ۱۰ مليارد ډالرو ته
زیات شوی دی .

له هغه وروسته دغیر نا بتو
اسعارو په ترڅ کبسی د بین المللی
پولی سیستم دورخ په ورځ غیر
انهول زیاتوالی ددی سبب شو چه
عربی حکومتونه د خارجي اسعارو
د ذخیرو سیمی یا په بل عبارت په
نورو هیوادو کبسی پانگی اچولو ته
دنه علاقې په ښودلو سره خپله
پخوانی پالیسی پرېږدی .



سره زر یوه بله مهمه چار دده او
ویل کیږي چه د عربو د اسعارو په یوه
اونس باندی د ۴۲۲۲ ډالرو رسمی
بسی په نسبت د سرو زرو د نرخ
ددری چنده لوړ والی په ساتلو کبسی
ډیر لوی نقش لوبولی دی .
دمنحنی ختیخ په تیره بیا دکویت
پانگی دلتهو مودو او حتی او ږدو
مودو اسنادو سره اروپا ته خسی .
بالاخره د بیسوزیات تورم د حسابونو
د زیاتوالی پر اېلم د اکثر و عربی
هیوادو حکومتو نو او بانکونو ته
واردوی . د مثال په ډول کویت هغو
یو شمیر پیچلو موسسو ته په
ژوندون

د دغو عایداتو د خاړنی په مرحله
کبسی یوه موضوع خرگند ده:
د نفتو عایدات د منحنی ختیخ د زیاترو
هیوادو حکومتی خزانو او بانکونو ته

دمنحنی ختیخ په ځینو برخو کبسی د نفتو پایپ لاینونه د مسکو افرادوله خوا ساتل کیږي
صفحه ۲۰

میلیار دو نو دالر و ته رسیزی

سعودی عربستان په یوه ورځ کښی ۷۰۵ ملیون بیرله نفت تولیدوی او په کال کښی د ۴۴ ملیار دالر په عایداتو سره د نفتو لو مری در چه تولیدوونکی هیواددی .



په دغه عکس کښی د منځنی ختیځ دتیلو یوه تصفیه خانه لیدله کیږی لومړی وختو کښی دنکسن پر میز باندی پروت وی . نکسن ددغه پایپ لاین دجوړولو دپاره ټینگار کړی دی . د ۱۹۷۲ کال د می په میاشت کښی د امریکې داخله وزارت فیصله وکړه چه دغه پروژه وړاندی بیول کیدای شی اوس د ۱۹۷۳ کال نه پخوا ددغی پروژی دکار د شروع کیدو امکان شته . دغه پروژه په پاتی په ۶۱مخ کی

دفرانسی دکریدت لیو نیز په وسیله جوړه شوه . نوموړی اتحادیه په توکیو روم ، فرانکفورت ، لکسمبورگ اولندن کښی خانگی لری .
* د عربو اروپایی بانک چه دمصر په ابتکار په پښو ودرید . دغه بانک په بروسل او فرانکفورت کښی خانگی لری .

دغه راز یو شمیر بانکونه په آزاده توگه په نفت لرونکو عربی هیوادو کښی د تجارت دپاره په مسابقه کښی دی .

یو بی دفرست نیشنل سیټی بانک ، نیویارک دی چه خانگی یی په بیروت ، سعودی عربستان ، بحرین او دویای کښی فعالیت کوی . بل یی چیز منبا تن بانک نیو یارک دی چه په بیروت او بحرین کښی خانگی لری .

یو شمیر نور امریکایی بانکو نه په بیروت نه دباندی او له لبنان نه دباندی دمنځنی ختیځ په مالی مرکز کښی فعالیت کوی .

دمنځنی ختیځ دتیلو تولیدوونکی هیوادو نه او عایدات یی په لاندی ډول معر فی کیږی!

دتیلو تولید (په ورځ کښی) دبیړل په حساب
دتیلو عایدات په کال مالی ذخیری کښی ددالرو په حساب

سعودی عربستان- ۷۵ ملیون	۴۴ ملیار	۳۳ ملیار
ایران - ۹۵ رر	۳۴ رر	۱۱ رر
کویت - ۲۸ رر	۲۰ رر	۳۰ رر
لیبیا - ۲۰ رر	۲۱ رر	۲۸ رر
عراق - ۲۰ رر	۱۳ رر	۱۴ رر
ابوظبی - ۱۳ رر	۹۵۰ ملیون	۳۰۰ ملیون

د امریکې کانگرس په ورو ستیو ایالاتو ته په نفت انتقال کړی ، له دغز ولو خنډو نه چه د امریکې ۴۸ وختو کښی داترانس الاسکا پایپ لاین منځه لیږی کړی .

د امریکې دسنا مجلس دتمه پروژه د ۲۰ رایو په مقابل کښی په ۷۷ رایو تصویب کړه . دغه اقدام دهوادککړ تیا په ساحه کښی د خلور ملیار دالرو پروگرام مانع گرخی .

له کانا دا څخه دیوه پایپ لاین دغزولو دپاره د مطالعی د ضرورت تعدیل هم رد شو .

که څه هم کانگرس سپینی مانی ته ددغه پایپ د غزولو صلاحیت نه دی ور کړی ، خو ویل کیږی چه ددغی پروژی تصویب لیک د منی په

انکشاف ورکولو سره ددغه پرابلم په وړاندی دریدلی دی چه دبین-المیلی اسعارو او مارکیټو نو سره نژدی اړیکې لری . کویت دغه راز په اروپایی اسعارو او ۱۹۷۲ کال په صادرشو پو رونو کښی پانگه واچوله . سعودی عربستان له بلی خوادبیرته پاتی پانگی سیستم لری . داخلی بانکونه او هم خارجی موسسی چه په دغه هیواد کښی فعالیت کوی پخپلو پانگی اچولو کښی له خنډ سره مخامخ دی .

په سعودی عربستان کښی حکومتی بودجی درسمی مالی منابعو له خوا کنټرو لیږی چه دغه منابع پخپل وار تر خاږنی لاندی دی . دسعودی عربستان زیاتره شخصی پانگی د داخلی بانگی سیستم په وسیله اجرا کیږی او دسویس او امریکې دبانکونو په واسطه په کار لویږی . دبانکدارانو تر خاږونکو سترگو لاندی دتیلو پانگه نسبت خطر ته زیاته گټه لری . یو شمیر امریکایی او اروپایی مالی دستگاوی د عربی بانکونو سره دځینو پانگی اچوونکو معاملاتو دسرتو رسولو دپاره گټه فعالیت شروع کړیدی او تر اوسه پوری دغه لویی ډلی جوړی شو ی دی .

دبانگی اچولو دپاره عربی اوبین-المللی کمپنی چه دروان کال په شروع کښی دلویدیخ المان، ایتالیی جاپان او فرانسی اودخلیج په هیوادو کښی د عربی بانکو نو په گډهون دبانک آف امریکا له خوا جوړه شوی ده . دغه گروپ چه په لکسمبورگ کښی جوړ شوی دی ، مرکز یی په پاریس کښی دی .

* دبین المللی پانگی اچولو دپاره دفرانسی او عرب بانک چه خلور کاله پخوا دکویت دپانگی اچوونکی شرکت او دسویس دبانکو نو په گډهون دسو سایتی جنرال له خوا په پاریس کښی تاسیس شوی دی .

* د عربو او فرانسی د بانکو نو اتحادیه چه په ۱۹۷۰ کال کښی د ۱۴ عربی بانکونو د ډلی په گډهون چه ۱۲ یی دمنځنی ختیځ هیوادونه و،



دمنځنی ختیځ دتیلو د تصفیه خانی یوه منظره

البته انتقاد من در مورد ثبت آهنگ و تعداد پارچه ها برای بهبود کار بود و از آن منظور مادی نداشتم.

باز هم حرف میزند

باز هم از ساختن پارچه ها می-دریغ نکرده اند. درین میان من بیشتر از آهنگ های مسرور که جوان ورزیده است استفاده کرده ام. در جای دیگر نوشته اند که بناغلی خلاند مشوق ژیلای بوده اند و فعلا خیال در حالیکه ژیلای تنها بر وین را مشوق خود قلمداد نموده است. بجواب شان باید بگویم: البته اگر قبول بنما یند من دو سال بقیه در صفحه ۶۳

پارچه تهیه و به خواننده های طرف پسند خود داده است و بس استاد محمد عمر، روحنواز و غیره که در رادیو هستند نسبت عدم توجه نتوانسته اند بیشتر از چند پارچه در طول یکی دو سال ثبت کنند. استاد سر مست و بناغلی ننگیالی که براسستی از موسیقی دانان غنیمت رادیو هستند نسبت ثبت و کار آهنگ های فلکلوریک و آرمونیزه آن که وقت زیاد آنها را می گیرد

بیشتر به اجاره داری تعمیر میماند باعث آن میگرد تا پارچه های مبتذل و فاقد ارزش هنری گوش شنوندگان را متاثر بسازد و از شهرت و محبوبیت خواننده و آهنگ ساز نیز بکا هد.

به مجله وزین ژوندون ۱ در شماره ۱۸ و ۱۹ مجله خواندنی ژوندون زیر عنوان « حرف های ژیلای ناشی از بر افروختگی او است » مطالبی بچاپ رسیده بود که بسا ید بگویم مرا متاثر ساخت، زیرا من که هدفی جز خدمت به مردم خود ندارم با وجودیکه در اول میخواستم در برابر این نوشته سکوت اختیار کنم به ارائه جوابی مجبور شدم زیرا هر هنرمند در برابر مردم مسئولیت هایی دارد و لازم نیست ادعای دور از انصاف مقام مسئول موسیقی را ندیده بگیرم از جا نب دیگر یکعده دو ستان و علاقمندان آوازم ضمن صحبت های تیلقو نی مرا به رد گفته های آن دوست بی انصاف و اداسا خندند.



میرمن ژیلای

در اول لازم است بگویم که مقام مسئول موسیقی رادیو قرار داد را بایک هنرمند حتمی شمرده میگوید: در ریاست کلتور هم قبل ازین با هنرمندان قرارداد میشده است در حالیکه در ریاست کلتور به این شکل قرار دادی موجود نبود، بلکه برای خواننده یک اندازه معاش معین از خواندن در رادیو و کنسرتها تعیین میکردند و به اساس حاضر ی هنرمند مستحق معاش میگردد. درباره قرار داد رادیو باید بگویم که در زمان مدیریت بناغلی مددی قرار داد ثبت آهنگ در بدل معاش بمیان آمد، چون مددی در کار خود موفق بود و تمام پلان ها و پروگرام های موسیقی بحسن صورت ترتیب و تهیه میگردد ازینرو کو چکترین خالیکاه ووقفه یی تو لید نمیشد. البته انتقاد من در مورد ثبت آهنگ و تعداد پارچه ها برای بهبود کار بود و از آن منظور مادی نداشتم، چنانچه ورقه من در همین زمینه که به امضاء معاون رادیو رسیده و در مدیریت موسیقی موجود است شما هد قولم می باشد.

خلاصه شکل فعلی قرار داد که

خراباتیان شکایت میکنند:

قاسمی

نیز حرف های دارد

به مدیر یت محترم مجله ژوندون! « خرابات خدمت مهمی به موسیقی شماره ۲۲ - ۲۳ ژوندون را نکرد، آنها فقط می خواستند پول مطالعه کردم در یکی از صفحات به مصاحبه بر خوردم که در آن یکی از آواز خوانها با تاخت و تاز های بیپوده بر مردم شریف خرابات تاخته گردید. »

و بعد وقتی که خبر نگار او را متوجه اشتباهش میسازد میگوید: « منبهم آنها را ملزم نمی سازم منتبھی فکر میکنم موسیقی خرابات بیشتر یک حرفه بوده برای امرار معاش تا یک تلاش بخاطر ارتقای هنر. بناغلی هویدا!

ببتر بود شما قبل ازینکه بدامان موسیقی پناه برده موسیقی اصیل مارا با آوردن آهنگ های ناقصی و کاپی فلمی خراب کنید، اندکی نزد یکی از استادان خرابات اسات موسیقی را می آموختید، آنوقت برای تان ثابت میشد که مردم خرابات به موسیقی خدمت کرده اند یا نه؟

قربان طوریکه آن نامه نگار بشما بچاپ برسانید.

بناغلی هویدا گفته است که گفت موسیقی بد نام بود ولی باها بقیه در صفحه ۶۳



ناصر قاسمی

امید است این نوشته را بجواب بناغلی هویدا که خود را در زمره هنرمندان واقعی بحساب می آورد

بچاپ برسانید.

بجواب من نوشته اند که در کار هنری خود بی اعتنایی باشم و آهنگ سازانی مثل استاد سر آهنگ، استاد سر مست، استاد هاشم، ننگیالی، نینواز، خیال، خلاند، مسرور و غیره در رادیو موجود می باشد.

این جواب بی اعتنایی من نیست بلکه بی اطلاعی آن مقام مسئول را واضح میسازد، از اشخاصی که نام گرفته اند، من به همه شان صمیمانه احترام دارم ولی متذکر میشوم که استاد سر آهنگ و بناغلی خلاند از مدتها به اینطرف بارادیه همکاری نداشتند، استاد هاشم و بناغلی خیال نیز در دیبا رتمنت موسیقی مکلفیت دارند نه در رادیو و بایست علاوه کنم که علت کناره گیری استاد هاشم از رادیو هم همین قرار داد بوده است و فعلا دیپارتمنت موسیقی از کار این هنرمند با ارزش استفاده نمی نماید.

نینواز در طول سه سال گذشته نسبت مشغولیت های و وظیفوی صرف در حدود چهار الی پنج

شاعری بی سوادى بنام رشته

سد سواد داشتن بر نمی خورد . شعرش با وجود نا بختگی صلابت دارد شور دارد . از خواندن اولین مصرعه اش مکتب آن معلوم است . سبک هندی و شوه شعرش شوه استاد بزرگ بیدل . می پرسم :

چگونه شاعر شدید ؟

می گوید : از اوان کسو دکی احساس شوق ، علاقه ، نیروی در درونم مرا به شعر گفتن وامیداشت ، کلمات زیبا ناخود آگاه در گفتار پشت هم قرار میگرفت . و آن وقت من به سرودن شعر آغاز کردم .

هنکا میکه ذوقی در درونم جوش می زد سپس این جو شش را با گفتن شعرى فرو می نشا ندم و چون بیسواد بودم آن را نزد ملای ویا شاگرد مکتبی می نویستم ولی اکنون سعی دارم تا با تمرین و مشق خودم بتوانم بنویسم .

می پرسم شما اول دفعه است که به نشریه مراجعه میکنید ؟

نی ، من چندین بار اشعار خود را در روز نامه بیدار ، انیس ، اصلاح و ژوندون و بخصوص روز نامه بیدار به چاپ رسانده ام آنوقت است که متوجه میشوم ، چرا این نام برایم آشنای دارد ؟

وقتی در موضوع های عمیق شعر های با او صحبت می کنم در مانده میشود . زیرا بیسواد است فقط استعدادش او را به طرف شعر گفتن کشانده و آنگاه متوجه می شوم که هر گاه استعداد هنری بدون رهنمائی باقی بماند به (گل خود رو) بدون رنگ و بو شباهت دارد .

به وعده چاپ شعرش و گفتگو عش از جابر می خیزد و بعد از خدا حافظی از دفتر خارج میشود .

شعری اش بیشتر میشود به او می نگریم چهره اش برایم دگر گونه جلوه میکند میگویم قطعه شعر بخوانید .

کاغذ مجاله شده را پیش میکند باخط ابتدای که بیشتر به رسم (خط کود کان مکتبی می ماند .

می گویم بخوانید لحظه ای مکث میکند می گوید خوانده نمی توانم اوه ! او بی سواد است . و بساز می بینم که این سر زمین ، برای تقدیم فر زندان شاعرش به مانع و

او را معطل نمی گذارم می پرسم از کجا آمده اید ؟

چشمان بزرگ و ساهش لحظه ای راه می کشید و می گوید از بدخشان

آه ! آنوقت متوجه میشوم که ممکن است شاعر خوبی باشد زیرا این سر زمین با صفای طبیعتش و با آب و هوای پاکش با آفرینش الهام بخشش شاعر است . و ما در سینه تاریخ شاعران گر آنقدری از این دیار داریم ذوقم برای کاویدن روزش و راه یافتن به دنیای خودش بدنیای



در واژه اتاق باز میشود - شخصی که ظاهرش بیشتر به يك آدم ساده و عادی می ماند و ریش سیاه انبوه تمام چهره اش را پوشانیده وارد می شود .

به سبک مردم شمال جیلک راهدار سر و پایش را پوشانیده و لنگی خاکی رنگی به صورت نا مرتب روی سرش قرار دارد . فکر می کنم که برای اعلانی بدفتر مجله آمده است چند پارچه کاغذ مجاله شده را به طرفم دراز میکند و میگوید که شاعر هستم :

به او نگاه میکنم افکارش هیچ نشانه از شاعر بودنش ندارد در ظاهر مردی است تنومند و چهار شانه و قوی دل و نادل می گویم بفر مایه .

به آرامی روی چوکی می نشیند می پرسم اسم تان چیست . بدون درنگ جواب می دهد : (رشته) این نام برایم تا اندازه آشنا ست ممکن است جای در مجله ای در روز نامه ای ویا نمی دانم کجا این نام را خوانده باشم هر قدر بذهنم فشار میاورم چیزی دستگیرم نمیشود .

روزنامه‌ای بسوی تار و پود

یادداشت‌از: لیلا-تنظیم از: دیدبان



امروز روز عجیبی است، عمه يك لحظه آرام نمیگیرد، مر تب از این اتاق به آن اتاق میرود و مرتب بمن میگوید عجله کنم. و من هیچ موردی برای عجله نمیبینم و آرام و باتا نی کارهایم را انجام میدهم.

یکبار عمه وارد اتاق میشود و می پرسد :

لیلا !
بلی.

ساعت چند است ؟
مکنی میکنم و میگویم :

نمیدانم. شاید از شش گذشته باشد.

بلی، از شش گذشته و حتی نزدیک هفت بعد از ظهر است و چند دقیقه دیگر هوا تاریک میشود، میفهمی ؟

بابیحو صلگی میگویم.
میفهمم!

پس چرا عجله نمیکنی دختر! بد است محسن خان زیاد در انتظار بماند.

با خود زمزمه میکنم :
محسن خان .. محسن خان ...
بعد میپرسم :

خواهرم چگونه میشود ؟ او که نمیتواند تنها در خانه بماند.

بی جهت فکرت را ناراحت نکن مازید در خانه محسن خان نمیمانیم چند دقیقه می نشینیم و زود بر میگردیم .

مثلا ساعت چند بر میگردیم ؟
اخم میکند و میگوید :

تو بسیار حوصله داری لیلا ! مسلماً خیلی زود. آنوقت لحنتش را ملایم تر میکند و میگوید :
دخترم ! بهتر است اینقدر معطل نکنی .

من کارم تمام شده است، بطرف عمه بر میگردم و میگویم :
من دیگر کاری ندارم .

لبخندی لبانش را از هم باز میکند و میگوید :
خوب شد. بیا برویم .

آنوقت چادرش را که روی دستش انداخته در سرش میکند و عرقچینش را تا سر گو شپاشش پائین میآورد.

لحظه به رگهای برآمده دستش نگاه میکنم و آنوقت قدم بقدم او از اتاق بیرون میروم. چست و جالاک و جلو تراز من گام بر میدارد و از

حویلی میگذرد و وارد کوچه میشود، من سکوت کرده ام و او هم حرفی نمیزند. درست در لحظه که از کوچه قدم به خیابان میگذاریم، تاکسی بی

از جلو ما میگذرد و عمه با انگشتش به آن اشاره میکند. تاکسی بی اعتنا

میگذرد و من و عمه منتظر تا کسی دیگری میشودیم. هوا روبه تاریکی میرود و از کبودی به سیاه سی گرانیده است .

تاکسی دیگری میآید و من و عمه سوار میشویم و او آدرس خانه محسن خان را میدهد .

عمه در تاکسی آرام ندارد و مرتب تکان میخورد. وقتی تاکسی به خیابان

کم عرض و خلوتی می پیچد، عمه میگوید رسیدیم.

تاکسی به اشارۀ عمه جلو خانه که درآبی رنگی دارد توقف میکند و من از آن پیاده میشوم، عمه دستمال

دستش را باز میکند و پول تاکسی را امید هد و بدنبال من از تاکسی پیاده میشود.

عمه لحظه جلو در، آبی رنگ توقف میکند، صورتش را که نم عرق در آن

نشسته است، با دستمال پاک میکند و آنوقت انگشتش را روی زنگ در

میگذارد. هنوز طنین خفه زنگ در گوشم است که در باز میشود و جوانی که ظاهراً پیشخدمت خانه است، بروی ما لبخند میزند و باگرمی

باعمه احوالپرسی میکند. معلوم است که عمه و پیشخدمت از مدتها پیش همدیگر را می شناخته اند.
عمه میپرسد :

حتماً محسن خان منزل است .
پیشخدمت میگوید :

بلی. و خودش را از سر راه مالا کنار میکشند.

اول عمه و بعد من قدم بزرچوبتره پشت در میگذاریم، عمه مثل اینکه

سالها است در این خانه رفت و آمد دارد، بطرف راست می پیچد و آنوقت است که حویلی در برابر ما دهن باز

میکند، حویلی چار کنج و بزرگ با سبزه کاری مرتب و دل انگیز و در سمت شمالی حویلی ساختمان

سفید رنگ و دو طبقه خانه قد بر افراشته است و زیبا بی چشم گیری

دارد، زیبا بی کاز مکت و گروت صاحب آن حکایت میکند.

ما از خیابان باریکی از وسط حویلی گذشتیم و بطرف ساختمان رفتیم .

عمه جلوتر از من، از پله های مرمرین صاف بالا رفت و وارد هر دو طبقه اول شد و جلو دری مکت کرد.

پیشخدمت که عقب تراز من میآمد بسرعت از کنارم گذشت دری را در

انتهای راهرو باز کرد و گفت :

اینجا بفرمائین !
هر دو پشت هم وارد اتاق شدیم.

اتاقی مستطیل شکل و بزرگ که مبل های بزرگ و قدیمی بان شکوه خاصی داده بود. کف اتاق بادو تخته قالین

فرش شده بود و میزی در وسط خود نمایی میکرد و روی آن بامیوه دانی های بلور زینت یافته بود که انباشته از انگور و خر پوزه و سیب بود.

عمه روی یکی از مبلها نشست و بمن اشاره کرد رو برویش بنشینم.

بیرون هوا کاملاً تاریک شده بود و چهل چراغ بزرگی اتاق را روشن میکرد.

عمه با خیال آسوده پایش را روی پایش انداخته بود و ظاهراً در اندیشه

هیچ چیزی نبود. اما من نگران بودم و دلم هول میکرد، بیشتر از جهت

خواهرم پریشان بودم. با اینکه مدت کمی از ورود ما میگذشت، اما من خیال میکردم ساعتها است که در آن

اتاق نشسته ایم. یکبار نگاه می به ساعت انداختم و بعد متوجه عمه شدم و گفتم :

پس محسن خان چرا نمیآید ؟
عمه پیشانی اش را چین انداخت و گفت :

حوصله کن لیلا ! ما که نمی توانیم به محسن خان امر و نهی کنیم. شاید کار دارد. شاید هم ...

حرف در دهن عمه ماند و در اتاق صدایی کرد، و متعاقب آن پیشخدمت

باطرف جای وارد شد و با خنده که من هیچ از آن خوشم نیامد گفت :

آقا لباس میپوشند و شادیدتا چند لحظه دیگر بیا یند. اما هنوز حرفش تمام نشده بود که محسن خان

قدم بدرون گذارد و با ذوق زدگی بيموردی بطرف ما آمد.
نا تمام



کشف اشعه لازمه جدید

گنجینه های علمی گذشته چین

دانشمندان انستیتوت فیزیک هسته ای اشتهو تکارت موفق به کشفی شده اند که ، شگفتی و توجه محافل علمی را برانگیخته است انستیتوت نامبرده در اسامی آزمایشگاهی در زمینه بر نامه های هوایی و فضایی آلمان فدرال بعمل می آورد و کشف جدید ، درحقیقت یک نتیجه فرعی این پروگرام های تحقیقاتی است در مطالعات و آزمایشهای باپلازما ها - یعنی گاز های داغ و قابل هدایت الکتریکی که در آینده برای پر تاب الکتریکی موشکهای فضائی بکار گرفته خواهد شد محققان انستیتوت اشتهو تکارت متوجه یک تیپ کاملاً جدید لایزر شده اند .

خواهد کرد . هدف محققان «دستگاه مولدنور» ماده ، پلازما های هیدروژن عادی را بوسیله میدانهای الکتریکی بسر عتقای جریانی فوق العاده تسریع نمایند ، آنرا با فشار از سوفاات بگذرانند و سرانجام نوعی پر تاب موشکی بوجود آورند اما در عمل معلوم شد «گاز های اکزوس» دستگاههای محرکه پلازما در شرایط اولیه مشخصی حالاتی مشابه لایزر بوجود می آورند .

اینک دانشمندان فیزیک هسته ای امیدوار هستند طی سال جاری یک سیستم بصری آینه ای بسازند که ، تشعشع موازی و یکرنگ و بسیار شدید نخستین لایزر «پلازما دینامیک» جهان را تحقق بخشند . باعتماد نامبرده گان پس از توفیق در این امر ، همه لایزر های گازی تاکنون ساخته شده اند تحت الشعاع کشف جدید قرار خواهند گرفت .

بزودی نمایشگاه با شکو هی از گنجینه هنری چین ، در لندن کشایش خواهد یافت . چنین معلوم می شود که این نمایشگاه پس از نمایشگاه فرعون افسانوی مصر توانا من ، که چندی قبل از طرف موزیم بریتانیا دایر شده و با استفاده شایان مردم رو برو گردید ، مورد توجه قرار گیرد .

این نمایشگاه در حدود (۴۰۰ پارچه گنجینه باستانی چین را به نمایش خواهد گذاشت هیچکدام از این آثار پیش از این در غرب به نمایش گذارده نشده بود این آثار از یک آرامگاه قدیم بعد از کاوش های سال ۱۹۴۹ بدست آمد .

این اولین نمایشگاه هاست که از طرف دولت چین کمونست به غرب فرستاده میشود . همین امر خود نمایانگر از بین رفتن ابر های تیره و تاریک فضای روابط چین

و غرب می باشد . آثار یاد شده توسطه خط هوایی فرانسه ، چین به انگلستان حمل خواهد گردید .

دولت انگلستان تصمیم گرفت تا در مقابل این گنجینه هنری در حدود ۲۰ میلیون پوند که دو چند پول بر داخت شده به آثار تونخا من

می باشد به دولت چین بپردازد . این نمایشگاه در حدود ۴ ماه دوام نموده و در اکادمی سلطنتی

جایی که فضای بیشتری نسبت به موزیم انگلستان دارد ، به معرض تماشا قرار خواهد گرفت .

درآمدی که از این نمایشگاه به دست می آید تحویل صندوق دوستی چین و انگلستان خواهد گردید .

این آثار پس از به نمایش گذاردن در انگلستان به امریکا برده خواهد شد .

بهر هارا پاک نگه دارید

بشر امروزه روز بیش از پیش از بحر هابیره بر داری مینماید . این بهره کشی بیشتر از طرف ماهیگیران ، کاوشگران نفت در سواحل بحری و کشتی آنان صورت میگیرد .

بحرها امروزه توجه زیاد دانشمندان انجیران و اقتصاد دانان را بخاطر غنای منابع مواد خام جلب نموده است ولی بد بختانه این منبع سر شار ، روز بروز به مواد غیر قابل استفاده تبدیل میشود .



بحر شناس معروف فرامنوی ژاک ایوس گوستو میگوید «بسوی بحرها همه کثافات مانند هسته کوه جریان میابد» در این راه نقش نامیمونی را بهره کشان نفت بعهده دارند . آنان

پر شده با انرژی از خور شید این فنك جدیدی در آلمان فدرال ساخته شده که نیروی اشتعالی را از آفتاب کسب می نماید .

فنك مذکور دارای سلولهای خورشیدی است که ، نور را به انرژی الکتریکی تبدیل می نمایند .

یک باطری فولادی کوچک ، انرژی بدست آمده را ذخیره می کند و همواره فنك را آماده بکار نگاه میدارد فنك نوین را «سولار ترونیک» نامیده اند و هر بار که

با طری اشس پر شود ، در حدود ۱۵۰۰ دفعه روشن میشود .

و بیشتر از نصف اکسیژن مورد ضرورت ما را تهیه میدارد . زندگی موجوداتی که در قطب ها بسر میبرند به شدت زیر این ضربات سر به نیست کن، قرار دارد.

نظم طبیعی بحرها را بهم زده ، هوارا میا لایند . در حالیکه بحر ها و دریا هاشش های زمین میباشد . آنها کار بن دای اوکساید را به اتو مسفیر فرستاده

آفرده میچماک

پرتز زبده



اثر کنستانتین رکس

ترجمه سس. وهاج

«آهای پیشخدمت پاشی، لطفاً صورت حساب غذایی مرا بیاورید!»
«بچشم آغا، فوراً آغا!»

کارلی بمبارت از میان میزها بیگانه بهم نزدیک گذاشته شده بود. مانند باد گذشت کتابچه یادداشت خود را از روی کسه پر داشته صورت حساب میز نمبر ۲۳ را سرچشمش کرد و بهمان سرعت بمیز مهمان عجل بر گشت. پول غذا را بدون اتلاف وقت بچیب کرده، پول سیاه با قیامانده را زد نمود و جای پولی خود را که برایش تعارف شده بود، بچیب بفل ریخت.

هر شب مانند شیمپای قبل برای کارلی یکسان بود. یکتوا ختی این شیمپا و همسرش بودن نوعیت کار با طبع کسالت آور بود ولی کارلی ابتدا برویش نمی آورد. وی البته بهترین پیشخدمت دنیا نبود، ولی بدترین آنهم شمرده نمیشد. مرد آزموده و هوشیاری بود. در رستورا نهایی زیلادی کار کرده بود رستورا نهایی عالی ولوکس، رستورا نهایی متوسط و رستورا نهاییکه بسطیح پایین قرار داشتند... درجات وی بجهه جا یکسان نبود. گاهی متصدی بار، گاهی عرضه کننده آبجو، زمانی پیشخدمت وقتی هم پیشخدمت پاشی... رویهم رفته با حوصله و برد بار بود. هیچ حلاله ای نمیتوانست شکیبایی و آرامش او را بر هم زند.

کارلی بقدری صبور بود که میدید زندگی چگونه روی چانههای وی خط میکشد، ولی مرکز این خطکشی درای خودش نمی آورد. وی با حوصله فراخ انتظار زن زند کیش را میکشید، ولی آن زن هرگز نیامد. وی سالها با شکیبایی نشست تا فرجام روشن بخت سیاهش را ببیند، اما از آن روشنی واز آن فروغ شادی آفرین، اثری پدید نیامد. سمورانه جای پولی و بخششهای مشتری یا ن را بی آنکه از زیلادی آن بیبجان آید، ویا از ناچیز بودن آن غمین شود، بچیب میریخت. آزمودگی و تخصص خود را نیز در رشته مهمان نداری و امور رستورا لها وسعت میداد زیرا همین «آزمو دگی» او را درین رشته تا حدی معروف ساخته بود. امکانات اینکه تخصص وی در فن مهمان نداری، وسیله جذب عواید بیشتر شود، نیز محدود و نادر بود. باوصف آن کارلی حتی درین قسمت حوصله اش را از کف نمیداد.

یک شب کارلی خیلی خسته شده بود. روز یکه این شب دنباله تاریک آن بود. از روزهای سخت و برای کارلی پسر تکلیف و زحمت افزا شمرده میشد. او دیگر آنقدر جوان نبود تا ایشیمسه فشردگی کار را تحمل کند. کار یکه او در آنروز انجام داده بود، قوای او را بعد کافی به تحلیل رسا نیده بود. در شب آنروز سخت، کارلی شد یسفا احساس کسالت میکرد، ولی هما نطو رکه عادت داشت، باصلا برویش نمی آورد و آرام روی میزهای خالی را پاک میکرد. در گوشه تاریک رستوران، مردی تنها نشسته بود.

حرکت داده، یکی از چوکی هارا بمیز نزدیک ساخت و با اشاره دست از کارلی دعوت کرد تا بکنارش بنشیند.

کارلی بایک تبسم معمولی، کنار میز وی نشست و سایکس اظهار کرد:

«آیا وضع رستوران شما هم بد است...؟ از من که بهتر است، صفت «بدتر» را روی آن گذاشت، اگر همین شیوه دوام کند، بعد از گذشت سه ماه، افلاس خواهیم کرد.»

کارلی جواب داد:

«وقتی از بهار اثری نیست، بسیاری رستوران هم نمیتوان عواید طلایی را پیشبینی کرد.»

سایکس در حالیکه با نگاه پرا لشماس بسوی کارلی میدید، گفت:

آزموده



«براستی هم زمستان بی پایان شدید را در طول زندگی خویش بیاد ندارم.»

کارلی از جابر خاسرت و موقعیکه با حوله ای آهسته روی میز را پاک میکرد، اظهار داشت:

«شاید بتوانم در یکی از روزهای تعطیل نزد شما برسم و شاید بتوانم بشمسا مشوره بدهم، آخر من در ین مورد تجارب فراوانی دارم.»

سایکس با خوشحالی خندید و گفت:

«آخ کارلی، میخواستم عین پیشنهاد را من بکنم. در حقیقت شما حرف زبان مسرا گرفتید... آیا معاش شما افزوده نشد؟»

کارلی میخواست بگوید، ولی نتوانست گوشه دهانش اندکی جین خورد و جواب داد:

«معاش من از سالها باین سو، تغییر ی نکرده است. باوصف آنکه مشوره های من غالباً بمقادیرفا بوده است. مرکز دربار، مزد من توجیبی نکرده اند...»

«میدانم، کارلی عزیز... این محض یک سوال بود. خوب، من چه وقت منتظر شما باشم؟ یعنی چه گاه از مشوره های خوب شما مستفید شوم؟»

کارلی فکری کرده، گفت:

«چهار شنبه روز استراحت من است. می شود ساعت سه بعد از ظهر را تعیین کرده؟ ساعت سه بعد از ظهر روز چهار شنبه خیلی عالی، من منتظر شما خواهم بود. خوب تا روز چهار شنبه...»

وقتی میخواست برود، کارلی بیادش داد تا پول غذا را بپردازد. سایکس معذرت خواست و بعد از تصفیه حساب، بخشش نیز بچیب کارلی فرو کرد و از رستوران خارج شد.

کارلی مرد فراموشکاری نبود. روز چهار شنبه از بسببهای جاده سوم استفاده کرد و در استیشن اخیر پیاده شد. از آنجا به وسیله تکسی خود را بروود خانه ای که در قسمت شرقی آن رستوران باغ سایکس قرار داشت، رسانید و بعداً نخواست رانند.

تکسی را بمحوطه رستوران آشناسازد، زیرا میدانست که رانندگان تکسی غالباً حافظه بسیار قوی دارند.

کارلی فاصله قابل ملاحظه ای را پیاده درم سیررود خانه طی کرد و خودش را بمداخل عقبی رستوران رسانید. در ساخه نشیمنی وسیعی که برای پارکینگ تخصص یا فته بود، چند موتر توقف داشت که با تخمین کارلی، مربوط به مستخدمین رستوران نبود.

براستی کار و بار سایکس خوب بنظر نمی آمد. درین روزهای قشنگ اخیر تابستان، بیبایست تعداد کثیری از مشتری پسان در تفریحگاه شاعرانه سایکس بیابید، ولی اگر غذا مطلوب نباشد...»

همیگه نگاه سایکس به کارلی بر خورد، با محرت آشکارا نزدیک آمد، دستش را فشرود و پرسید:

«بقیه در صفحه

د مهر خبیری

سخی انتظار

ملائی سترگی

سترگی می تا پسی خوږیږیږی
دمورله ډاره په رنجوی تورو
که په اروپا کی دشنو سترگو
بازار تود، دی اوشنی سترگی دمینانو
په زړونو کښی دمینی تخم ښندی نو
دلته توری سترگی دمینی په تورتم
کی دمینانو زړونو ته دام پدی اودغه
توری گولی دمینی ښکار کوی .
هلته که دشنو او آبی سترگو
ستاینه کیږی ، نو دلته دتورو ملا لو
سترگو توصیف دشاعر په شعر او
دموسیقی په خپو کښی خان ښینی .
توری ملائی سترگی دپښتنی حسن
یوه ممیزه نمونه ده ، په تیره بیاجه
په تورو سترگو کی تور رانجه
راپوری شی او دتورو زلفو دتاریکی
له منځه دسپین او گلابی مخ په
ښکاره کیدو سره ، دمینی په ادا ،
دیغلنی ناز په ترخ کښی مین ته
وکتل شی ، نو دواړه سره زړه پری
بایلی دټول عمر دپاره دهغه مین
شی .

سترگی دی بی تاثیر ندی
راته دی وکتل دخان غلام دی کومه
سر بیره پدی سترگی داشارو او
دزړه دخبرو وسیله هم کیدلی شی ،
دغه رمز یوازی مینان پوهیږی او بل

خوک چه دعشق بصیرت و نلری پور
نه پری پوهیږی .
هغه وخت چه دوه مین دمینی په
لاړه کښی بند ښت ووینی او دخلکو
دمزاحمتو نو دلایسه نشی کولی چه
یو بل ته دزړه حال وواپی نودسترگو
داشارو خخه کار اخلی مثلا وایی :
ماته په سترگو کی حال وا په
لازی کو خی دغمازانو ډکی دینه
دسترگی اوزړه تر منځ اړیکی او
رابطی سره ډیری نژدی دی ، خه چه
سترگی گوری هغه زړه ته انتقال
مومی ، دماغ یی رنخور کوی اوزړه یی
دبیا کتنی په خوند خوبونه وینسی ،
یومین دخپلو سترگو خخه داسی
شکایت کوی .

سترگو پسات را بانندی و کپی
نور به یی دباژپشان گندلی گرځومه
سترگو و زړه ته گیله و کړه
چه مین ته شوی اوبنکی مونږه بهوونه
سترگو نه کومه گناه شوی
چه زړه مین شی سترگی تل کاته کوینه
په سر کی سترگی گنډه گاری
چه زړه مین شی سترگی خه گناه لړینه
په کجل او رانجو بانندی سترگی
تورول چه لاهم دسترگو په ښکلاکی
لوی تاثیر لری ، دهری پیغلی له لاسه

خخه هم پت ساتی مثلا پدی لنه یو
کی خومره بهانی کوی .
سترگی می تا پسی خوږیږی
دمور له ډاره په رنجوی تورو
دامی له سترگونه اور خا خسی
که گرمی اوبنکی می یاقوت پرمخ راخینه
وایی چه سترگه دریاب دی ، پدی
معنی چه که خلاصی شی تر ممکنسی
اندازی پوری هرڅه وینی او دهرڅه
عکس دماغ او زړه ته منعکسوی ،
هغه وخت چه دوه مینان دمینی په
راز او نیاز بوخت وی نو ددنیا له
هرڅه نه بی خبره بریښی ، دوی
صرف خپل خان وینی او بس .
پدی وخت کی چه بل خوک راغلی
او ددوی حال یی لیدلی . . . نوناخا په
کله چه ددوی پام ورته شوی چه
بلانکی خو زمونږ له رازه خبر شو ،
ته چه داخبره رسوایی ته ونه رسیږی
نو له ډیره شرمه خولی خولی شی
او دزړه له سوزه ښیرا کوی چه :
په سترگو پون په غوږو کو نشی
په ژبه گنګ شی چه ونه وایی حالونه
بیلتون په هر رنگ او شکل چه
وی دردونکی دی ، که موقتی وی او
که دایمی لکه په اوږی کی دقصابانو
خوسا شوی غوښی او جگی بیی په
شان دهیجا نه خوښیږی .

دبیلتانه له لاسه همیشه دمینانو
شکایتونه زیات وی (لکه چه مونږ
همیشه دترافیکی گهوږیو خخه
ناآرامه یو . . .) دوی کوکی وهی چه :
په سترگو پوند در پسی گرځم
ستادراتلوزیر ی که وشی روغ به شمه
یابدی سروکی چه :
ما د آشنا له غمه ډیر ژړلی دینه
په ژړا ژاړم . . .

سترگی می سری دی
عبدالحمید کندهاری ۶۱۶-۵
پاتی په ۶۰ مخ کی

دنده خکه دوی پخپله به طبعی ښکلا
عقیده لری ، د ډول او سینکار لپاره
ضرورت نه احساسوی .
صرف داختر په شپو کی یا په
ودونو او دخوشالی په خاصو مراسمو
کی لږ خه په رانجه بانندی سترگی
لاهم تورو مگر هغی جلی چه هره
ورځ سترگی تورو نو دا اشتباه
پری کیږی چه :
دانا زولی لور د چا ده ؟
چه هر سبیا تورو سترگی پدی خالونه
بی خایه نده چه مینان د آشنا
د دوسترگو لپاره دپردیسی سختی
شپی تیروی او زړونه یی دهغو
دسترگو بانه و ته پناه وړی ، کله چه
ددیدن خیرات یی ورپه برخه نشی
نوله ډیره غمه دزړه سوی داغونو ته
دخپل دسترگو په اوبو او ترمو
اوبنکو او به کوی .
دستا ددو سترگو د پاره
وطن می پریشود همسایه دنوروشمه
ستا دوصال با ران و نشو
په نم دسترگو اوبوم دزړه داغو نه
په پیغلو بانندی هم دمینا شو
دسترگو تاثیر کم ندی ، خکه دهرچا
تومت ، حتی دمور ستغی خبری هم
په خان منی ، دهمزو لو پیغور دخان
ویاږ گڼی او دلیونی مینی په مستی
کی هرڅه او هرڅه هیروی او خپل
ملگری ته داسی ډاډ ورکوی .

دستا ددو سترگو د پاره
دکلی جنګ دمورخبری تیرومه
دستا ددو سترگو د پاره
تمام کاله ته په سلام ولاړه یمه
پښتنی پیغلی که هرڅو مره خاتنه
جرئت ورکړی مگر دمینی اظهار ورته
ډیر سخت او گران ښکاری .

هره خبره له خپلی مور سره
مصلحت کوی مگر ددوی حیا دومره
زیاته وی چه دغه «راز» له خپلی مور



استاد قاسم آوازخوان بی رقیب زمان

● لقب آفتاب موسیقی و مدال های طلا و الماس (مسرت - یادگار استقلال) را از اعلیحضرت امان الله خان غازی بدست آورد.



مرحوم استاد قاسم

افتخار حاصل کرده با شديک رباب صدف نشان طور بخشش و ماهانه پنجاه کابلی - معاش ارشاداء امر نمود در ایام سلطنت امیر حبیب الله خان قاسم مرحوم نخست بدر باز سردار نصر الله نائب السلطنه و بعداً بدر امیر موصوف عزتقر ر حاصل کرد و از نعمات دل انگیز خود اصل دربار را مسرور و محظوظ میکردانید که از طرف امیر شهید به لقب استاد قاسم مفتخر گشت قبل از سلطنت امیر حبیب الله خان استاد منحیت رباب نوازیفای وظیفه مینمود مگر بعداً تغییر حرفه داده بحیث استاد تمام و سرآمد عموم خوانندگان شهرت پیدا کرد. پس از چندی در کنفرانس هنری دهلی عازم پتیاله و کلکتہ هند گشت در آنجا با استادان بنام آنوقت مسابقه هنری داد و ریکارد های گرامافون خود را در کمپنی - (هیز ماستر ویس) ثبت نمود که از طرف کمپنی مذکور بنام استاد شرق و موجد آهنگ های اصیل افغانی شهرت در دیار خارج کمائی نمود. امیر حبیب الله خان برای قدردانی استاد یک در بند حویلی در بازاره کابل و یک عدد ارمونیم طور بخشش تدارک دیدند.

در عصر مرحوم اعلیحضرت امان الله خان به القاب آفتاب موسیقی و استاد قاسم - افغان - مفتخر گشت و در مذاکره مربوط به استرداد استقلال به افتخار مدال های طلا و الماس بنام - مسرت - و یادگار استقلال سرافراز گردید. و نزد اعلیحضرت امان الله خان به حدی محبوبیت یافت که وی هنگام سفر خود از ورسای به استاد چنین نوشتند :

ناتمام



استاد قاسم در میان گروهی هنرمندان در سفارت هند



مرحوم استاد قاسم در میان گروهی از هنرمندان در سال ۱۳۱۳ در دهلی

کوتاه و دلچسپ خواندنی



برای شما خواننده ایم

از منکرات بازار

آنکه به خنده دروغ گویند و عیب کالانها دارند و ترازو و سنگ و چوب گزراست ندارند و در کالاغش درکنند و چنگ و چغانه فروشند و صورت حیوانات فروشند بر ای کودکان در عید و شمشیر و سپر چوبین فروشند برای نورو و بسوق سفالین برای شده و کلاه و قشای ابریشمین فروشند برای جامه مردان و جامه رفو کرده و گازر شسته فروشند.

و قرار نماید که نواست و همچنین هرچه در آن تبلیسی باشد و مجمره و کوزه و دوات و آوانسی سیم و زر فروشند و امثال این...

از کیمیای سعادت

آله نشان دهنده خط برای غواصان

کمپنی مارین سازی در انگلستان دست به فروش آله ای زده که توسط آن غواصان از زردنای آب میتوانند علایم خطر را به بیرون اطلاع دهند. این آله به اندازه یک چوب دستی پولیس بوده و به کمر غواص نصب می شود. زمانیکه غواص خطری را احساس می نماید آله را از پوشش بیرون می نماید. بعد توسط آله بتری های کار افتاده و غواص شیشه را می شکند. پس از آن علایمی بخارج صادر میشود این علایم تحت میکانیسم دقیق رنگ سرخی رادر سطح آب بوجود آورده و اعلام خطر می نماید. این آله در آب شیرین و شور تا عمق ۱۰۰ فوت میتواند اجرای وظیفه نماید. قیمت آن ۳۰ دالر میباشد. نکته قابل توجه اینست که بتری های این آله فقط برای یکبار کار داده و بار دیگر نمیتوان از آن کار گرفت.

عکس جالب



نشه ای چلم!

۱۰ کیلومتر فاصله و ۱۱ سال وقت

ایتا لوی ها تقریباً عادت کرده اند که مکاتیب و بسته های دستی خویش را با یک هفته تاخیر در یافت کند. در سار دینیا یک ریکارد جدید از این تاخیر بدست آمده است بدین تفصیل برای رسیدن یک پست کارت فاصله ده کیلومتر اداره پست ایتالیا یازده سال ضرورت دارد.

زیرا کارت را که یک شخص هنگام مهاجرت خویش بتاريخ ۱۱ اکتوبر ۱۹۶۲ بذریعه پست ارسال کرده بود چند روز پیش بدست گیرنده رسید.



شطرنج باعث فرار ۱۲ زندانی شد

مانوئیل میگوئیز در کاندو (اندو راس) که اخیراً محکوم بجزا شد یک شطرنج باز حرفه ایست او نه تنها با سایر محبوسین بلکه با نگهبانان زندان نیز شطرنج بازی میکرد. چنانکه روزی با اثر دعوت (چلنج) او یک مسابقه گرم با یک نگهبان زندان انجام داد طرفه اینکه هنگامیکه مسابقه پایان یافت نگهبان متوجه شد که ۱۲ زندانی با استفاده از فرصت از راه کلکین فرار کرده اند.



زن و مرد

صحت از خصوصیات مردان و زنان بود از زن و مرد بخصو ص حرف زده نمیشد بلکه بطور عام این دو جنس مخالف را با هم مقایسه میکنند. هر که هر چه میداند نیست می گفت: یکی بوله زن و علیه مرد داد سخن مداد و دیگری علیه زن و لثه مرد حرفها بر مزد. بالاخره توبت بیک خانم هوشیار رسید. او گفت: زن و مرد گذشته از همه بر جستگهای اخلاقی، یک تفاوت بارز دارند باین تفصیل که هر چه بمراد گفته شود، از یک گوشش میدراید و از گوش دیگرش میباید. همه منتظر بودند که حالا دیگر وی این خصوصیت را در جنس خودش بسطو ر مثبت تعریف میکند. ولی وی گفت: ... و اما اگر خواسته باشید چیزی بزن بگویید، بپر دو گوشش میدراید و از راه دهنش بیرون میشود! همه کف زدند!

گمشده خرابکار

مامور پولیس دراروشگاه برین تری با ما جوستس بگودک سه ساله ای بنام ویلیام بر خورد که مادرش را کم کرده بود مامور پولیس منجبت وظیفه او را بجا موریت برد و موضوع را به تشر سیرد، ولی ایسن حادثه برای ماموریت پولیس بقیعت گزافی تمام شد. زیرا در طرف دو سا عتکه ویلیام آنجا بود. یک ماشین تیلی را تیر را خراب کرد. یک تلفون واشنگست، پرده تلویزیون را پاشان نموده، ماشین تایپ را بیکار ساخت. یک دوسیه مهم را پاره پاره کرد و یکن از محافظان را با چراغ جیبی زخمی ساخت...

وقتی مادرش حاضر شد تا او را با خودش ببرد، ویلیام باخوش مراجی بمامور پولیس فریاد کرد:

«کاکا جان، صبح باز می آیم!»

جلوگیری از تصادم!

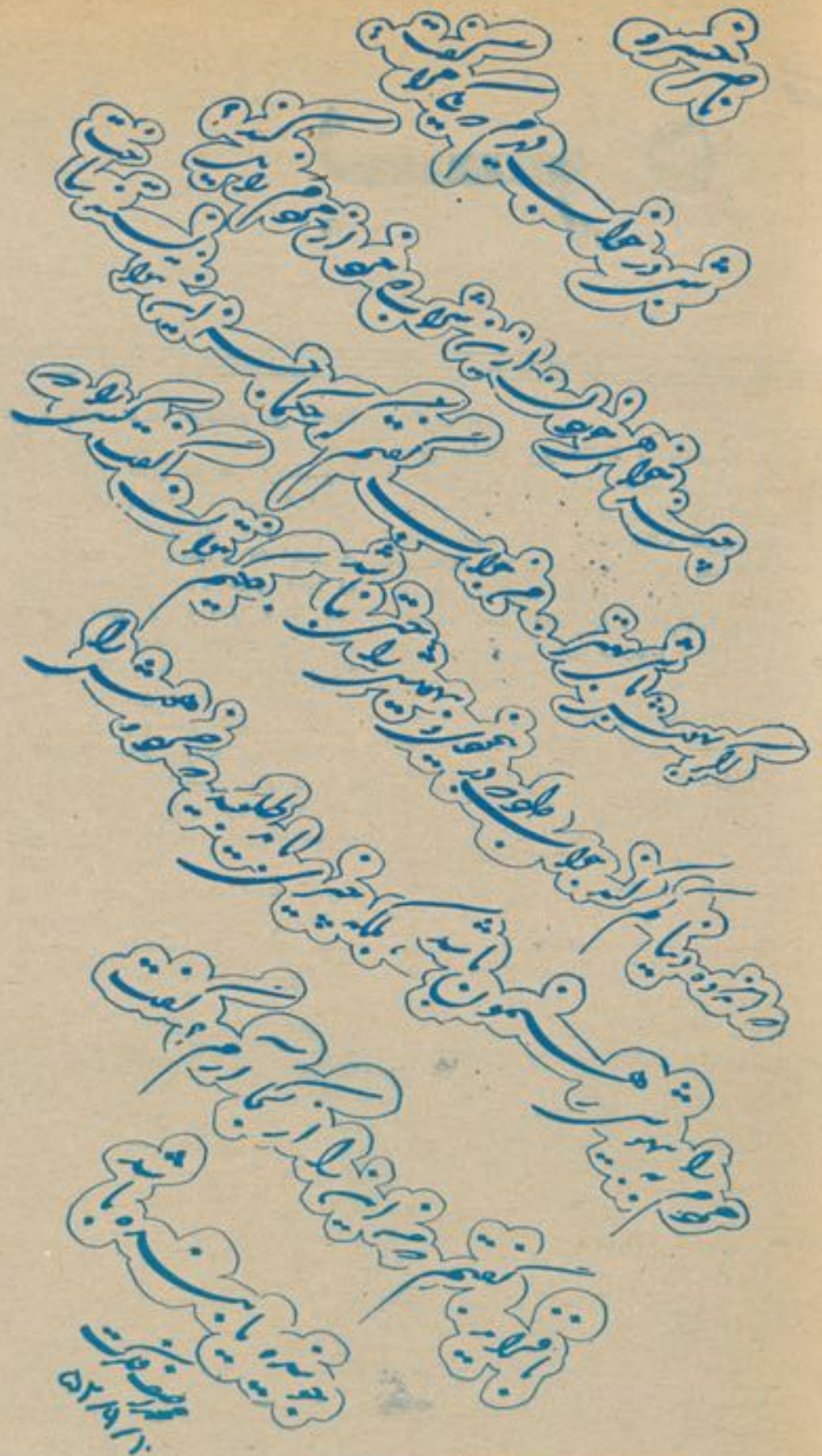
حرف این بود که بعد از ساعت چهارم نیم عصر، موقع تعطیل دوایر، ازدحام مردم بالای ترافیک و تراکم عراده جات زیاد می شود و این موضوع خود ایجاد خطر مینماید چاره چیست؟! بگفتن که گویا عویشار تر از همه، بون گفت: بهترین چاره امنیت که تمام مامورین دوایر نیم ساعت وقت تر از وظیفه مرخص شدند!!

بهترین صفحه



بغیر آفتاب سوختگی نیست، دود عقب موتور شما ست!

یکدامن گل



سبارک باد پیروزی

الا شیبور پیروزی ،
نواکن ، مست
چون تندر !
که چمپوری به خوشکامی
علم الفراحت درکشود .
فغان کن

چابک و تازه
فکن درعالم آوازه
که درد ملت افغان
رسید آخر :
به درماتکر .

بگو با زیر ویم مردم
به لحن نغز و مستحکم :
برآمد مردم مایم
درفکر تیره روزی ما
به سوی روشنائی
چون گهر :
- از زیر خاکستر .

بتاریخ ضمیمه ما
فزون شد صفحه بی دیگر
درخشان ونوید آور
به جانبازی مردان جوانمرد ووطن پرور ،
بوداین صفحه پس ، روشن
دوان باید رقم کردن :

- مبارکیاد پیروزی
به سیک نو ،
به خط زر .

کنون محروم ،
از محرومیت ،
آزاد میگردد .
وطن آباد میگردد ،
دل ماشاد میگردد ،
بیالید ،
ای وطنداران !
چو سرور اندر چمن برخود
گهر آزاده را
بیوسته بالیدن بود درخورد .

الاشیبور پیروزی ،
نواکن ،
مست ،
چون تندر !
که از خواب گران خیزیم
چون ویرمالت را

صبح سعادت

برخیز ای جوان آنگه کنون روزگار ماست
دنیا بگامو شاهد مقصد ، کسار ماست
جمهوریت ، چو صبح سعادت طلوع کرد
تاینده باد ، حاصل شیبای تار ماست
نظم نیور رژیم نو و زندگی نو

این هر سه بر مراد دل بیقرار ما است
مردو زن وطن ، همه خندان و خرم اند
جشن بزرگ کشور پر افتخار ماست
آغاز انقلاب نوین است در وطن
دستی بهم دهیم که این کار ، کارماست
ای مردم نیور درین امتحان نو
مردانگی و همت عالی بکار ماست
دایره کنون به آرزوی خود رسیده ایم
خدمت یابین رژیم ، از این رو ، شمارماست
از : میرعبدالقادیر ابر

بکار و کوشش انگیزیم
که تابستر شود
این زندگی تلخ ورنج آور ،
که تابر وضع مادیکر
نخندد هرکس وناکس !

به سوی پیش
بایمان افغانی
همه یکسر
براه راست
برشپراه جمهوری
بی رهبر
به جانبازی چواردوی جوان خویش
مطابق بانظام نو
به نیروی جوان خویش
دوان گردیم
دست همدگر بگیرفته ، محکمتر
سوی آینده زیبا
سوی آینده بهتر !

رحیم الهام



افسانه عشق

- مرا از عشق او درجان زدانش
امید از زندگانی بر گرفتیم
که در دیوانگی ، افسانه گشتم
نغمش را در میان جان ، نگه دار
چو پروانه گویی می سوز از عشق
که جشمت ، آتش دل ، آب میورد
غلام عشق شو ، گازاد گمردی
خرد ، جز عاشقی ، کامی ندارد
میاور یسار ، جز افسانه عشق
- معوانش دل ، که او چیزی نیرزد
هوای مجلس افر وژی ندادد
بگوی عشق ، نامو ننگ ، در باز
صلای عشق در دادم جهانرا
دگر در عشق او من باختم دل ،
مرا محراب جان ، ابروی او پس

نخستین روز ، گمان چشم بلاکش :
دل از جانو جوانی بر گرفتیم
چنان در عشق او دیوانه گشتم
خرد میگفت کای دناای عشیار
گویی چون شمع می افروز از عشق
میندیش او چگر خو تاب میسود
خراب عشق شو ، کس آباد گمردی
حد یث عشق ، انجامی ندارد
متوش از دهر ، جز پیمانۀ عشق
دلی گو با بی ، عشقی نورزد :
میادا دل که او سوزی ندارد
برودد عشق بازی ، سر بر افراز
بدست عشق ، دادم ملک جانرا
وگر دودام عشق ، انداختم دل ،
ازین پس کعبه دل گوی او پس

تصحیح ضروری

اطلا افلاط طباعتی صفحه (یکدامن گل) شماره ۲۲ و ۲۳ ژوئیه را بدینسان تصحیح
نما یید :
درغزل (شکوه جاودان) زیرستون های اول و دوم ، در مصراع دوم بیت پنجم ، کلمات
(فضای آب و هوای تو) به فضای روح فزای تو تصحیح شود .
همچنان در مصراع اول بیت نهم شعر «سلک جوانان افغان» در ستون اول ، کلمات
(جوان را سرخ روی) به «جوان را سحر روی» تصحیح شود .
و نیز در مصراع دوم مطلع خاصیت آینه کلمات در این زمان تصحیح

«طنزهای وحشتناک، تخیل عالی و استعداد وسیع او در داستان سرایی آثارش را بصورت شگوارهایی درآورده است.»
 جین چارلز پیچون منتقد ادبی وقتی داستان های فرید ریگ را برای براون امریکایی به بازار آمد مطلب بالا را نوشت.
 فرید ریگ برای براون در شهر سنسنا سی اوهایو تولد یافته، تحصیلاتش را در هانوور اندیانا پیش برد. مدتی را بصفت خبیر نگار در میلوکی و اسکوتلین سیری کرد. امروز در (وان نویس) کالیفرنیا زندگی میکند و وقتی را که نویسنده بازی شطرنج و نواختن فلوت میگذراند.

بیره گنگ

فکر اقتیده باشد مسلما در تصورش راه خطا رفته است.

بره گنگ چنین کاری نخواهد کرد. ایسو ا شاید او را با هانس دیده که یکی دو گیلانس باهم نوشیده اند و اکنون این تصور غلط نزدش قایم شده است اما پره گنگ بدذوق نبود. هانس بدون شک مرد خوش قوا و ده بی بود نباید انگار کرد که زنها نسبت به او نظر داشتند. اما او دعین زمان کودنویی مغز هم بود و در نقاشی نه ابتکاری داشت و نه استعدادی بنا بر این بزرگ در دام چنین آدمی گیر نمی کرد. من میتوانستم به آرامی به منزل برگردم و آن در صورتی بود که مردم راقا نع میساختم که به دنبال او سپر را زیر و رو و نخواهم کرد. به این ترتیب لزومی نداشت به سرگجا بویکشم و ببرسم کسی خانم را دیده است.

گرچه برای من بی تفاوت است که مردم درباره من چه تصور میکنند هر کسی باشد، یک انچه آن عادی بایک نقاشی است. نمیتوانستم کسی تصور کند که ذهنیت احمقانه نسبت به پره گنگ

بیدار کرده ام.

من بدنبال موتر خانواد ه جاندر در روشنی سپید ماه پیش رفتم منزل هانس دو باره پیدا شد. موتر جاندر را مقابل دروازه منزل هانس ایستاده نبود شاید اصلا توقف نکرده بودند و هم امکان داشت پس از توقف مختصر دو باره حرکت کرده باشند.

واضعا تحت این شرایط .. آنها نمیتوانستند که من متوجه وجود آنها در آنجا بشوم این پیشا مد مناسب نمی بود.

چراغها میسوخت. اما من همچنان به رفتار ادامه داده از مقابل منزل هانس گذشتم و به طرف منزل خود روبرو بالای تپه پیش رفتم. شاید اکنون پره گنگ بخانه رسیده باشد. به این موضوع امیدوار بودم. البته تصمیم نداشتم در مقابل منزل هانس توقف کنم ولو آنکه زن وشوهر جاندر قیلا او را از آمدن احتمالی من باخبر ساخته باشند.

درواه بین منزل هانس و خانه من بره گنگ دیده نشده امکان داشت آن فاصله را از او پیسوده باشد ولو آنکه نزد هانس هم بوده.



نمود آواز صحبت را در تیلفون میشنیدم. یک صفحه ریگارد تقریبا سه دقیقه دوام میکرد. لازم بود برای یک دقیقه آنرا خاموش کنم و همین فاصله برای صحبت تیلفونی کلمات میگرد. من میخواستم به کلوب مایک تیلفون کنم و بعدا سالون بار دانسر ک بگویم.

به همین نیت به غرغه تیلفون نزدیک رفتم وقتی از کنار موزیک بکس میگذشتم یک برق آنرا از ساکت بیرون آوردم. البته این کار را به آرامی و بدون هرگونه هنجاری انجام دادم اما این سکوت بر مخاطب طوری جلوه نمود، گویا که میخواهم آخرین کلماتی را بشنوم که ایوانچاند لوبه جارت میگوید:

انها اینطور گمان بردند. آواز شان آتقدو بلند نبود که ازورای صدای پراز زیر و بس موسیقی شنیده شود. اما همینکه یک کین برق موزیک بکس را از ساکت کشیدم. صدای شان طوری بلند شنیده شد مثل آنکه آنها از میکرافون در آن سالون استفاده کرده باشند و صدای شان از لودسیکر شنیده شود.

در آن سالون استفاده کرده باشند و صدای شان از لودسیکر شنیده شود.

«...» شاید زده هانس باشد «...» بیسوی بغوریت لبش را دندان گرفت. طوری جلوه نمود که میخواستم مطلب دیگری را هم بگویم نگاهش بصورت من چسبید و من هراسی در آن نگاه خواندم.

دوباره بطرف ایوانچاند لودیدم و پره مرد جوان موطلاسی از هالیوود، کمترین توجی نداشتم. در صورتیکه اگر میخواستم میتوانست بعلمت خاموش کردن موزیک بامن پرخاش کند. من آهنگ او را قطع کرده بودم، و او حق داشت بر من خشمگین باشد او میتواندست انصافا به رفتار من اعتراض کند.

من وارد غرغه تیلفون شده دروازه را پشت سرم بستم. اگر پیش از ختم مکالمه تیلفونی موزیک بکس دوباره شروع میکرد، در آن صورت من حق میداشتم عکس العمل از خود نشان دهم. اما خوشبختانه سرو صدا دوباره بلند نشد. من نمره مایک را نایل کردم و وقتی یکصد از آن طرف سیم بلند شد پرسیدم:

«پره گنگ آنجاست؟»

«در تیلفون کی صحبت میکند؟»
 من باحوصله مندی پاسخ دادم: «اینجا و این گری حرف میزند. لامت گری، آنجا هست؟»

«اوه همین اکنون صدای شمارا شناختم. نی آقای گری خانم شما اینجا نیسا مد است.»

من از او تشکر کرده گوشک تیلفون را سر جایش گذاشتم. وقتی از غرغه بیرون آمدم، زن وشوهر جاندر رفته بودند. شنیدم که چطور در بیرون موتری حرکت کرد. به هاری اشار کرده از بار خارج شدم. چراغ های دیم موتر جاندر در راه سر بلندی تپه ای که آنها میبایست به آن سمت حرکت کنند محسو گردید. لابد میخواستند به تپه رسانی هانس و اکثر پرسند و احیانا به پره گنگ اخطا دهند که من مطلبی را که نمی بایست شنیده ام و احتمال دارد کسر زده وارد آنجا بشوم.

بسیار مضحك میشود که حتی جرئت چنین فکری را کرد. هر چند خانم جاندر لوبه ایسن

و من نمیتوانستم دگران متوجه شوند برای چه منظوری به آنجا رفته بودم. میتر سیدم چنین تعبیر نما یند که نسبت به پره گنگ حسودی میکنم و به خاطر او خود را ناراحت میسازم. اما در اعتماد و اعتقاد متقابل بین پره گنگ و من هیچ جای بحث و جود نداشت مثل آنکه ما از اول همین طور برای همدیگر خلق شده باشیم کجنگاری من محض برای این بود که او در کجا باید باشد تا رفته به منزلش بر گردانم. همه اش همین بود و بس. من نسبت به او نه بد گمان بودم و نه مانع رفتنش به هر کجا که دلش میخواست میشدم.

اما برای دگران درد این مطلب مشکل بود. از هاری خواستم: هاری یک مارتینی دگرهم برای من بریز. من آتقدو کم نوشیده ام که در ترکیب رنگها به زحمت نخواهم افتاد.

میخواستم ترکیب این رنگ را عملا از نزدیک بخاطر سر دم. من میبایست اساسا سس آموزش رنگها بیرو می آموختم که حاصل ترکیب آن همین رنگ زیتونی میباشد. هاری یک مارتینی برایم ریخت. مشروب طعم خوبی داشت و من دانه زیتونی را که در میان جام و در وسط مارتینی شنا میگردم همچنان گذاشتم تکان بخوردم. اما این رنگ گاملا آن رنگی نبود که من میخواستم. تسواری تیره بود اما باز هم در اطراف آن می اندیشیدم و میخواستم وقتی پره گنگ را بیدار کردم در منزل به کار ادامه دهم وقتی اوبه منزل بر میگشتم من میتوانستم بخاطر جمع بکار بردن م. به آسره حالی میتوانستم رنگ اول را کنار کنم و فردا صبح رنگهای دیگر را. بلی روز دیگر میتوانستم سایه روشن آنرا تکمیل نمایم.

اگر دروازه جب و لفظ میشنیدم و اگر او بظان نمیر بود فرقی نمیکرد ما با عه از مردم شناسای داشتم و لزومی نداشت در هر کجا که امکان بودش میسر بود بدنبال پره گنگ میرفتم. علاوه یک امیدواری دگر هم وجود داشت و آن وجود کلوب مایک بود که بکنیم کیلومتر درست متقابل بیرون شهر واقع بود. اما به جوی که گمان نمی رفت که آنجا برود مگر اینکه کسی او را بهتر خودش سوار کرده برده باشد این چیز ممکن بود. اما من میتوانستم از آنجا تیلفونی معلو مسات کنم.

کلاس مارتینی را سر کشیده دانه زیتون آنرا نیز در دهان انداختم و جویده جویده بطرف غرغه تیلفون روان شدم آن مرد با موهای حلقه حلقه اش که به نظر می آمد از هالیوود آمده، در همین لحظه از کنار موزیک بکس برگشت و به بار نزدیک شد. صدای گوشخراش موسیقی دوباره در فضای سالون اوج گرفت او سکه پولسی در بکس انداخته به این ترتیب آنرا دوباره به نواختن واداشت آهنگی بود همراه با طبل و بانگو درم. یک آهنگ پولکا که مخصوصا بسیار بلند نواخته شده بود. دلم میخواستم مشت حواله صورت آن مرد بکنم اما او حتی یک بار هم بطرف من بالا نندید و همچنان که سرش را پایین انداخته بود در کنار میز بار دوی جوگی نشسته، مشروب فرمایش داد. در چنین حال اگر مشت هم به پیشانی اش میتوانستم به یقین ملتفت علت آن نمیشد. غرغه تیلفون مستقیما در پشت موزیک بکس قرار داشت و در میان صدای بلند موسیقی ممکن

چند پارچه شعر، بطرف اناری کتابدارم. کتابی از بلیک به نظرم خورده‌ترین موضوع سبب شدیدی از ساده ترسین و قشنگترین اشعارش بیندیشم به شعر دوبره اوه گسه همیشه مزایای دبره کم می‌الذخت. بره‌چیو کی تراخته است؟

این برای من شخصا یک مفهوم ضمنی و نشاط انگیز را در برداشت. یک آهنگ ضمنی که بلیک به یقین قصد حصول چنین مفهومی را از آن نداشته است. اما من نمیخواستم امروز شام اشعار بلیک را بخوانم. بلکه مایل بودم از توماس استرن الیوت بخوانم: نیمه شب ذهنم را تکان میدهد مثل دیوانه‌ها که کل داودی را تکان بدهند اما هنوز شب به نوبه نرسیده بودم حالتی را که الیوت تعریف کرده بود نداشتیم. حتی در حالت روحی پروف روک هم نبودم که گفته: پس ما می‌رویم. من و تو تا آنجا که شمس چاندسپاهش را زیر آسمان نیلی افکنده باشد مانند کسی که زیر تاثیر داروی بیپوشی به روی میز جراحی افتیده. او با یکبار بردن کلمات کاری را انجام میدهد که من با مویک و با استفاده از رنگها خلق میکنم. اما هر دو یک چیز نبوده اند. از هم فاصله دارد که خوردن و خوابیدن دارای عین و سبب نمیشد نقاشی و نازل سرایی از هم متفاوت است. اما هر دو مساحت میتواند جامع باشد چنانچه بدون شک و وسیع هم است نقاشان می‌توانند از هم دوری و استایل متفاوت باشند مثل پونارد و بارکوبی، اما هر دوی شان در عین زمان میتوانند شخصیتهای بزرگی باشند. وهم شعرهای بزرگی مانند الیوت بلیک نویسنده بره کوچک کی تراخته؟

من نمیخواستم بخوانم. کانی فکرم بکسم را باز کرده تفنگچه؟

انوما تم را بیرون آوردم. جاغوران پر بود. یک کار توست درمیل آن تیر کرده اطمینانم را حاصل نمودم سپس تفنگچه را در جیبم گذاشته از منزل بیرون رفتم. دروازه ورودی را قفل کردم و از تپه فرودآمده به سمت اولین رسانی هانس واگنر روان شدم.

از خود پرسیدم که آیا زن و شوهر چاندلر آنجا توقف کرده به بره‌گک اختار داده خواهند بود؟ در آن صورت بره‌گک یا به عجله منزل برگشته یا اینکه با خانوادها چاندلر سوار می‌شوند و با آنها رفته‌اند. شاید آنها تصور کرده باشند که این بهترین است تا برگشتن فوری به منزل. پس در این صورت هیچ چیز ثابت نمیشد و لوازم آنجا هم نمیبود. در صورتیکه بره‌گک آنجا میبود چنین معنی میداد که زن و شوهر چاندلر به آنجا وارد نشده‌اند.

دروازه سر ازیر شدم و سعی نمودم حیوانات درنده ای را که سیاه و تاریک بودند در روشنی زرد رنگ چراغها ببینم. آنها به تسلیم پذیر بودند و نه چیزی برای سرای گفتن داشتند. بی احساس و بی عاطفه مثل شخص من که گزیده به روی میز جراحی با خود اندیشیدم: الیوت لعنتی. مرد بسیار عمیق بنظر آمد. یک مبارزه بی نمرود صحرای برای کسب چیزی که یک مرد را تکان بدهد اما هیچوقت نتواند صاحب آن باشد مثل تکان خوردن بیپوده یک گل داوودی در دست یک دیوانه. بره کوچک موهای تاریک و چشمهای تاریکترش در صورت نقیذ بازیکی اندام و لطافت پوست بدنش. لرم

بسته در صورتی که توسط چاندلرها خیر شده اند تقریباً یک کیلو متر بین مهسانخانه و اول هانس فاصله بود و هانس از من به فاصله ۵ متر دورتر منگوت میگو. بره گسک نتوانست در آن دوان به منزل برگشته باشد. به من از منزل بیرون رفته بودم.

از مقابل منزل هانس گذشتم و غرقه قشنگ پیشی از یادیدم. غرقه ای که نسبت به آن سیادت می‌ورزیدم. اما حسادت من نسبت به عمارت قشنگ اولیوت. به علاوه از یکدیگر مفشن نزل هانس غیبه نمیخوردم بلکه تمام حسادت من صرف بخاطر غرقه عجیب نمایشی او بود. به بلی. گامگامی فضای بیرون صاف و روشن نشود اما عموماً شمال و خاکباید است و خصوصاً در یک لحظه نامساعد اگر کسی بخواهد چیزی را که عملی بیند از یاد نقاشی در آن صورت نقاشی در فضای آزاد هیچ نقابینی ندارد. من وقتی میخواهم یک تپه برسم گم هیچ ضرورتی به دیدن آن ندارم. زیر ایندستی میدانم یک تپه را چگونه روی کاغذ آورد.

روشنی عمارت خودم از مقابل پیدا شد. چراغ هارا خودم روشن گذاشته بودم و این دلیل آن نمیشد که بره‌گک به منزل برگشته بود. خودم را با نفس سوخته بطرف تپه بالا گشتم و در همان لحظه متوجه شدم که راه رفتن و بالا رفتن به تپه عجله کرده ام. پس زدم تا مقیم نظر اندازم و آنجا این تصویر را دیدم: مارکه رویه پشمی رفت بلند تر از داشت. و کسی روشنتر جلوه نمیشود. مجاور که در تاریکی فرورفته بود اکنون به تپه های دورتر قدری روشن به روی آمد.

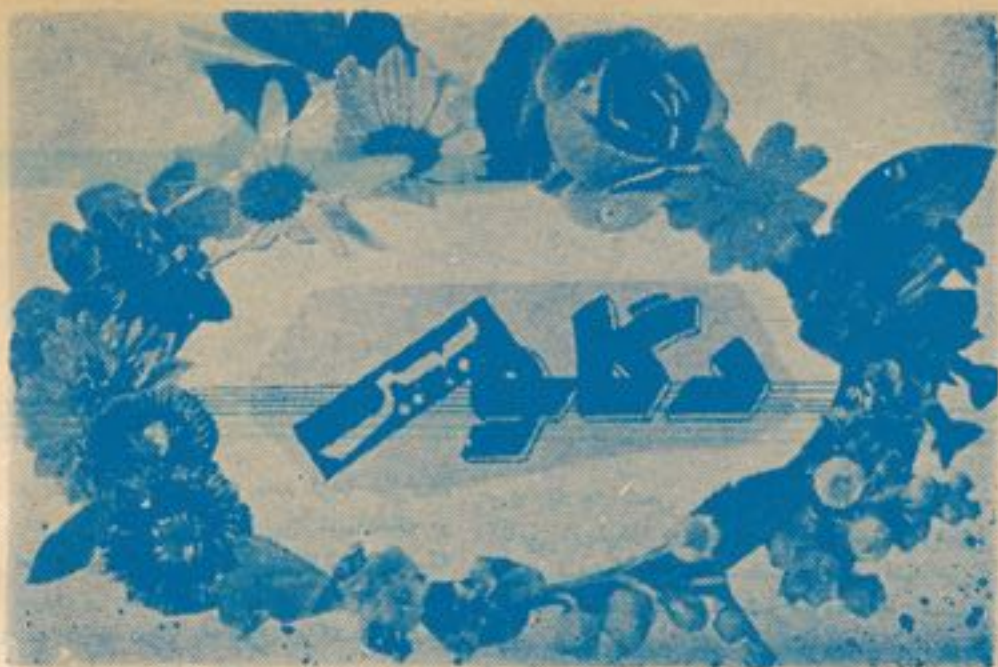
این اندیشه‌ام بود که میتوانم کیفیت آن عمارت را ترسیم کنم. رنگ خاکی تیره را بالای راه و سیاه را بالای خاکی تیره. برای اینکه تفاوت را لحاظ رنگها یکنواخت نشود میشد که رنگها را با رنگ زرد مجسم میساختم. مانند تارهای مویش زرد بودند.

اما به طوریکه چراغها در منزل هانس میسوخت. سرازیر می‌مردان شمال بود. حالت قشنگ رفتن. اوه بلی میتوانستم فهمیده که چو بود توجه زنی بود. مورد توجه خانمهاو نه رنگ من. دوباره نفس راست کرده شروع کردم به بالا رفتن از تپه. وقتی به دروازه ورودی عمارت رسیدم به نام صدایش زدم. جوابی نشنیدم. بداخل عمارت رفتم. او نماند. عمارت کاملاً خالی بود و هومی زد. انگلیس و این نوشیده بطرف تابلوی نامی بودم که برای اكمال آن دچار شکست شده بودم. همایش فقط بود و بی ارزش. طسرح آن خوب بود. اما خاکی بود که ارزش نداشت. من می‌بایست رنگهای روی تات را تراش داده از نو کار می‌کردم. این عمل بارها تکرار شده بود و یگانه امکانی بشمار میرفت که بتوان چیزی بهتر بوجود آورد. انسان وقتی نسبت به کار بخودش به اعتنا میماند که فی الواقع نفس در گزارش باشد.

ساعت ۱۵ کم ۱۱ شب را اعلام نمود. هنوز بیرون نشده بود. اما من حاضر نبودم به آن بیندیشم و تنها تصمیم گرفتم قدری مطالعه کنم. غالباً



بقیه در صفحه ۶۴



دعاشق خاطر

ورخ په ورځ د باغ غنچې دې چه غوړېږي
 د بلبلو وړې سترگې پرې مېږي
 چهغه منغو ته نظر کاندې لازم دې
 که یې سترگې وېل منغو ته غوړېږي
 چکې چکې ماڼۍ مکه پخلا شنه
 چه په ما در قیبا نو زړه سر پرې
 دعاشق خاطر په مثل دنافس دې
 که کلونه پرې تیرېږي له زړه پرې
 زه جدا له یاره خوب پمشیه ونه کړم
 وایې مالکهمې په سترگو کښې دوږېږي
 روغ عالم خندا خوښې هوا هوس کا
 پر ها رزلی په غمو نو کښې تیرېږي
 نور عالم یې نار په نار تښتې له غشو
 یو خوشحال دې چه یې غشو ته پرېږي
 خوشحال خټک

پوهیزم

بیا دې نوی شراب چښلی دې پوهیزم
 پهو خسار دې گل گرلی دې پوهیزم
 که هزار خله لاس سره کړې په تکرېزو
 تا زما په وینو ډلگې دې پوهیزم
 معرکه زما د مرگ نه ده نو څه نه
 رفیان چه تا بللی دې پوهیزم
 څه حاجت دې چه د خطا په ملا لو لم
 دا زما په باب کښې کښکلی دې پوهیزم
 ته خپل چور وجفا خله نسې ما ته
 ما همه وپوه لیدلی دې پوهیزم
 چه رفیب او نامون ونه سره وړ کړه
 ما هغه ساعت زړه لې دې پوهیزم
 رفیبان څکه تیر په رحمان کاندې
 چه ناخو ا پوری نیو لې دې پوهیزم
 رحمان بابا

نیرنگی

مین یم

ته به ستا په منغ فایم وی داجمال تل
 نه به مینه زما وی په دا کمال تسل
 نه به عشق زما دایم زمانه پریر دې
 نه به سرتا په منغ جلوه کاز لغو خال تل
 بلبلل څکه تل په خار دحجر خوږ وی
 چه موجود نه وی هرگز دگل وصال تل
 دعشق رانه به دظامره به حیات نه کړم
 دا نانه وایې وچا ته دزړه حال تسل
 دگردون له نیرنگی یې غمه مه شه
 په چا کله یک همان وی ماه وصال تل
 دینو تیر دې تل په سترگو جو ږوه
 چه سینه مړدې په غشو وی غزال تل
 دهجری زړه دې همیشې پکښې محبوب وی
 خوږه منغ دوی باقی دزلغو حال تسل
 اشرف خان هجری

دو جو شونم وپه خندا مین یم
 زه د آشنا په جفا کار نلسم
 د لاروی نه تپو سو نه گو م
 چه ما ته یې خای د تو یې وښو دلو
 جدایی غواړم دوصال په بد ل
 چه ددنیا په فارون لاری تو کسی
 دفرش نه سترگې رب کښې غرض تهرسی
 بیر گوهر وی زه مینتوب نه گو م
 اصغره را شه ور وړه بیا مین یم
 بیرگوهر

ساده حسن

تسا نیولی دې رالملی یم درشل ته
 ما پخپله ځان سپار لې دې اجنل ته
 آشنا ! خیر دې چه نظری په ما مات شی
 سیلنی غونډی مې دود کړ خپل اودبل ته
 بوخو اوښکې او خمسوز به درنه جا د کړم
 لکه شمع کهمې پریر دې خپل محفل ته
 ساده حسن ساده زپوته په لاس وی
 حاجت نشته لېلا ا دو مره تجمل ته
 چه غوښتې وپه بیا موسکی شوه په خندا شوه
 ستا دتونم و تپسم چا زړه کړ گل ته
 محبت دې یې پروا لکه ماشوم کړ م
 په سوخی چه لاس در اجوم کاکل ته
 ستاد سترگو دادا څه گناه نشته
 ما پخپله زړه سپارلې ستا منگول ته
 دوست



دتگی دام

دا نایباد زړگي مې خلقه برآرام دې
 چه سالی رانه خالی نیو لسجام دې
 اولو وچښلو جامونه ډک له یو
 خو په ما باندي خخو یکی یې حرام دې
 دلاله غونډی مې داغ دزړه په سر شو
 غوړولی چه رفیب دیکسی دام دې
 یې له یاره مې زړگي په فرار نه دې
 بس دغم سره مې کار په صبح وشام دې
 چه دا مینه پیدا نه وی توبه ښه وی
 چه خراب یې اول بهدارتگی انجام دې
 یاره ستا په جفا دو مره خبه نه یم
 خومره شوی چه مې زړه غماز شام دې
 نصره ! به منزل ته ورسیږی
 رفیب او ددونه کړلی مام په کام دې
 نصر

راته ژاړی

اوښکلی مې را ځاځی شرابو نهوا ته ژاړی
 دومره سخت غمجن پدچه غمونه راته ژاړی
 ما خو خپل فرار دستا تارکی لئو لو
 نه وچه خیر چه به نارونه راته ژاړی
 ما وی راشه دیار غم داړخ لا ندی کړ
 کوره عجبیه ده چه بونه رانه ژاړی
 منکښی مې دیار خواړه یادونه مشغو لا و
 اوس هغه خواړه منکښی یادونه راته ژاړی
 ماوی ژاړه ژاړه په زړا به دې سپکشی
 حد دې حال خپل آهونه راته ژاړی
 ملتون

هنرمندان خارستان

عصر دراماتیک کنونی چکوسلوا کیا

زیاد به نظر نمی رسد. اما تعداد نمایش های هنری که ازان یاد شد این کیفیت را دارد که شامل بهترین آثار انتخاب شده می باشد ورنه ده اثر نا تمام دیگر هم به روی میز متصدیان و مسئولان انسا مبل تیاترال اکتیو یا اینکه برخی ازینها نمایش هم داده شده است. البته ذکر عدد درین بحث قاطعیت ندارد

بقیه در صفحه ۶۱



آنچه را در هفته های اخیر ماه نوامبر سال ۱۹۷۲ از جریان نمایش های تیاتر براتیسلاوا و تعداد تماشا کنندگان استنباط کردم میرساند که در پنجاه سال اخیر فعالیت های هنری تیاتر ال در چکو سلواکیا سیر انکشافی را پیموده و سال ۱۹۷۲ اوج این انکشاف را نشان میدهد. صحنه سازی ها و نمایش های تیاتر به همکاری وزارت کلتور هنر مندان تیاتر وانجمن نویسندگان که روی ستیز آورده شد از لحاظ تعداد قابل تذکر میباشد تماشا کنندگان در ۹ نمایش ۹ اثر جدید در ما تیکی را از شش نویسنده چکی و یکی هم به زبان هنگری از یک شاعره هنگری دیدند که هیچکدام این آثار بیش از سه سال کهنه نبوده است و از آنجمله پنج اثر طی هجده ماه اخیر به نمایش گذاشته شده. البته تذکار این رقم برای یک کشور دارای کلتور وسیع دراماتیکی

فتانه چرا از محیط هنرمندان بکنار رفت؟



فتانه هنرمندیکه مدت زیادی در نمایشنامه های تیاتر روی سن ظاهر میشد، آوازش از لابلای امواج رادیو پخش میگردد. و به این ترتیب سرو صدائی در محیط هنری کشور پخش نموده بود در بیست از اونه نامیست ونه نشانی.

درین اواخر که موسسه افغان ننداری چند نما یشنامه تهیه و در معرض دید گاه مردم گذاشته فتانه در هیچ یکی ازان سهم نداشته و به نظر نمی رسد که این خود ایجاد گر یک سلسله سوآنها نزد علاقمندان هنر اوست.

میرمن فتانه

او کجاست؟ چه میکند؟ آیا در پیشه که برای خود انتخاب نموده بسود موفق نبود و یا... اینهمه سوالاتیست که به تعقیب نشر خبر گزاره گیری سلما سرا یسنده پر آ و آهنگ ملا محمد جان از طریق این مجله در ذهن مردم خطور میکند و علاقمندان هنر آواز ما می پرسند که مانا گذیر به نشر موضوع اقدام نمودیم تمام سوآلات هنری مربوط و یا خود محترمه فتانه در برابر اینهمه سوآلات مردم پاسخ بگویند.

نمایشنامه از شعر

انسامبل دوستی یکی از دسته های موسیقی است که نمایشات زیادی را از شعر برای مردم تقدیم نموده و این نمایشنامه ها در حقیقت از ابتکار این انسامبل میباشد.

این انسامبل شانزده سال قبل بوجود آمده و با موفقیت تمام در

صدها شهر اتحاد شوروی و کشورهای خارجی پروگرام های هنری

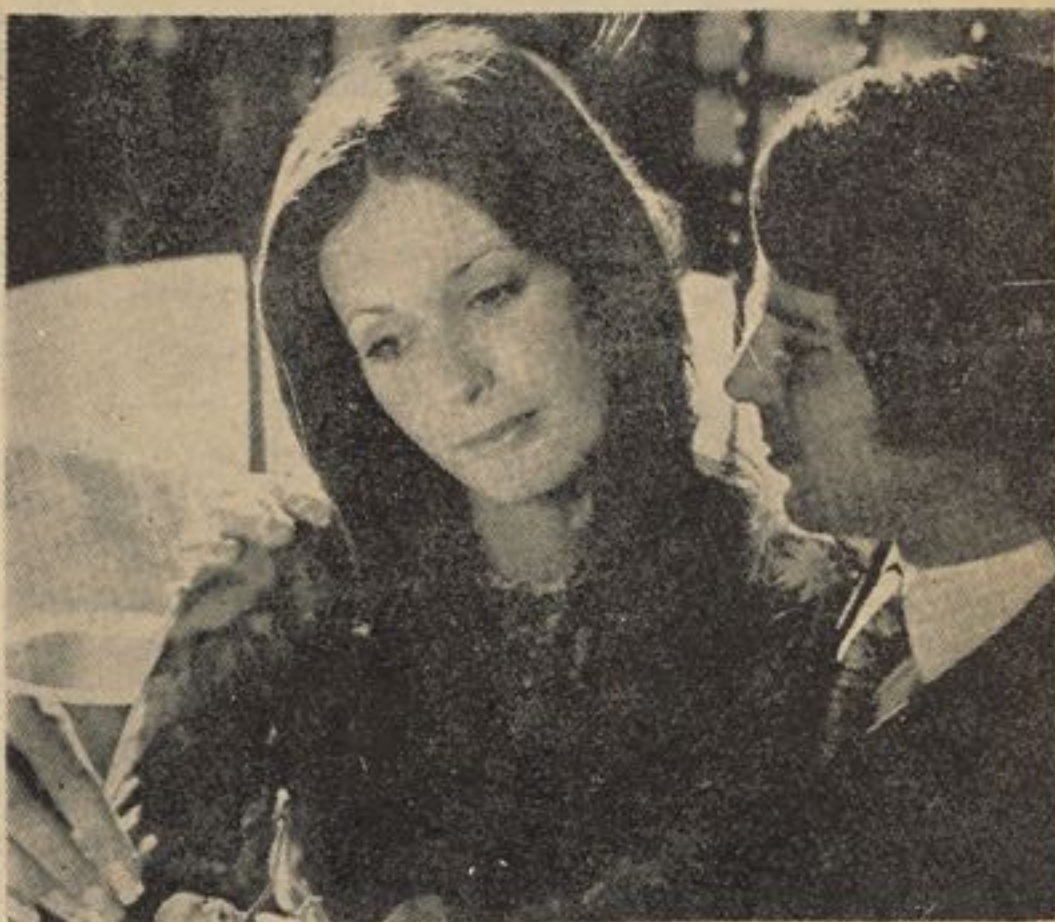
انجام نموده است این انسامبل در یکتعداد زیاد کشورها نمایشات خویش را اجرا میکنند.

در مسابقات هنری بین المللی چندین مرتبه مهارت هنرمندان این دسته مورد تحسین قرار گرفته خصوصاً ایدیته پیاف خواننده این دسته هنری برنده جا یزه گردید.



این انسامبل شانزده سال قبل بوجود آمده

حادثه در نیمه شب



من فکر میکنم که او درجه علمیاش را در رشته حقوق سال آینده خواهد آورد. برعکس از مطالعات و تحصیلش، او هر دقیقه و ثانیه از وقتش را که فارغ است در دفتر پدرش میگذراند.

با وجود تمام این همه مصروفیتها مشکل می میتوان وقت اضافی پیدا نماید تا برای من مکتوب های نوشته کنده چیزهای بگوید که قابل قبول واقع گردد.

تو فکر کنی که با وجود این همه کار برای یک مرد جوان تا اندازه زیادی قابل ستایش است که برای یک زن سالخورده و تقریباً خوش بین بوده و درباره آن فکر نماید؟

می گفت: بسیار زیاد. برید فوراً برای چه چیزی می تواند مفید واقع گردد؟

آنتی گفت: عزیزم، او بهر چیز علاقه دارد. برعکس هر چیز با او بورت همراهِ میکند. در مسایل اداری همراه دو شیوه تا میگویند کمک میکند. حتی به ویسئون راه های را که بطور سسته درآمد و مخارج او در منزل را آماده و ترتیب نماید چیزهای گوشزد می کند.

پس بطور عینه پیدا نکنیم که برید فوراً زیادتر از این نسبت بمن در به کار انداختن و پوری چیزهای می فهمد!

برای چند دقیقه اشک و تردید و بدگمانی در معزنی لی جایگزین گردید.

دیونبورت، ویلسون، دوشیزه تاگلیس و برید فوراً تمام اینها خود را به کوچترین و بیش یافته ترین امور قصر و پوری مربوط دانسته و خادمین و فادار یک زن سال خورده آنتی بودند. اما بزودی روی این مفکره تقابلی کشید. دیونبورت و ویلسون از چندین سال بود که برای آنتی کار می کردند و البته احمقانه بود که بعد از گذشت این همه سال در باره آنها شک و تردید بر خود راه داد.

آنتی گفت: به آرامی بخواب طفل عزیزم.

دیون که گنج های قصر دیوری بود چه واقع گردیده است در حالیکه بخود می لرزید چنین قبول کرد که توضیح دادن در این باره کسار ساده پیش نخواهد بود. برای اینکه آنتی، کسیکه نمونه قطار آهن برایش دارای ارزش کسیکه نمونه قطار آهن برایش دارای ارزش باره مفقودی آن سوال نماید و یا متوجه آن گردد. شاید برای اصلاح و ترمیم آنرا برده بودند. راه معقول این خواهد بود که فردا درین باره با آنتی صحبت نماید.

در حالیکه خود را از نگاه این عکس العمل باجبا سرزنش میکرد شروع به پیشروی سوی زینته های طبقه فوقانی نمود.

با خود فکری کرد که واقعاً خاصیت اطفال را پیدا کرده که در جریان شب از زینته سرا زیر میگرد دست به جستجو می زند. هنگامیکه به آخرین پله رسید آواز مذکور را دوباره از طبقه تحتانی شنید.

در جریان صرف نان صبح از مفقود شدن نمونه قطار آهن شاهدخت سر خوبستان به آنتی معلوماتی ارایه گردید.

از چندین ماه بود که آمره تمامی موزیم قطار آهن به آنتی تفریح کرده بود که نمونه مذکور را به موزیم اهدا نماید در قدم اول این معکوره آنتی رایه شور در آورده بود اما بعد با خود فکر کرده بود تفریح خیلی احمقانه خواهد بود که نمونه مذکور را فقط در ویورلی جای که آنتی آدمی توانست آنرا تماشا نماید نگاهدارد در حالیکه اگر در موزیم می بود به هزارها نفر آنرا تماشا میکردند و از آن لذت می بردند.

این نوع استدلال آنتی را قانع ساخت که بهتر است نمونه مذکور را به موسسه سمیت سونین بفرستد.

و این کارش از باغی بود که پدرش موزیم مذکور را خیلی دوست داشت.

اما با وجود این همه دلایل دیونبورت منظم امور اداری قصر همیشه اصرار میکرد که نمونه مذکور تنها تنها منحصراً به قصر دیوری است و قصر دیوری می تواند که محل مناسبی برای نگهداری آن باشد.

این موضوع فوق العاده عجیب اور مایوس کننده بود درین جریان که آنتی موضوعات مذکور را به لی تعریف و تشریح میکرد دوشیزه تاگلیس از راه رسیده و چنین پیشنهاد کرد کرد که نمونه مذکور باید از محل اصلی اش برداشته شده و در انبار خانه ویلیام جسی محفوظ دیگر گذاشته شود.

می پرسید: اما بطور جایجا کردن نمونه مذکور در یک جای مناسب می تواند که مشکل را حل نماید؟ آنتی با لبخند که در آن فقط شد منطبق ساده را مشاهده کرد جواب داد: سن می خواهی قدرتم امتحان نمایم و ببینم که تا چه اندازه می توانم عدم موجودیت آنرا تحمل نمایم.

نمونه مذکور باید برای یک سال در جای گذاشته شود. دیونبورت تاگلیس، دوشیزه و ویلسون تمام اجزای اضافی آنرا به اطاق پانین پیرم تمامی برده اند. برید فوراً در محل آنرا پیشنهاد

لی به اطرافش رفت و کوشید که مغزش را از تمام فکر های روزانه پاک نماید. بالاخره در حالیکه بروی بستر دراز کشیده و چراغ ها خاموش بود صورتش را به سختی در متکی فرو برده و کاملاً میقت شد که تا چه اندازه خسته و کسل گردیده است.

هنگامیکه میرفت نا در آغوش خواب فرو رود از شنیدن آواز واضح و مبرم که مانند آواز ضرب های شست منظم بود در فاصله دوری بگوش می رسید بخود آمد. این آواز برای چند ثانیه دوام کرد لی با خودش فکر نمود که شاید آواز ویا ضرب های مذکور بعد از چندی خاموش گردد و هنگامیکه این عقیده را مسی خواست قبری کند و با خود میگفت که شاید خیالاتی شده که چنین آوازی را می شنود ناگهان بار دیگر آواز مذکور را بوضاحت هر چه تمام تر شنید. آواز مذکور شبیه آوازی بود که از فاصله تقریباً دوری در حالیکه خفته و گنگ معلوم می گردد بگوش می رسید.

آوازی مانند مشیت زدن به ریزش. بالاخره از بسترش برخاست و سوی پنجره بزرگ اطاق خوابش برآه افتیده و سوی خارج پنجره خود را متعایل ساخت.

اما در آنجا اصلاً آواز مشیت زدن وجود نداشت که قابل سمع باشد. بدین ترتیب لی دوباره سوی بسترش گشته و تصمیم گرفت که بخوابد. هنگامیکه در بسترش خوابیده بود آواز مذکور دوباره بگوشش رسید.

حالا آواز مذکور قسمی معلوم می گردید که از یکجای از قصر و یا از یک اطاقی در که در پانین قصر وجود داشت بر می خیزد. در خاموشی شب اومی توانست آواز مذکور را که منظم بسوده مانند شریه های قلب بشنود.

درین مرتبه که لی از بسترش برخاست حس گنجگاری او را کلافه کرده بود. لذا دروازه اطاق را باز کرد و وارد سالون بزرگ شد. هنوز هم می توانست آواز مذکور را که از طبقه پانین بگوشش می رسید بشنود.

به عجله سوی طبقه پانین شتافت و وارد سالون بزرگ که درین لحظه با چراغ های خیلی تیره تصویر می گردید شد. بعد شروع به پیشروی سوی زینته های پانین نمود.

هنگامیکه به طبقه پانین رسید قدری توقف کرد. در این لحظه آواز امسوار آهسته قطع گردید و بروی خاموشی روی سالون بزرگ چادر پانین کرده بود.

دفعه دهمت های لی روی ترده زینته محکم گردید. قلبش به شدت می زد. نمونه قطار آهنی حالا کجاست؟ نمونه مذکور همیشه در محل مناسبی که برای آن تخصیص داده بودند و مانند بشقاب بود و در زیر پنجره های گلاب که دارای شیشه های رنگه بود قرار داشت. در او لن لحظه ورودش هنگامیکه مفقودی نمونه مذکور را خبر گردید نمی توانست که از شدت تأثر خوداری نماید. او به اندازه با آنتی مصروف بود که هنگام عبور از سالون بزرگ متوجه مفقود شدن آن نگردیده بود.

با خودش فکر کرد سوانی، اوسویگو و مین

تسخیر ناپدید

آیت به سختی نفس تازه کرده و بسالای خود حاکم شد.
من بوتل شامپاین را با خود آوردم تا نامزدی مان را جشن بگیریم.
آیت گفت:

- بلی این از همه رنج اور تر است احمق ها بالای ما پیروز شدند. احمق های کورن، ما نس به المانی ادامه داد.
من خودم نمیفهمم که ترا دوست دارم تا روزی نمیفهمیم که تو گفתי صاحب طفل خواهی شد و این برای من ضربه رعد بود.
اما من فکر میکنم که ترا از بیشتر ها دوست داشتم.

مادرم پیریه پرسان کرد.
- او چه می گوید.
هیچ حرف های مفت.
هانس دو باره به فرانسوی شروع کرد.
تا پدر و مادر آیت چیزهای را که او می خواهد بگوید. استماع کنند.

- من همین الحان باتو ازدواج میکردم. منتها مرا اجازه نمیدهند. و تو فکر نکن که من مرد بی عرضه ای هستم. پدرم متحول است و فامیل ما موقعیت خوبی دارد. من پسر بزرگ فامیل هستم و توبه هیچ چیز احتیاج پیدا نخواهی کرد.

مادرم پیریه سوال کرد.
- تو کاتو لیک هستی؟
- بلی من کاتو لیک هستم.
- این خوب است.

- جایکه ما زندگی میکنیم خیلی زیباست و زمین عالی دارد. از موشن تا اینسورگ جای بهتری از آن وجود ندارد. پدر کلا نم زمین ها را بعد از جنگ سال های هفتاد خریده بود. ما صاحب رادیو. تلفون و موتر هستیم.

آیت بطرف پدر چرخ خورده و در حالیکه بطرف هانس نگاه میکرد به استیژا گفت:
این آقا فوق العاده مودب است. بلی طبیعا آنجا زندگی شیرین برایم آماده است برای من. خارجی از مملکت مغلوب بسا ظلم که قبل از عروسی تولد شده. تمام این چیز ها یک خوشبختی واقعی را برا بسم تضمین میکند. آیا همینطور نیست؟
اینجا برای دفعه اول آقای پیریه، انسانیکه همیشه کم حرف بود به حرف آمد.

اوبه هانس چنین گفت:
- باید اعتراف کرد که تو بلند همتا نه پیش آمد میکنی. در جنگ گذشته من نیز حصه گرفتم ولی پیش آمد ما در جنگمانند زمان صلح نبود. حالیکه پسر ما مرده، به جز دخترم هیچ کسی نداریم و ما نمیتوانیم از آیت جدا شویم.

- من نیز فکر کردم که برای شما آسان نخواهد بود. ببینید من اینطور تصمیم گرفته ام:

من اینجا میمانم.
آیت نگاه سریع به او انداخت. مادرم پیریه از او سوال کرد.
- این را چه قسم باید فهمید؟
- من یک برادر دارم. او پیش پدرم مانده و او را کمک خواهد کرد. از این سر زمین خوشم آمده انسان به کمک سایر یمن میتواند از این مزرعه استفاده بزرگی بود.

بعد از جنگ بسیاری از المانی هادر فرانسه باقی خواهند ماند همه میدانند که در فرانسه زمین بسیار ولی مرد کار کم است من اینرا از زبان یکی از سخن رانهای المانی در سوا سون شنیدم. او گفت که سوم حصه دشت های فرانسوی حالا مزرع است. چون هیچ کس نیست بالای آن کار کند.

زن شوهر بطرف همدیگر نگاه کردند آیت دید که پدر و مادرش نزدیک است تسلیم شوند. آنها از وقتیکه پسر شان مرده بود، راجع به همین آرزو میکردند. آنها به داماد با صحت و قوی احتیاج داشتند. و قتیکه آنها پیر و قادر به انجام کار های بزرگ نمیباشند. از مزرعه مراقبت کند.
مادرم پیریه به با خود گفت:

این وضع را تغییر میدهد. راجع به چنین پیشنهاد باید فکر کرد.

آیت تند فریاد زد.
- خفه شوید. او به پیش خم شده و نگاه های آتشین خود را به المانی دوخت.
من نامزد دارم او هم معلم است و در همان شهربکه من درس میدهم او هم درس

میدهد بعد از جنگ ما باهم عروسی خواهیم کرد. او تنومند و خوشگل مانند تو نیست او قد متوسط و شانه های باریک دارد.
زیبائی او عقل او است که صورت او را با صفا ساخته.

و بزرگی روح او قوت او است. او وحشی نیست. و انسان با فرهنگ است که در عقب خود هزار هاسال تمدن دارد من او را دوست دارم. با تمام جان دوست دارم.

هانس خبوس شد. او فکر نمیکرد که آیت کسی دیگری را هم دوست دارد؟
حا لاو کجاست؟

او باید کجا باشد. توجه فکر میکنی؟
در المان، اسارت... و از گرسنگی میمیرد و شما در اینجا به ناز و نعمت زندگی می کنید. چند بار باید تکرار کنم که از شو متفرم! او انتظار داری که ترا ببخشم؟
هیچگاه میفهمی؟ تو حاضر هستی که گناه خود را تلافی کنی؟ تو ابله هستی. آیت سر خود را عقب انداخت. آند وه بی اما نس جسمان او را میگذاخت.

من نابود شده ام او مرا می خواهد چرا که روح عالی دارد اندیشه اینکه مبدا روزی این تصور برای او پیدا شود که او همه چیز را بزور از من نگرفته و بلکه من به رضایت خود، خود را در برابر پشیر و مسکه وجورا بهای ابریشمی تسلیم کرده ام به سختی مرار نچ میدهد.

کاش من اگر یگانه قربانی میبودم؟
مانند من بسیار است.

آنگاه زندگی ما چه شکلی را به خود خواهد گرفت؟ بین ما طفلی که از تجاوز المانی بدنیا میاید، استاد خواهد بود... آه خدایا... خدا، بخاطر چه چنین مجازات

میشوم؟
آیت تند بر خاسته و از آشپز خانه خارج شد.

سه نفر باقی مانده و در آشپز خانه برای چند لحظه خاموش ماندند. هانس اسفرده خاطر خیره خیره به بوتل شامپاین نگاه کرد بعدا آهی کشیده و بر خاست. وقتیکه اوبه طرف دروازه روان شد مادرم پیریه از عقبش براه افتاد.

پیر زن آهسته سوال کرد.
- تو این را جدی گفتی که با او عروسی خواهی کرد؟

آری کاملا جدی من او را دوست دارم. شو او را از اینجا نخواهی برد؟ شو در مزرعه خواهی ماند و کار خواهی کرد؟
- وعده میدهم.

- پیر مرد من جاودانه نمیتواند کار کند این واضح است. در وطن تو مجبوری که همه چیز را با برادرت تقسیم کنی. اینجا بسا هیچکس مجبور نیستی تقسیم کنی.
- طبیعا. این هم ارزش دارد.

سما هیچ وقت راضی نبودیم که آیت با این معلم عروسی کند. اما آنوقت پسر ما هنوز زنده بود او میگفت، بگذارید با هر کس می خواهد ازدواج کند. آیت او را بیشتر از جان دوست دارد اما حالا که پسر ما، پسر بیچاره مانده وضع تغییر کرده. آیت حتی اگر بخواهد، از عهده مزرعه بر آمد نمیتواند.

- فروختن چنین مزرعه تنگ است. من میفهمم که زمین برای انسان چقدر گرانبهاست آنها تا جاد در رفتند. مادرم پیریه دست های من را گرفته و آهسته فشرد.
- هر چه زود تر بیا.

هانس دید که پیر زن از او طرفدار ی میکند. و هنگام باز گشت بطرف سواسون خود را به این فکر تسکین میداد. اسف انگیز است که آیت کسی دیگری را دوست دارد. خوشبختانه که او اسیرا ست.

(ناتمام)



گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بدها دوسال تپید اما به اثر اشتباهی زنده گی اش را از کف دادا کتون الک معاون کمیسر پولیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد مرموزی است برآمده و ضمناً میخواهد از زنده گی خصوصی ماد موازل لولا بسا نو کسب معلومات نماید .
الک وارد یک منزل محقر میشود که ظاهراً مایتلند پیر در آنجا زندگی میکند .

مردی بانقلاب بده

یک ورق کاغذ سر بخاری دیواری توجه او را بخود جلب کرد . آن کاغذ کاپی یک قرار داد چند ملیونی بود که مایتلند امروز صبح امضا کرده بود . امضای روشن او با خطوط کج و معجوبی که خصوصیات روحی و کرکتر او را میرساند در پای قرار داد به چشم میخورد .
الک کاغذ را سر جایش گذاشته شروع کرد به جستجوی اتاق . در یک میز بوفه کنار بخاری یک صندوقچه پول را پیدا کرد که در بین آن سکه ها صد امیداد . در حدود یک صد نامه در بین آن وجود داشت که عنوانی ارسا مایتلند ۱۹۳ خیابان الدور توتن هام ارسال شده بود . این مکاتیب شامل نامه های معامله داران بود یا پرو شور ها و رساله های سیاسی که کاندید های انتخاباتی برای کسارد زدن موکلین خود در آنها راست و دروغ میگویند بود .
این نامه ها هیچکدام باز نشده بود . اگر اینها هم باز می بود ، اصلاً چیزی جالبی در اتاق وجود نمیداشت . یک موضوع دیگر نیز به الک روشن شد و آن اینکه مایتلند در همین اتاق میخواهد . اما مایتلند در کجا بود الک چراغ را خاموش کرد و از زینه ها بالا رفت دروازه بسته بود و وانستر و منت های او بدون استفاده در آنجا رویهم ریخته معلوم میشد .
به همین تازگی ها قفل مخصوصی به آن زده بودند الک با خود اندیشید ممکن است مایتلند در همین جا باشد یک اتاق دیگر که به احتمال قوی خانم پیر در آن زندگی میکرد ، بسیار محقرانه فرش شده بود که

به اتاق نشمین پائین شبا هست داشت الک از اتاق بیرون رفته به پته اول زینه قدم گذاشت در همین لحظه صدای را شنید . الک گوش فرا داد . اما همه جا در سکوت افتیده بود .
الک آدمی بود صاحب بصیرت و کاملاً مطمئن ، وقتی وارد عمارت شد دروازه باز بود . اما کتون از داخل قفل شده و کلید در قفل قرار داشت . آیا این مایتلند بود که از حضور او تر سیده و دروازه را قفل کرده است ؟ الک بقدر کافی هشیار بود دامنه کشفیات خود را بسیار وسعت نمیداد او با قدم های بسیار آرام و بدون آنکه صدایش بر خیزد به امتداد خیابان باغ در حرکت افتاد و بطرف جاده پیش رفت او در آنجا منتظر ماند و به روی شاخه درختی بالا رفت . او میتوانست از آنجا طول جاده الدور راه بازیکی را که در دیوار احداث شده بود زیر نظر گیرد اندک بعد از آن دید که مایتلند و پیروزن به منزل برگشتند پیر مرد خریطه را که پر از مواد خوار بار بود با خود حمل میکرد . الک سبزی یک گرم را وقتی دید که آنها از زیر پایه چراغ گذشتند و آنها را تا زمانی دید که در تاریکی ناپدید شدند . آواز دروازه عمارت را شنید که پشت سر آنها بسته شد . پنج دقیقه بعد یک سایه تاریک از پشت عمارت پیدا شد . الک تلاش کرد او را تعقیب نماید . آن مرد در پیچ و خم کوچه های تنگ وارد شد و معاون کمیسر پولیس به تعقیبش

پرداخت او به سرعت قدم می برداشت اما برای الک این سرعت چندان زیاد نبود زیرا الک یک پیاده گرد فوق العاده بشمار میرفت . مرد بیگانه بطرف جاده عمومی تغییر مسیر داد و الک چند قدم از او فاصله گرفت اما الک نمیتوانست صورت ویرا ببیند تا اینکه مرد تحت تعقیب دروازه موتر پیرا که در انتظارش بود باز کرده بداخل آن رفت . در آخرین لحظه الک توانست او را بشناسد او جوشا برود همان مردی بود که در روایت حال زنجیر کلید می فروخت . در قیمتی ترین عمارت سکو نت میسکرد و فرصت آنرا داشت که در مورد ارسا مایتلند و زندگی او دلچسپی بسیار گرفته در باره اش کنجکاوی کند .
او بطرف الک دیده صدا زد :
سوار شوید آقای الیک باران بسیار شدید است . الک سوار شده موتر بحرکت در آمد و آن امریکا یسی صورت کلمرغ مانند شرا بطرف الک برگرداند .
آقای الیک بمن بگوئید که طفلک را دیدید ؟
الک سرش را تکان داده جواب داد : (نی)
برود اظهار داشت . (اما من او را دیدم)
(در کجا پنهان شده بود)
برود به آرامی اضافه نمود : (منظورم از طفلک همایکنفر است و امید وار استم مرا از دادن جواب به این سوال معذور بدانید من یک ساعت تمام در خانه ماندم تا شما آمدید و مرا ترساندید .

من صدای پای شما را شنیدم و تصور نمودم سا ینت نیکو لاس باریش دراز خود بطرف من می آید ضمناً بصورت قصدی دروازه را باز گذاشته بودم خوب عزیزم شما چه فکر میکنید .
(در باره آقای مایتلند ؟)
(عجیب ، هوم . اگر شما زود تر متوجه میشدید که تا چه حدی عجیب است .)
وقتی موتر مقابل عمارت کاوری متوقف شد . رشته افکار الک پاره شده پرسید : « شما چه هستیید آقای برود ؟ »
برود خنده مستانه کرده در انانی فرود آمدن از موتر گفت : « سه مرتبه اجازه دارم بشما مشوره بدهم ، الک بدون تفکر گفت : « مخبر »
« غلط . من یک مامور خصوصی هستم و موضوع مورد نظر من مطا لعه کتگوری های مختلف جنا یسی میباشد میخواهید بامن بالا بیایید و یک گیلان بپوشید ؟ »
الک دعوت او را پذیرفت .
برود میخواست کلید را در قفل دروازه داخل کرده بچرخاند که دفعات الک دست خود را روی بازویش قرار داد و با صدای آهسته گفت : (دروازه را باز نکنید) برود وار خطا بصورت الک خیره شد و تمام عضلات صورتش منقبض شد .
(چرا باز نکنم ؟)
(احساس من حکم میکند . من اصلاً سکا تلفندی هستم و ما یک اصلاح داریم که « فی » است و غیر طبیعی بودن را افاده میکند برود

سوال کرد : (راستی خرافاتی هستیید یا اینکه میخواهید شوخی کنید؟)

سپس میگویم چیزی پشت دروازه وجود دارد و من حاضرم سوگند بخورم.) سپس کلید را از دست برود گرفته بسرعت در داخل قفل چرخاند. بایک لگد دروازه را باز کرد و بهمان سرعت برود را از مقابل دروازه کنار زده پشت دیوار پنهان ساخت. بایک لحظه اتفاقی رخ نداد. اما دفعهء الك به طرف زینت دویده صدازد (بگوید بگوید... آن امریکایی نخست دود زرد رنگی را دید که مانند پارچه ضخیمی از ابر از دروازه باز به بیرون فوران کرد. در لحظه ای که الك دربان پیر را با فشار دست کنار می زد او میخواست دروازه را قفلش را ببندد. الك از پیر مرد پرسید : شما میتوانید از اتاقهای گرایه نشین ها بخارج تیلیفون کنید و به گرایه نشین های زیر طبقه سوم بگوئید که دروازه های اتاق شانرا بهیچوجه باز نکنند.

به آنها خبر بدهید که تمام درز های دروازه ها را کاغذ گرفته و تمام کلکین های اتاقها را که بطرف بیرون باز میشود فوراً باز بکنند. به آنها ابلاغ کنید که در عمارت گاز زهر دار پاشیده اند. از من بسیار پرسید و به آنچه میگویم زود تر عمل کنید.)

سپس خودش به قوای اطفائیه خبر داد چند لحظه بعد صدای زنگها و سیرین موتو های اطفائیه شنیده شد. مرد ها مجهز به ماسک ضد گاز از زینت ها بالا آمدند. خوشبختانه غیر از برود و همسایه اش دیگر گرایه نشین ها بخاطر رخصتی آخر هفته شهر راترك کرده بودند. دربان گفت : (وماد موازل بسانو همیشه در ساعات صبح بمنزل بر میگردد.)

شب سحر شد ، تا اینکه عمارت به کمک فشار بمبه های قوی هوا و بکار بردن مواد شیمیایی از هوای کثیف ، پاک گردید . به منزل برود هیچگونه صدمه وارد نشد صرف کلکین ها بارنگ زردی پوشیده شده بود . با وصف اینکه کلکینها را کاملاً باز گذاشته بودند ، یک

بوی تهوع اور در رهروی های عمارت پخش شد اما هوای صبحگاهی داخل رهروی ها شده بوی بد را يك سره زدود .

هر دو مرد شروع کردند به جستجو در داخل اتاق ، تا ببینند گاز در کجا خالی شده بود الك گفت : (از طریق بخاری دیواری) پس از معاینه بام عمارت این نظریه به تحقق پیوست . آنها در بالون خالی گاز را در آنجا پیدا کردند. ضمناً يك ریسمان یافتند که بیک سر آن تکرری کوچکی بسته شده بود .

وقتی دربان سر گرم اداره لغت بوده جانی به داخل عمارت خزیده و او متوجه ورودش نشده است. غالباً یکنفر د گرهم باجنایتکار همکاری داشته و از روی جاده بالون های محتوی گاز را در تکرری گذاشته است و جانی که به روی بام بوده آنها را بالا کشیده اما این عمل به همین سادگی انجام نیافته بلکه جنایتکار نخست اطراف و جوانب کا را با دقت مطالعه کرده است در غیر آن چگو نمیتوانست مطمئن باشد که کدام دودرومربوط به بخاری دیواری اتاق برود می باشد .

الك و آن امریکایی به منزل برگشتند . برود اظهار داشت : خو شبختانه پیشخدمت متم به مرخصی رفته است اگر در منزل میبود بدون شك از این حادثه جان سلامت نمی برد) الك با رضایت خاطر پاسخ داد : امید وار بودم که همینطور باشد.) آفتاب روی بامها فرود آمده در حال غروب بود الك پیش از آنکه به دهلیز برسد متوجه زمزمه و گفت و شنود شد .

يك موتو بزرگ در مقابل دروازه ورودی توقف کرد . رای بنت پشت جلو موتو نشست بود و لباس فراکی به تن داشت . پهلوی دستش لیو برادی نشست بود . لولا در يك بالا پوش قیمتی در پیاده رو خیابان از موتو بنت پیاده شد .

رای بنت مست بود و کاملاً غرق در نشه مشروب صدازد : (اخ این الك است . الش ، الشه ، تعارفات مرا بپذیرید آقای دزد بگیر شرافتمند

لولا با آقای الك از ازش بورك آشنا شو که برای شناختن افراد با بصیرت مطلق به سگ خون آشام قانون شهرت دارد ...)

لیو درگوشش زمزمه کرد : (بوزت را ببند) اما رای که سرشار از نشه مشروب بود و ساکت ساختن او به این سادگی امکان نداشت لهذا دو پاره به صحبت پرداخت :

(آقای الك بگوئید که گاز دون فوق العاده شما کجا هست ؟ متوجه گاردون باشید. بخاطر خواهرم ، جان عزیز گاز دون بیچاره را خوب حفاظت کنید خواهرم سخت به او علاقمند است . بلی علاقمند گاردون) الك در جوابش گفت : آقای بنت چه موتو عالی را سوار شده اید)

سپس ، متفکرانه به موتو تر نظر انداخته به صحبتش ادامه داد .. (لابد پدر تان تحفه داده است.) نام بردن از پدرش غالباً پسر جوانرا بنحو محسوس هوشیار ساخت و حرف الك را قطع کرد :

نی . موتو از يك دوستم میباشد. شبت خوش لولا) بنت موتو را چالان کرده صدا زد .. (خدا حافظ . خدا حافظ)

موتو بحرکت افتاده بسرعت از آن محل دور شد الك بانگاش آن قدر موتو را دنبال کرد ، تا اینکه

از ساحه دیدش خارج شد . تصویر میکنم او خودش را در مخاطره می بیند و میخواهد در صورتی که برایش ممکن باشد از روی کره زمین فرار کند بهر حال ماد موازل لولا خوب شد که شما وقت تر نیامدید .

سپس (در اپارتمان هاوس کاورتسی کسی ستمپاشی کرده است یقیناً وقتی وارد اپارتمان بشوئید بوی گاز را در دهلیزها استشمام خواهید کرد.) لولا پرسید . (گاز زهر دار؟) الك با اشاره سر حرفش را تصدیق کرد .

سپس (اما چه کسی گاز زهر دار را به اینجا آورده و پخش کرده است؟) الك بانگا می تعجب انگیزی بصورت لولا خیره شد .

سپس (اگر من این مطلب را میدانستم بطور ممکن بود اینجا بیایستم و با شما در باره آن حرف بزنم گوش کنید لولا این بنت جوان چه کاره است ؟)

سپس (او درین او اخر صا حب يك مقدار پول شده و حدس میزنم که همین پولداری او را کمی مغرور ساخته است .

بقیه در صفحه ۵۷



حسرت خوش

در شماره گذشته خواندید :

«ایرین» دختر بست که در شرکت عطر فروشی يك وکیل دعوی بنام زیو کار میکند وی اصرار دارد که کارش کسل کننده است و می گوید که ایستادن در پشت میز و بفروش رسانیدن عطر او را ذله ساخته است او بعد از اینکه لژ «زیو» جدا میشود بخانه رفته و لحنه می به یکی از همکاران خود شاگردی اش تیلفون میکند . و گلشته هایش را بخاطر می آورد .
و اینک بقیه داستان

«مویس» میگوید: بلی یکت کمی . اما از همین خاطر است که ترا در دام



از چه خواسته هستی؟

تا اینهم انتظار یک ازدواج باشم . اما بدستت باستی !
در مراسم ازدواج ما تنها چیده دست مان شرکت خواهند کرد
تنها از آنجمله «ایرین» نیز است .

مسئله دار! اولین کماریست که باید کرد . هر طغلیق
از زده بدنیای آید حق دارد که در پشت موتمن ... چرا؟
گریه میکنی؟



تو خیلی ... خیلی ... تو همیشه کلمات ناملمی سرخ میکنی .
و من که جرئت گفتن چنین کلمات را نداشتم ! تو حق دار
که در حق تضادت کنی !

«واندا» این برود بلی است که باید فوراً
حل و فصل شود .



کدام راهی بقوت برسد؟

در یک صبح زیبا در تمام ازدواج
«واندا» و «مویس» طی یک
مجلس کوچک صورت گرفت
در زندگی شان مثل سابق
اراد مبداء کرد را حاضر
همه چیز بیان آمد و ورق
کرده است .

اودی نمید «ایرین» همیشه بهر فریغ زودی نمید .

بلی ، اودیک چیز عجب است .





باید که تو در برابر من
بدون اجرت زندگی ما وجود خودت



مرد جوان جا جایی باید
چرا این حرفها را میزنی؟ این مثل
تو چه کرده... مانع کار کردن من میشود...



از این به بعد تو باید کاری
را بیشتر... بسازی که
مرا نشسته انجام شده بتواند
به این عالم آنگی استوار کند
کاره را برانم میخورد؟ آه عشق
باید گفت که این مثل به وقت
ناتمام تو را بیشتر...



و انداخته را نه به مکتب گفتار آنها
در اینمورد ادا که پیدا میکند
حاجت نیست در عصبانی شویم. باید من
یک چیزی کنم
تو باید مسروفت قصص و احوال خود با منی
در بسیار بهم است.



هم نسبت این تا... را مستقبل میسیم
نه! بدین... فقط یک اندازن توجه
درت کار است.



یک راه منطقی و درست: من کارم از
تو کاری نمی؟



در اینباره نظر من... میدانی در چه چیزی گفتم؟
تسلط نه!!

هزار و یک



۳۶

چندین سال قبل در زینب ننداری علاوه بر نمایش فلم نمایشات تیاتر هم دایر میگردید.

ساختمان زینب ننداری طوری است که دایر کردن نمایشنامه های هنری را اجازه میدهد و لسی متاسفانه از چندسال به اینطرف از تیاتر در زینب ننداری خبری نیست، شاید عوامل مختلفی در کار بوده که به نمایشات هنری آنجا خاتمه داده شده است و صرف سینمای آن فعال است، حال که تعداد هنر پیشه و رژیسور نسبت به سابق زیاد شده امکان دایر کردن نمایشات تیاتر مساعد گردیده و اگر زینب ننداری یک گروه هنری را اجازه فعالیت بدهد در پهلوی کابل ننداری تیاتر دیگری هم خواهد داشت و کابل ننداری ازین تراکم رژیسور و ممثل نجات یافته بامیان آمدن دو تیاتر رقابت نیکو و مشروعی هم در عالم تیاتر بماند می آید.

ایکاش مقامات وزارت اطلاعات و کلتور و مؤسسه نسوان با هم در تماس شده همکاری متقابل را درین زمینه مطالعه نمایند.

۳۷

انیس دوباره احیاشد، کسانیکه از ادغام روزنامه های انیس و اصلاح عصبانی شده بودند و آنرا یک عمل نادرست می پنداشتند از چاپ شدن مجدد انیس بشکل سابقش استقبال کردند.

روزنامه انیس به همت مرد آزاده ای بنام محی الدین انیس برای تنویر اذهان عامه بوجود آمد و تا جاییکه فرصت یافت و امکان داشت خدمات قابل قدری را انجام داد. ادغام اصلاح انیس را دوستداران انیس همیشه یک عمل نادرست پنداشته به منزله از میان برداشتن آن میدانستند.

۳۸

یکی از دو ستانم گفت:

جمهوریت ایثار و فداکاری میخواهد، این رژیم که در کشور ما روی طبقه جوان زیاد حساب میکند باید با فداکاری و گذشت و کار مداوم جوانان به ثمر برسد.

من گفتم:

بلی همینطور است و من این مطلب را در همین صفحه نوشته ام، او گفت:

متاسفانه هنوز هم هستند یک عده از دختران و پسرانی که دنبال مود و مود پسندی میروند و...

گفتم:

فکر میکنم باید جوانان ما جهادی را شروع کنند جهادی بر علیه عقب ماندگی و ور شکستی اقتصاد، اگر بصورت دسته جمعی از استعمال اجناس خارجی خود داری شود، اگر برای ساختن رخت و لباس از تکه های وطن استفاده شود، اگر ب عوض بوت های خارجی از محصولات وطن استفاده شود و اگر بعنوان احتجاج علیه پول گزافی که در بدل سگرت به ممالک خارجی مید هیسم از کشیدن سگرت خود داری شود در مدت کمی میتوانیم اندکی بوضع اقتصادی خود مسلط شویم و جنب و جوش در صنایع کشور خود به میان آوریم منتهی این اقدامات یک گذشت و یک اراده قوی می خواهد

۳۹

علاوه بر مطبعه دولتی در مرکز

کشور مادر بعضی ولایات مطابعی برای چاپ روزنامه وجود دارد و روزنامه های سنایی، بدخشان دیوه، اتفاق اسلام، پروان، پیدار طبع افغان و ننگرهار، در ولایات به طبع میرسند.

این روزنامه ها از نظر شکل و مضمون نارسایی هایی دارند که بیشتر گناه این نارسایی را باید بگردن مطبعه های شان انداخت زیرا چاپخانه های ولایات خیلی ابتدایی بوده و از وسایل بسیار ضروری در آن خبری نیست بطور مثال مطابع مذکور شعبات زنگوگرافی ندارند تا بتوانند کلیشه بسازند و برای اینکه آنها عکس را چاپ کنند باید عکس مذکور را به کابل بفرستند و در کابل آنرا کلیشه کرده دوباره بخواهند و چاپ کنند، در حالیکه سرعت عمل در زور نالیزم شرط اساسی است باین وضع چگونه میتوان از روزنامه های ولایات انتظار بهبودی داشت؟

مطبعه های ولایات فاقد ماشین های لیتو تایپ و مونو تایپ میباشند زمانیکه یک نویسنده از مرکز به حجت مدیر مسؤل یکی از روزنامه های ولایات مقرر میشود و برای اشغال وظیفه به آنجا میرود در اول یک عالم امید بدل و نقشه های بسز دارد، اما وقتیکه با شرایط دشوار آنجا مواجه میشود و دست و پای خود را بسته می بیند دوباره مایوس



بدون شرح

میشود. ناچار مانند دیگران روزنامه را با چند خبری که از مرکز می رسد و یک سرمقاله و دو مضمون بد و ن عکس پر میکند و چاپ می نماید. کسانیکه روزنامه های اصلاح و انیس را ادغام و بودجه کلانی برای آن مدنظر گرفته بودند، خیال میکردند که با چاپ یک روزنامه در مرکز و ارسال آن به تمام ولایات خدمتی کرده اند، در حالیکه این پروژه بخصوص در همین قسمت خالی از منطبق بود.

بغرض اینکه ما بتوانیم یک روزنامه خوب و خواندنی در مرکز تهیه کنیم و با صرف پول گزاف ذریعه ترانسپورت مجهزی آنرا به همه نقاط کشور برسانیم آیا این روزنامه که با روحیه مردم کابل چاپ میشود و در آن نود فیصد مطالب مربوط کابل است تا کدام اندازه میتواند علاقه مردم ولایات را بخود جلب نماید؟

بعقیده نگارنده بعوض مصارف بی حد و حصر لازم بود مطابع ولایات را تقویه میگردند و مجهز میساختند تا در هر ولایت روزنامه ای بسوی روزنامه های کابل نشر میشود و در آن بیشتر پروبلم های همان ولایت منعکس شده آثار نویسندگان و شعرای خود آن ولایت درج و نشر میگردد. همین روزنامه ها هستند که در جامعه شاعر و نویسنده تربیه میکنند و اگر ما نشرات را در مرکز متمرکز ساخته بشکل لقمه تیاره ولایات بفرستیم، مهمترین عیب آن سرکوب کردن استعداد های جوانان ولایات است، یعنی آنها نمیتوانند روزنامه مطلوبی در شهر و ولایت خود داشته باشند که با همکاری با آن ذوق و استعداد خود را بکار اندازند و پیش بروند، ایکاش بعوض بوجود آوردن ترانسپورت برای اصلاح انیس در یکی دو ولایت شعبه زنگوگرافی تاسیس میکردند و یا سایر وسایل مطابع شانرا برای آنها تهیه میکردند.

تا اینجا د استان

زهره زن با ديه نشين پس از قتل شوهرش با دو دختر خود بشهرمی آید و دو سال بعد آنجا را تر لامیکويد. دختر کلانش هنا دی توسط مامایش ناصر بقتل میرسد، دختر کوچکش مدتی بعد از خانه پد ری میگریزد و دو باره بشهر بخانه مامور مرکز که سا بقا آنجا کار میکرد پناهنده میشود و میخواهد از انجنیر جوانی که خواهرش را ابدان سر نو شت شوم کشانده انتقام بکشد و برای همین منظوری مراسم نا مزدی خدیجه دختر مامورا بادی برهم میزند و خود در یکی از خانه های مربوط بیک فامیل سر وتمند بحیث خادم استخدام میگردد و در صدد آن بر می آید تا بهر وسیله ممکنه بمنزل انجنیر مذکور راه بیا بد و پلانی را که نزد خود سنجیده است عملی سازد و سر انجام زمینه آن مساعد میگردد

آهنک شادمان

نیروی در عقب خود ندارد و کس و کوبی بسر اغش نمی آید و فقط با کلمه میتوان او را ذلیل و سر افکنده از منزل به بیرون راند، در موقف ضعف و تسلیم قرار داشته

باشد. آقایم این مطلب را بگوشه ای از زبان خود می آویخت و بارها میخواست آنرا تلفظ کند، ولی همینکه بلب میرسید و میخواست بدوش عوا بگوش من برسد، آنرا بشتاب فرو میبرد و بجای نگاه او لیش قرار میداد و لب از گفتار فرو می بست. باقیدار

حدی دارد که فرا تر از آن نمیتوان انتظار داشت... مساعله و اغماض نیز تا زمانی مطلوب بست که به ضعف و تسلیم منجر نگردد. برای آقایم شایسته نیست که تادر مقابل خادمی چون من که هیچگونه تکیه گاه و

یافتن است، لذا باید اگر دلما بخواهد، و یا نخواهد، لحظه ای استراحت نمایم. خواهر عزیز، فقط بخاطر همین از من دور شدی و اشباح سرخ نیز با تو از من فاصله گرفتند. شما دوستان مهر بانی برای من هستید. چه ما نمی شما را از من باز میدارد، در حالیکه من مطابق خواست شما ضعف و ناتوانی را بخود راه ندم و در برابر این دشمن هیله گر عقب نشین نکردم!

ایکاش میدانستم: هر گاه از دستور شما سر پیچی میکردم و در برابر دعوت کثیف آقای خود که با اشاره چشم و دست و زبان اظهار مینمود، سر تسلیم مینهدم و یا اظهار آمادگی مینمودم، آیا در آن صورت نیز شما بمن دلسوزی می کردید و از مقابل دیدگانم دور میشدید تا موقعی برای خوابیدن بیایم؟

کم کم روابط من و آقایم رو بخرابی رفت و گر همای در منا سبت حسنه مان پدید آمد. آخر هر چیز برای خود موعدی دارد، صبر و بردباری نیز

من تصور میکردم تا دمیدن صبح، تا زمانی که آقایم نظیر دزوی سویم بشستا بد با آنها سر گرم گفتگو خواهم بود، اما دیگر آنها وجود ندارند، هر چه ما حول خود را میجویم، اثری از آنها نمی آید. هر چه در قلب و روح خود جستجو میبریم، باز هم نمیتوانیم آنها را بیابیم. آنها کاملاً از چشم و ضمیرم ناپدید شده اند، گویی بخاطرات گذشته نیز دستور داده اند تا از بی آنها برونند. میخواهم خاطرات گذشته را بیاد آورم نمیتوانم، میخواهم ببینم چشم، نمیتوانم زراعی برای اندیشیدن بیابم. بدون آنکه خواسته باشم روی بستر می افتم، آخر نیروی بدن انسان نیز حدی دارد، سرانجام خستگی و ما ندگی بر بدنم چیره میگردد: تاکنون دوثلث شب را به بیداری سپری کرده ام، این دو مین شب است که قسمت اعظم آن گذشته و حالا در شرف پایان



فالک هفته



متولدین حمل

روز های اول این هفته برایتان پیام آور عشق و محبت است آن هارا دریابید زیرا زندگی گامی فقط یکبار بروی انسان لبخند می زند. در امور مالی تکیه بجلو باشید زیرا با جیب خالی نمی توان کاری از پیش برد.



تان

با آغاز این هفته سعی نمایند در کار جدی تان رسیدگی بیشتری نماید. زیرا اینگونه امور به به سعی و پشتکار بیشتر نیاز دارد. با دوست بسوی یا دختر تان پس از قهر کوتاه آشتی خواهید کرد. در رفتار تان با طرف تجدید نظر کنید.



متولدین ماه جوزا

از آنجائیکه در این برج تولد شده اید، همیشه سعی دارید آدم معاشرتی و به اصطلاح اجتماعی باشید و به همین اساس بر خلاف روحیه تان میخواهید در دل مردم جای بگیری. ولی متوجه باشید که با ذلک بازی ظاهری نمیتوان کاری از پیش برد. جدی باشید در اواخر هفته خبر خوشی برای تان می رسد ولی خبر بسیار تکان دهنده است!



متولدین سرطان

شما که از لحاظ روانی خیلی احساس وزود رنج هستید، سعی کنید زندگی را آنطور بگذرانید که شما فکر میکنید جدی نگیرید حیات در بعضی موارد به بی اهمیتی نیاز دارد. و در غیر آن سخت دشوار می نماید. از دوستان تان تا حد معین آن انتظار داشته باشد. توقع بیش از حد شما را به تجرد و نزو میکشاند پول هنگفتی در انتظار تان است.



متولدین اسد

شما که در بعضی موارد از بی مبالاتی دیگران رنج میبرید به خود هم بی بیانه میشوید. دوستان باردیگر گردتان پرواز وار خواهند چرخید. به سفر کوتاهی دست خواهید زد. و در آن سودی خواهید برد. از لحاظ مالی دهن جیب تان را ببندید.



متولدین سنبله

دانه های محبتی را که با پشتکار در قلب دوست تان کاشته اید حالا جوانه میزند. از همین رو هفته زیبایی که در آن روز های فراموش نشدنی همسر است شمارا به پیش از میگردش نامه ای از دور دست های برایتان می رسد که حاوی خبر ناخوش آیندی است ولی با صبر و تحمل میتوان برد یو غم لگام زد.



متولدین ماه میزان

از آنجائیکه در این برج پا به زندگی گذارده اید مزاج شما با کوچکترین بی دقتی تعادل خود را از دست میدهد. سعی کنید در این هفته کمتر به حادثه عصبی وارد دست بزنید. او که چندی باشما سرد شده بود دوباره به طرف شما باز می گردد.

مسافری شما را با آمدن خود مسرور میسازد. سعی کنید از زندگی بهتر بهره بگیرید.



متولدین عقرب

تند مزاجی خاصیت شما است و این امر دوستان تان را از اطراف تان میپرا کند. یافتن دوست آسان ولی نگه داشتن آن مشکل است شکستی که در عشق خورده اید جبران میشود. قلب تان دوباره به تپش های مهر آفرین شروع میکند. از لحاظ مالی آنقدر رها هم فکر و چرت نزنید. دوست پسرتان شما را بگرمی میپذیرد.



متولدین ماه قوس

دیدار در یک شب کوتاه زندگی تان را دگرگون میسازد. سعی کنید بر احساس تند تان لگام منطقی بزنید او نیز خبری از ضربان قلب تان نیست. کوشش کنید با مشوره نزد یکان راه درست را بیابید. به سفر کوتاهی دست خواهید زد.



متولدین جدی

مژده خوشی آورد در انتظار تان است در این هفته بر خلاف گذشته زندگی کابوس وحشتناکش را به شما نشان میدهد.

با پشتکار و تحمل میتوان هر گونه مشکل را حل کرد. از نامه زیبا و وجد آور به رقص خواهید افتاد کوشش کنید دست و پای تان را گم نکنید.



متولدین ماه دلو

دلو عشق تان پراز آب زلال محبت خواهد شده زندگی پسرا از نشیب های تند شما رابه سوی فراز و بلندی آرزوهای تان میکشاند. یک مشت پول به صورت غیر منظره بدست تان خواهد آمد. نامه ای از مسافر دور افتاده خواهید داشت.



متولدین حوت

در این هفته مهمانان مزاحم و ناخوانده تا سر حد دست و پاچی شمارا عصبی میسازد. کنید حوادث را از دریچه خوش بینی بنگرید. هدیه ای از دوستان در یافت خواهید کرد که گر آنقدر و ارزشمند است. از لحاظ مالی بیسود درد سر دچار خواهید شد.

مریضان مصاب به مرگی و یا صرع را

چگونه کمک نموده می‌توانیم

خوانندگان گرامی شما در محیط و وظیفه و محیط خانواده بعضا اشخاص مواجه میشود که صورت دلخراش مصاب حملات صرع دهنده مرگی و یا صرع میشوند.

شکی نیست که با روبرو شدن این گونه مریضان پریشان و

بترزده میشوید و از خود میپرسید چگونه باید به این مریض کمک

کنیم این درین مورد مختصر ضیحات را به منظور اجرای کمک

مریضان صرع خدمت شما تقدیم میکنیم.

۱- به مجرد اینکه صرع دار به زمین افتد شما بدون ضیاع وقت

لباس های تنگ آنرا آزاد میسازید

لباس های لباسش را باز نموده خصوصاً قسمت گردن را کاملاً آزاد

نمائید.

۲- بدون ضیاع وقت توسط یک آله که به دهان و دندان های

مریض آسیب نرساند دهان مریض را باز مینمائید و کوشش مینمائید

اقواس سنی و یا هر دو فک مریض از هم دور باشد زیرا حتماً آسیب دیدن

زبان مریض موجود است.

۳- توسط یک پارچه مخمل و اگر بدسترس نباشد بایک تکه پاک

مریض را محکم گرفته به پیشرو میکشایم تا زبان به عقب قات نشده و باعث بند شدن مجرای تنفسی نکرده.

۴- هیچگونه حرکتی به مریض تحمیل نشده و مریض را بصورت جنبی در یک پهلو قرار میدهم کف

وافرازا را لعاب دهن مریض را توسط میپوشانیم مریض به حرکت نمودن

واز جانی به جانی رفتن دعوت یک تکه پاک میکنیم بعد از چند دقیقه

و گذشت حمله مریض آرام میشود نشود.

دستگاه دیاپولس برای التیام زخمها

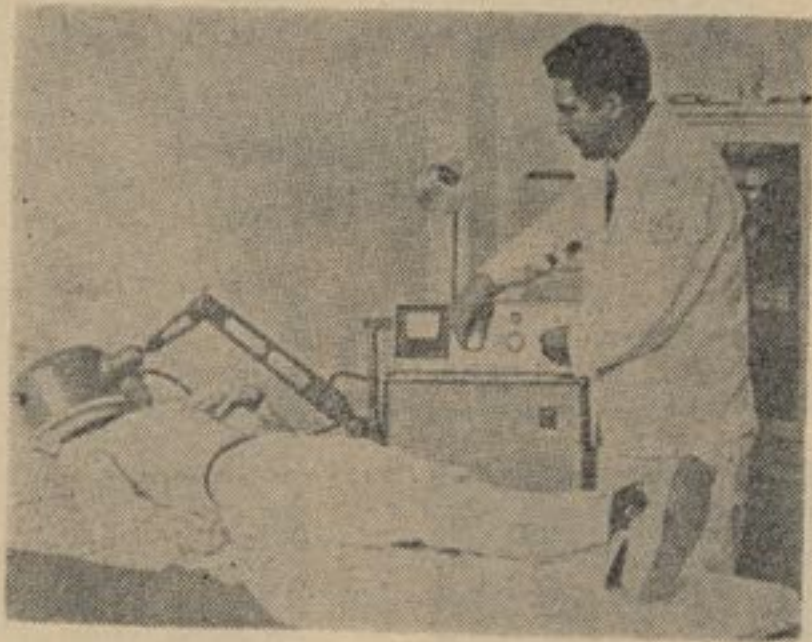
این دستگاه جدید یا پو لیس نام دارد و دارای خاصیت التیام دهنده

زخم ها است دستگاه مذکور طبق تیوری و اصول گانس برگ بوجود

آمده و کارش ایجاد امواج الکترومقناطیس با موج بلند و بدون اثر

حرارتی است بسا ختمان دستگاه شبیه به دستگاه دیاپولس است

با این تفاوت که دستگاه بطور مقطع کار میکند و در فاصله هر قطع از



ایجاد حرارت جلوگیری میشود طبق فرضیه گنس برگ امواج الکترو

مقناطیس میتوانند روی التیام نسجها اثر بسیار مساعد داشته باشد

این دستگاه در ضمن آماس و پندیدگی انساج مختلف را نیز بسرعت از بین

میرد در تداوی سوختگیها از دستگاه دیاپولس در امریکا استفاده زیاد میشود در امراض چشم گوش و گلو و بینی و امراض نسائی نیز

از آن استفاده شایان بعمل می‌آید.

بنا علی محمد اختر در مورد فواید غسل و اینکه در بعضی مریضی ها به حیث دوا قابل استعمال است از ما پرسیده اند.

غسل يك ماده خیلی مفید بود

و علاوه از داشتن انواع ویتا مین دارای مواد معدنی مختلف و

سرشاری میباشد.

غسل در تداوی اکثر امراض آن جمله در امراض قلبی، امراض

معدوی، امراض روده، فشار خون

و امراض روحی و بیخوابی خیلی موثر است.

بنا علی عبد السمع از شهر آراء!

بهرتر است برای تشخیص و تداوی

اساسی مریض تان به متخصص آن

مراجعه نمائید.

بنا علی جان آقا از باغ علی مردان!

فکر میکنیم علل اصلی مریضی تان

طوریکه خود تان مینویسید بیخوابی

های مکرر و دوامدار باشد بهتر

است با دکتور معالج تان موضوع

را در میان گذارید.

در اتاق دکتور



دکتور به مریض:

لطفاً جاکت تانرا بکشید



زنان و اختراعات



طرز غذا دادن به طفل



اغلب موقعی غذای چاشت کودک را مقارن ساعت ۱۲ ظهر پنداشته‌اند، اما بعضی اطفال باید ساعت ۱۱½ قبل از ظهر غذای چاشت خود را صرف نمایند که بایست این غذا شامل سبزیجات، گوشت، کچالو و شیر باشد معمولا کچالو و قتی به غذای طفل علاوه می‌گردد که روزانه ۳ وقت غذا برایش داده شود تا انرژی کافی بطفل بدهد. در صورتیکه طفل شما اشتهای کم داشته و یا چاق شده میرود برای خوراندن آن خود را زحمت ندهید. یک طفل باید روزانه یک یا دو دفعه میوه صرف کند البته در صورتیکه معده اش موافقت نشان دهد یا توافق بهمرساند روزانه ۳ دفعه نیز ضرر ندارد.

۶ شام تنها نیم بوتل شیر بخوراند این بوتل شیر اضافی در وسط بعد از ظهر صرف و قتی داده میشود که مادر بخوراند. غذای شب طفل را ناوقت برایش بدهد و یا اگر طفل اشتهای زیاد داشته باشد، بطور عادی در فاصله بین غذا برایش شیر داده نمی‌شود زیرا شیر برای ۳ یا ۴ ساعت در معده طفل باقی مانده و اشتهایش را برای غذای وقت دیگر از بین می‌برد. و قتی که طفل بر پروگرام روزانه ۳ وقت شروع نماید غذای شب وی معمولا بعضی اوقات بین ساعات ۵ و ۶ شام داده می‌شود. معمولا غذای شب طفل شیرین میدهد. گرچه ممکن است چنین میوه و شیر میباشد.

اطفال صرف ساعت ۳ بعد از ظهر مترجم: محمد حکیم ناهض

برنده ترین اسلحه زن گریه است

ضرب المثل

تواضع زینت زن است.

ضرب المثل سانسکریبت

زن و آتش، هم گرم می‌کنند

و هم میسو زنند.

ضرب المثل سویدی

زنان خیلی بیش از مردان شیب

بیکدیگر اند: آنها در حقیقت دار

دو عاطفه بیش نیستند و این دو عاطفه

عبارت است از خود بینی و عشق

اینها صفا تی است که بین چه

زنان عمومیت دارد و به همین چه

هر کس بیشتر از زنان تملق بگوید

بیشتر زنان دو ستش میدارند.

(لرد چستر فیلد)



اگر بزنان اظهار عشق کنید، روی موافقت نشان نمی‌دهند و اگر از ایشان دوری جوئید از بی‌اعتنایی شما در خشم می‌شوند. ضرب المثل فرانسوی

نقش غذا در زیبایی شما

تقسیم اوقات صحیح غذایی و رنگ و روغن فراوان سعی کنید بیشتر از همه لوازم آرایش موثر است شما که از پوست بد، موهای کدر، ناخن‌های کثیف، بلند و شکننده و دندان‌های نامرتب به ستوه آمده اید بجای آه و ناله بقیه در صفحه ۵۸



5 356 Gr. 49. Schnitt 20 Bogen A



طفل در آوان خرد سالی

يك طفل چهار ماهه در زمان بیداری بر پشت تکیه نخواهد کرد بلکه می‌کوشد تا پهلویش را بگرداند اما در دوران ماه پنجم بدین امر آهسته آهسته موفق می‌گردد و این کام بزرگی در جهت استقلال و بی‌بشمار می‌رود، زیرا می‌کوشد تا موقعیت خود را تغییر دهد.

در ماه ششم می‌تواند به نشینند مادرش را بخوبی بشناسد و بعضاً از مانیکه مادرش خانه را ترک می‌گوید می‌گیرید. درین مرحله طفل آماده است تا در یک مرحله دیگر زندگی پیش رود.

این بدین معناست که وی از نگاه فزیکمی قادر خواهد بود تا غذایش را بجود.

در دوران ماه هفتم وی میکوشد، تا به هر آنچه تماس دارد دسترس یابد. بسیاری از اطفال می‌کوشند تا بخزند، البته این خزیدن به انواع

پخت و پز

املت سبزی

۶ دانه تخم مرغ را در یک ظرف شکستاده خوب بهم بزنید و ۶



قاشق غذا خوری شیر را بجوشانید شیر هنگامی که سرد شد با تخم لت شده مخلوط گردد و قدری نمک و مرغ بین آن بریزید.

پیاز را ریزه کرده و در مقداری روغن نیمه سرخ کنید و گندنه را نیز ریزه کرده به آن اضافه کنید و چند بار بهم بزنید. همینکه آماده شد بین مایع قبلی بریزید و مایع را خوب با هم مخلوط سازید.

سپس روغن را داغ کرده مایع را در روغن بریزید و پس از چند دقیقه مانند املت ساده بیک طرف حرکت دهید و لوله کنید.

چگونه لباس می‌پوشید؟

- اگر دستمال قشنگ و خوش رنگ و خوش جنسی بشما هدیه دادند سعی نکنید آنرا با هر لباس و هر ساعت روز که شد بگردن تان ببندید.
- سعی کنید یک لباس ساده را بازیانت مناسب، بصورت یک لباس مد روز در آورید و برای تقلید از مد هر روز پسران یک جنس از زان و سبک نروید.
- لازم است که مطابق وضع و موقعیت اجتماعی خود تان لباس ببوشید و نکات مد را در چار چوب شرایط زندگی خود تان وارد کنید.



گونگون صورت خواهد گرفت يك و یا دو ماه بعد تر طفل میکوشد تا صحبت وانگشت سبابه خود را بهم نزدیک سازد. درین وقت ما در باید محتاط باشیم تا هیچگونه اشیای کوچک را در نزدیکی وی نگذاریم. زیرا طفل هر آنچه را با بدن خود می‌برد. از اکنون به بعد انگشتان و دستان به پیمانه زیاد مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در دوران ده ماهگی، وی طفل کوچکی است که می‌تواند بنشیند غذا بخورد، خودش برای نشستن جای مناسبی پیدا کند. با کمک او می‌تواند به ایستادگی و لی به اینکار نباید اصرار شود.

درین زمان بسیاری از اطفال قادر خواهند بود تا بصورت درست هر چه را بچوند و در عوض بوتل، از پیاله شیر بنوشند. طفل می‌تواند بقیه در صفحه ۵۹



در لباس پوشیدن دیگران دقت کنید و هر چه در نظر تان نازیبا و نامناسب آمد بخاطر بسیارید و آن کار را شما تکرار نکنید.

(نسوین وردك)



شاگردان ممتاز

رژیم جمهوریت در کشور در یک موقف حساس قرار داریم

میدهد و افق را برای آینده وسعادت مردم افغانستان روشن و تابناک ساخته است قرار داریم .
وی افزود :
اکنونکه با بمیان آمدن رژیم جمهوریت در کشور در یک موقف حساس قرار داریم بهتر است که بابتی اعتنائی ها ، بی نظمی ها، قانون

شکنی ها و همه مسائلیکه با عث عقب ماندگی و پراگندگی امور میشود وداع گفته و هرکدام به نوبه خود در راه عمران و آبادی مملکت ودرراه تحقق دادن آرزو ها و امیال مثبت خود و برای تامین ، رفاه و آرامی مردم خود طوری گام بر داریم که ممد پلانها و پروژه های رژیم

جمهوری گردد .

محترمه پیغله صوفیه آموزگاریکی از متعلمات صنف دهم آن لیسه نیز مضمونی را به این مناسبت قرائت نمود و اینک قسمتی از آن :
... آری درین شب من و تو پدران و مادران ، خواهران و برادران ماهمه خواب بودیم تا سنگینی رنج روزیرا که پشت سر گذاشته بودیم برای آماده ساختن جاتکندن فردا از خود دور کنیم ، آری و این شب نبود سپیده که زندگی نو در ثانیه ثانیه این شب تاریک در آستن بود مردان سر بگف گرفته و جان بلب رسیده در این شب برد و سرحد نهائسی میانند یشمیدند « یا مرگ یا پیروزی » ولی هدفها و آرمانهای وطنپرستان در فرجام به پیروزی مسیر خودشی را میابد .



محمد یوسف اول نمره عمومی صنوف یازده لیسه حبیبیه

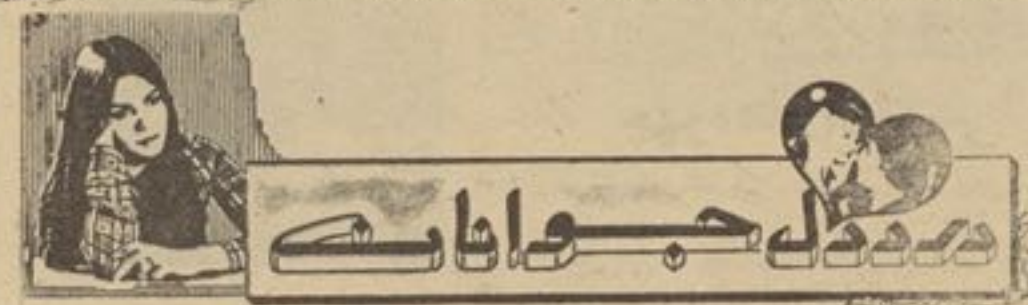


نورمحمد او ل نمره عمومی صنوف دوازده لیسه حبیبیه



در لیسه زرغونه رژیم جمهوریت تجلیل گردید

منور ونجیب هستند که البته در مختصر گرفتن مراسم نامزدی نقشی آنها برارنده تر بود. حالاکه میخواهم ساز و برگ مراسم عروسی را تهیه نمایم فامیل من به عنوان همان نامهای مزخرف پیشین که آرزو وارمان دارند میخواهند که بحساب خود پیش از صدها سیال و شریک در محفل عروسی ما شرکت نموده و محفل بزرگی از عیش و نشاط برای آنها برپا نمایم تا آنها بخورند بنوشند بروند ودر نتیجه منکه هیچ ندارم بار سنگین قرضی را متحمل شوم. و به اصطلاح دل خوش از آن باشم که عروسی کردم . خوب به هیچ وجه

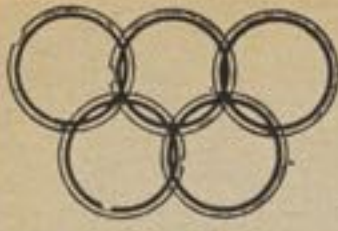


جوانی هستم که ۲۵ بهار زندگی را عقب گذاشتم و محصل صنف چهارم یکی از پوهنخی های پوهنتون کابل میباشم در سال سوم دوره فاکولته بود که با دختر مورد نظرم نامزد شدم ، مراسم نامزدی ما به اساس خواسته خود ما و شرایط عصر امروز بشکل خیلی مختصر وکم مصرف صورت پذیرفت . راستش را عرض کنم مسکن اصلی ام کابل نبوده و یکی از ولایات دور دست کشور مان میباشد. که به این حساب فعلا در لیلیه پوهنتون زندگی میکنم . نامزدم از جمله همصنفانم میباشد . و طوریکه قبلا تذکر دادم به اساس موافقه جانبین باهم نامزد شدیم . فامیل نامزدم که در مرکز زندگی میکنند و محل سکونت اصلی شان نیز کابل میباشد یک خانواده خیلی

بظام نوین

لیسه مذکور تمثیل گردید که باکف زدن های ممتد طرف پسند حاضرین قرار گرفت .
در پایان کنسرت دلچسپی از طرف گروه هنری سید نور محمد شاه مینه بر هیری آقای حکاک تقدیم و اجرا گردید کنسرت شامل ترانه های جمهوریت بود که بر هیری بناغلی عبدالباقی متعلم صنف ۱۲ آن لیسه ذریعه شاگردان اجرا شد .
محفل در حوالی ساعات ۲۰۵۰ بعد از ظهر با اجرا ای اتن های ملی توسط طلاب خارندوی و متعلمین خاتمه یافت .

بقیه از صفحه ۶۰



نامه یی دوستان

من يك تن از ورزشكاران لیسۀ های مرکز هستم كه از وضع بی سرو سامان ورزش در كشور مخصوصاً در معارف درد دلی دارم امیدوارم مجله محبوب ماژوندون آنرا بچاپ برسانند .

دروزرارت معارف ریاستی وجود دارد بنام ریاست تربیت بدنی كه سروصلب های در محافل سپورتی تولید واز آن یاد میگردد كه ششونده در همان لحظات شنیدن نام آن به فكر سپورت و سپورتیمین هافناده وانديشه های خوبی درباره سپورت در ذهن وی خلق میگردد یعنی فكر میکنمكه ریاستی میتواند كار های بس بزرگ و مهمی انجام دهد زیرا تشكیلات يك ریاست برای همه معلوم است كه بسیار وسیع بوده و كارهای خطیری را انجام میدهد . اما نمیدانیم كه ریاست تربیه بدنی با این نام پر آوازه خود چه گول را به آب انداخته است آیا كدام سپورتی در معارف وجود دارد كه بر آن افتخار کنیم و بگوئیم و بنویسیم سپورتیمین های آن تیم

تیم فوتبال (تاج)

دوشماره گذشته در روی جلد ژوندون عكس رنگه از این تیم به نشر رسیده بود كه اینك تفسیری در مورد تیم مذکور و

كه در اوایل امسال تا سپس شده دارای ۴۵ نفر عضو و سه تیم اول، دوم و كود كان میباشد.

این تیم كه نظر به علاقه چند تن از ورزشكاران تشكيل شده مصرف آن توسط اعضا یش تدارك میشود

گرچه چندان و قتی از تشكيل آن نمی گذرد و لی با آنها در مسابقات امسال كه در كلوب عسكری و هم

در مسابقه با تیم جوانان قند ها ر خوب درخشیدند چنانچه با جوانان قندهار بازی را مساویانه به پا یان رسانیدند.

قرار است در آینده نزدیک يك نفر مربی فوتبال از طرف تیم تاج به منظور

تربیت و بهتر ساختن تیم استخدام شود و هم ممكن است يك تورنمنت آزاد فوتبال از طرف این تیم برگزار گردد.

اعضای این تیم میگویند كه با وجود نبودن هیچ منبع پیشرفت سپورت معتقدیم با وجود آمدن رژیم جدید پیشرفت سپورت برای ما

میسر شود و ما روزی را انتظار داریم كه تحت پرچم جمهوریت قهرمانانی را داشته باشیم كه نام افغانستان را در ردیف اول جهان قرار دهند.

تیم تاج تشكيل فد را سیون وبر پا نمودن تورنمنت ها را مخصوصاً اگر بشکل ليك بر گزار شود یکی از راه های پیشرفت سپورت میداند.

شاعلی محمد احسان ورزشکاری است خندان و خوش صحبت آرزو دارد روزی با سعی و كوشش خود وسایر ورزشكاران مسابقات جهانی اشتراك نموده و نام افغانستان عزیز را در صدر همه كشور ها قرار بدهد.

شاعلی محمد احسان ورزشکاری است خندان و خوش صحبت آرزو دارد روزی با سعی و كوشش خود وسایر ورزشكاران مسابقات جهانی اشتراك نموده و نام افغانستان عزیز را در صدر همه كشور ها قرار بدهد.

شاعلی محمد احسان ورزشکاری است خندان و خوش صحبت آرزو دارد روزی با سعی و كوشش خود وسایر ورزشكاران مسابقات جهانی اشتراك نموده و نام افغانستان عزیز را در صدر همه كشور ها قرار بدهد.

شاعلی محمد احسان ورزشکاری است خندان و خوش صحبت آرزو دارد روزی با سعی و كوشش خود وسایر ورزشكاران مسابقات جهانی اشتراك نموده و نام افغانستان عزیز را در صدر همه كشور ها قرار بدهد.

با این تیم سپورتی بس شگفت انگیز بازی کرده و وسایل سپورتی مجهز در اختیار دارند و با اینکه كدام مال یا جائزه از طرف مقام مسؤول سپورتی قرار گرفته و به غیر از نام عملی از است .

خوب درین حال كه پاسخ های این سوالات و نظایر آن به صورت منفی و غیر قانع کننده ارائه میگردد سوالات دیگری هم درباره بودجه و مصرف این ریاست بر هر فرد علاقمند سپورت بوجود میاید كه آیا بودجه این ریاست در كدام راه به مصرف رسیده و چه چیزهای فر آورده های سپورتی تربیه بدنی را تشكيل میدهد .

نمیدانیم كه من در اشتباه هستم و یا حقیقت چنین است ؟

زیرا مباحث بسیار وقت بار و بحران سپورتی برای تشویق این گروه داده شده سپورت در نشان مادیده نمیشود یعنی از طرف ریاست محترم تربیه بدنی كدام توجه نگردیده و نخواسته اند كه سپورت انكشاف كند از همین

عدم توجه است كه تورنمنت ها تشكيل نگردیده است و اگر هم بعضاً بوجود میاید بسیار مضحك بوده و نتیجه از آن بصورت واقعی متصور نیست و فقط ظاهراً يك تیم میبرد و دیگری می بازد كه آنها در حصه سپورت های محدود و معمولی بوده و تورنمنت ها برای سپورت های دیگر وجود ندارد .

میدانها وسایل سپورتی تشویق سپورتیمین وجود نداشته به قهقرا میسر و د (مربی لایق در حصه سپورت بصورت درست آرزومندی درین مورد توجه جدی از طرف وزارت معارف میندول گردد .

«س» از گارتهامورین

چهره های ورزشی

شاعلی محمد احسان ورزشکاری است دوازدهم ویکی از ورزش بده تر یمن والیبالیست های لیسۀ استقلال است علاوه از والیبال به پهلوانی - و ژتسه



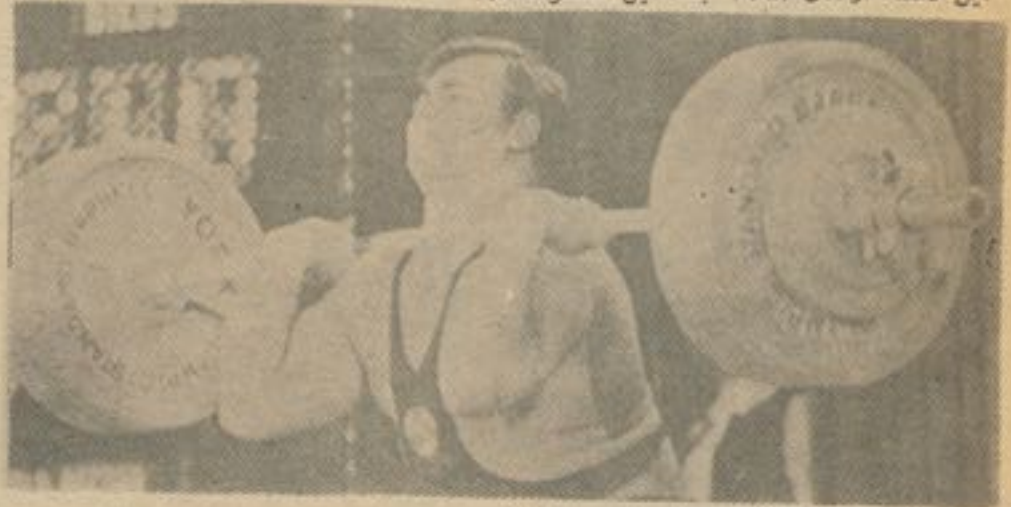
بررداری - شتاویتنك پانك نیز علاقه دارد از ژیمکی باسكتبالیست و عبید القدير والیبالیست مشهور پوهنتون خوش شش می آید.

یان تالتس

ستاره که صحنه را به جوانان سپرد

که در دسته ۱۱۰ کیلو داشت سر انجام اولین مدال طلای سنگین وزن جدید را در بازیهای المپیک میونخ در گردن آویخت پس از حذف حرکت (پرس) که در تخصص او بود و بیش از ۱۵ بار ریکارد های جهان را در دسته ۹۰-۱۱۰

یان تالتس محصل ۲۷ ساله ماسکو که اصلاً از ایستونیا است از وزنه برداران نادر بود که که در دسته ۱۱۰ کیلو داشت سر انجام اولین این دسته از سال ۱۹۶۸ به این طرف در



شکسته بود شانس او به شدت نزول کرد و سر انجام امتحانات پوهنتون او را اجباراً از دنیا ی وزنه برداری کنار زد - مخصوصاً ظهور ستاره جدید با بدن متناسب و سن کم بنام والسری پروشین که توانست به خوبی جای او را در تیم ملی شوروی پر کند و پیشبینی میشود که فراتر گذشته و ریکاردهای جدیدی در جهان وزنه برداری قایم نماید .

یان تالتس از زمره مردان آهنینی بود که پیشاپیش گول پیکران جهان قدم گذاشت و از خود چهره انسانی ساخت .

مسابقات جهانی درخشش عظیم داشت و توانست پس از صعود از دسته ۹۰ کیلو گرام به دسته ۱۱۰ کیلو گرام ۱۷ بار ریکارد های جهانی را

بشکند و از لحاظ ریکارد شکنی بعد از واسیلی الکتیف دوست هم تمرین خود قرار گیرد با وجودیکه یان تالتس از سال ۶۶ تا سال ۶۸ در دسته سنگین متوسط ریکارد شکن بزرگ نام داشت تعداد ریکاردهای او را میتوان بیش از ۳۰ ریکارد جهانی شمار کرد یان تالتس در

بازیهای المپیک ماسکو از ستاره فنلندی (کارلو کانا نیمی) شکست خورد و برنده مدال نقره شد . اما چهار سال بعد با فراز و نشیبی

تصحیح ضروری

خوانندگان محترم :

با وجودیکه وقت کامل از طرف تصحیح کنندگان مجله صورت میگردد باز هم يك سلسله اغلاط طباعت در مجله دیده میشود امید داریم معذرت ما را پذیرفته و این چند غلطی بی سابقه را كه در شماره گذشته ما موجود بود تصحیح نمائید .

۱- در صفحه ۳۶ ستون اول سطر سوم بجای ازانس از آكس در سطر ۲۲ لا یقطع لا یقطع (فزان) (فزان) در سطر هشتم بجای (مصرف) (مصرف) در سطر پنجم بجای خوانده شود .

۲- در ستون سوم سطر پنجم اعترافات به اعترافات و سطر ۲۲ را اینوات به را اینوات و در سطر ۲۵ قبل به قبل تصحیح شود .

۳- در ستون چهارم سطر ۱۹ نباید سه من می آید تصحیح گردد .

۴- در صفحه ۳۷ در صحابه با ورزشكاران لیسۀ رابعه بلخی در ستون اول سطر ۸ میباشد به بوده و چهارم سطر اخیر ستون اول بعد از سطر دوم ستون دوم خوانده شود .

۵- در ستون سوم سطر دهم قبل از سطر نهم خوانده شود .

۶- در بنیه به جواب دوستان در سطر ششم به همكاران ورزشكاران به همكاران ورزشكاران و در سطر دهم وجه احسن به وجه احسن تصحیح گردد .

اخبار ورزشی

تورنمنت فوتبال که به ابتکار کلب پامیر دایر شده به روز ۱۵ سنبله آغاز یافته که در آن ۱۸ تیم به شمول تیم منتخبه معارف اشتراک دارد این تورنمنت ۱۷ پرسوز دوام کرده و در اخیر برای قهرمان و تیم که جایزه درجه دوم میشود کپ داده میشود.

یک مقام پوهنتون کابل گفت که روز دوشنبه تورنمنت باسکیستبال در خسترون پوهنتون و معارف درجه نازیم پوهنتون آغاز می یابد .

اخبار ورزشی خارجی:

فوتبال
برنده فوتبال هندوچین در مسابقه جام جهانی که قرار است سال آینده در المان غربی دایر شود شرکت خواهد کرد.

اولین مسابقه تیم های استرالیا و کوریا شمالی در روز ۲۷ ماه اکتوبر در شهر سدن برگزار خواهد شد.

مسابقه برگشت فوتبال ارو پا قرار است در روز دهم سپتامبر در سو یسن بر گزار شود و اگر این دو تیم باز هم مساوی بمانند مسابقه سوم در تو کیو (جاپان) انجام خواهد شد.

در مسابقات انتخابی جام جهانی فوتبال اروپا تیم هالند توانست تیم آیسلند را هشت مقابل یک شکست بدهد. حسن زده می شود که بلاین بیروزی تیم هالند در جام جهانی راه خواهد یافت.

درین بازی ستاره های تیم هالند پوهان مکرو یوف شلایدر و پرو کتز هر کدام توانستند دوبار دروازه آیسلند را بکشایند. گول های هفتم و هشتم توسط نیز کتز و هاکن فن به امر رسید.

سدرگروه سوم اکنون تیم های بلژیک و هالند در چهار مسابقه هفت امتیاز بدست دده ماین دو باید هر یک جدا گانه با تیم لاروی دو برو شوند پس از بازی باناروی این دو تیم باهم مسابقه خواهند کرد .

در مسابقه دوستانه که در هلستکی بر گزار گردید تیم سویدن فنلند را دو در مقابل یک شکست داد گیسول های تیم سویدن توسط تورستنس ترسیون به امر رسیدو سوهان توانست تسباگول فنلند را به امر برساند.

فدراسیون جهانی فوتبال چهار نفر اسرائیلی را بخاطر بد رفتاری شان در مقابل ریفری از مسابقات جهانی که قرار است در سال ۱۹۷۴ در المان برگزار شود محروم کردند .

این چهار نفر عبارت اند از پیمو و طالیسی که مدت یکسال از اشتراک در مسابقات جهانی محروم شناخته شد . و اوریا و سواگر هم از شرکت در دو مسابقه محروم شدند علت اصلی این عمل ناشی از توهین چهار نفر مذکور بالای ریفری در مسابقه ماه اسیسی گذشته که بین اسرائیل و کوریا جنوبی بود و نتیجه یک مقابل صفر کوریا برنده شده بود میباشد.

شنا :

شین گولد قهرمان شنای استرلیا که در المپیک مونیخ سه مدال طلا بدست آورده بود تصمیم گرفته که از مسابقات طراز اول شنا کناره گیری کند دو شیزه شین گولد قهرمان ۱۶ ساله استرلیا به مقامات شنای کشورش اطلاع داده که نخبه بازی های مسالک مشترک الفناقع و نه در بازی های قهرمانی استرلیا اشتراک میکند.

ده تن ورزشکار از کلب پامیر

تشکیل فدراسیون هاوسیله خوبی برای پیشرفت سپورت محسوب میشود

کشور نیز بهترین سپورت مین ها داریم که اگر آنها تشویق جذب و رهنمایی شوند بهترین قهرمانان را به امید نهای بین المللی خواهیم فرستاد در مورد تبلیغات سپورت این دسته عقیده دارند که بهترین راه موسسات نشراتی است ولی بدبختانه تا امروز آنچه که باید شود نشده زیرا نه اخبار سپورتی داشتیم و نه نشرات سپورتی و حتی فلمهای مستنده نمایانگر برگذاری سپورت درجهان دیگر است و هزاران نفر بیستنده دارد و هم بهترین وسیله تشویق ورزش است بدبختانه تا امروز حتی به شکل پیش فلمی هم نمایش داده نشده است و حتی یک تعداد زیاد مردم تا به امروز بخاطر نبود نشرات و روشن نشدن مفکوره های آنها تیم های آزاد سپورتی را بنام تیم های بچه های کوچک یاد میکنند ایشان امید کرد تا از طریق نشرات ذهنیت همجو اشخاص تنویر گردد .

یکی از علل دیگر عقب ماندگی ورزش را نبودن متخصصین ورزش در رشته های اختصاصی آنها

ورزیده تریسازد با وجود آمدن تورنمنت های زیاد تیم ها مختلفه زیاد تر زحمت کشیده و با انتخاب ورزیده ترین اعضای هر تیم میشود که یک تیم ورزیده ملی را تشکیل دهد که بعد از تشکیل تیم مذکور و مشق و تمرین آنها میتوانیم به وجه احسن تیمی را در مقابل تیم های خارجی قرار دهیم که حداقل نام ما را به زمین نزنند . در سابق تیمی که بخارج اعزام میگردد روی ملحدظات مختلفه مثل روینی ها و شپرت های کاذب تشکیل میشد و آنها بدون تمرین در مقابل تیم های خارج قرار میگرفتند که نتایج شان اصلا قابل یادآوری نیست .

اعضای اشتراک کنندگان کلب پامیر درین مصاحبه چنان توقع بردند که ریاست المپیک که یگانه وسیله انسجام و همبستگی ورزشکاران

کلب پامیر که دارای ۱۵۰ عضو میباشد و برای اولین مرتبه در سال ۱۳۵۰ از طرف ریاست المپیک به رسمیت شناخته شده چند تن از اعضای آن به اداره ژوندون حاضر شده و گفتنی های داشتند که اینک خدمت دوستان تقدیم میدارم .

آنها گفتند (به رسمیت شناختن یک تیم از طرف ریاست المپیک) را ما تا امروز نفهمیده ایم که چه معنی دارد آیا آنها در روی کاغذ باید شناخته شویم یا حداقل کدام مساعدت یا تسهیلات و همکاری هم باید از طرف مقام که ما را به رسمیت شناخته باید ببینیم پس اگر نه کمک می شویم و نه رهنمایی حتی کدام میدان را هم به اختیار مانمیگذارند پس از شناختن نشناختن شان بهتر خواهد بود زیرا ما مشکلات داریم مثلا اگر روزی خواسته باشیم در محل که تمرین میکنم کدام مسابقه بر پا سازیم از دست پیاده گردا و طوفان و یخ آب فروش و غیره مردم که داخل میدان میشوند و اگر هم از کسی خواهش بفریم به جواب میگویند که میدان تنها شما نیست .

در مورد گذشته سپورت رفقای کلب پامیر چنین بیان کردند :



تیم اول فوتبال کلب پامیر با تریس شان

است حلقه سپورتی را متشکل از همه ورزشکاران تشکیل داده هم خود مساعدت های به ورزشکاران نماید و هم همکاری اشخاص متمول را جلب نماید تا تیم های مختلفه به تمرین های سپورتی ادامه بدهند و حتی در موقع زمستان وسایل وزمینه تمرین را برای سپورت مین ها مساعدت بسازد .

و اگر فدراسیون های ورزشی را که بهترین وسیله پیشرفت ورزش میباشد بوجود آورد خیلی بهتر خواهد شد تا یک یاد تیم از اعضای ورزیده تیم های آزاد تشکیل شده و در مقابل تیم های به اصطلاح رسمی قرار بگیرند بهترین راه پیشرفت را این دسته از ورزشکاران بودجه کافی مربی لایق و لوازم خوب سپورتی و همچنان غذای خوب برای ورزشکاران و تشویق از طریق نشرات مثل رادیو و غیره و همچنان اعطای مدال های میدانی آنها میگویند که مادر ولایات

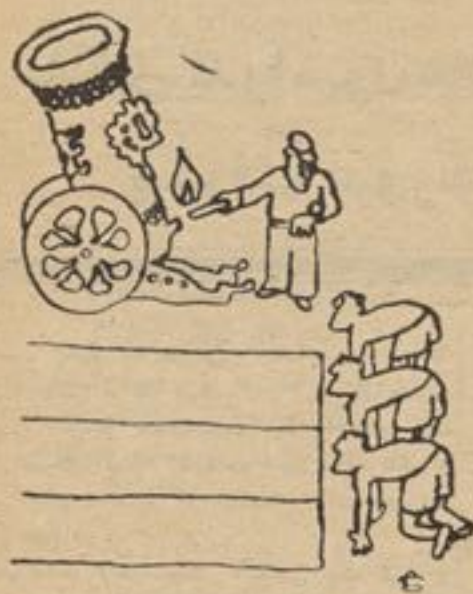
سپورت مانه تنها پیشرفت بلکه به عقب کشانیده شد زیرا ارگان های سپورتی به جای اینکه وظایف اصلی خود یعنی ورزش را تعقیب نماید به کارهای دیگری متوجه بودند و از آنها بجز از روز های که مفادمانی باز می آورد مثل روزهای رسم و گشت ورزشکاران معارف کدام روز دیگری نه فعالیتی از آنها دیده میشد و نه خودشانرا کسی میدید همان بود که چند سپورتی هم که داشتیم مثل بزکشی پهلوانی و غیره آنها رویه فنا گذاشت - غازی استدیوم که یگانه استدیوم شهر کابل و بهترین محل برای برگذاری مسابقات است محض به همان روزهای که رسم گذشت در آن صورت میگرفت . و اگر ورزشکاران مادر مقابل کدام تیم خارجی قرار میگرفت همان طوری که برای خارجی ها میدان استدیوم نا آشنا بود برای تیم های داخلی نیز عین موقف را داشت .

یکی از علل دیگر ضعف در کشور نبودن میدان های سپورتی عدم موجودیت سامان و وسایل مثل توپ ، لباس، بوت و غیره میباشد مثلا هیچ فابریکه نساجی تا امروز کدام تکه که به در ورزشکاران بخورد نباشد و یا هیچ فابریکه بوت تا امروز کدام جووه بوت سپورتی نساخته و آنها چند جووه بوت که از خارج میاید گاهی به پاهای جوورنمیاید و زمانی چنان قیمتی بخود میگردد که قدرت خریداران را اکثر ورزشکاران نمیدانند باشند همچنان دایر نشدن تورنمنت ها را نیز یک علت مهم و اساس رکود سپورت میدانند زیرا تا تورنمنت ها دایر نشود یک تیم نمیتواند تواقص خود را اصلاح نماید و خود را



بدون شرح

گلدانگاه



بدون شرح

بگو ... هر چه میخواهی سوال کن.

پس بگو چرا فیل دم دارد.
برای اینکه اگر در گیلاس افتاد از دمش گرفته او را خارج کنند.

آفرین و حالا بگو چرا آخر بایسکل سواری نمیکنند.

برای اینکه انگشت ندارد تا زنگک بزند.

مخترع

باسبان به مردی که ریش و موی فراوان داشت و معلوم میشد از دارالمجانین فرار کرده گفت:

شما چکاره هستید؟

بنده من مخترع هستم.

مخترع؟ آفرین ... ولی

بفرمائید که چه چیز را اختراع نموده اید؟

هیچ... تا حال چیزی را اختراع

نکرده ام ولی احساس میکنم که مخترع هستم و باید اختراعی بکنم

+++++



(بدون شرح)

مشاور

شخصی بدارا مشاوره مراجعه کرده مشاور قبل از همه چیز برایش گفت: آیا میدانی که اجرت مشاوره من صد الفانی است؟
جواب داد:
بلی میدانم.

و میدانی که فقط در مقابل صد الفانی شما دو سوال کرده میتوانید و بس.

او پرسید:
ولی جناب مشاور آیا این مبلغ در مقابل دو سوال ناچیز نیست.

مشاور جواب داد:
ممکن است اینطور باشد ولی لطفاً سوال دوم خود بگوئید و پول ام را بپردازید.

فانتیزی وطنی

به قلم: خودم

قلب

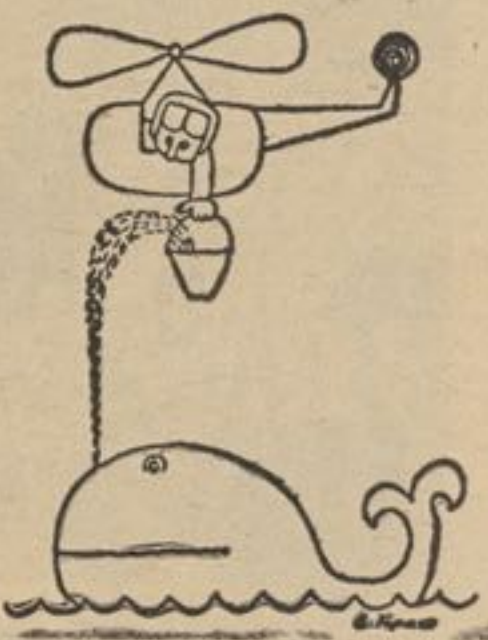
تعریف میکرد زیرا بعد از مرگ پدر او یکانه وارث مال و جایداد پدر بود چون در راه بدست آور دن آن زحمت نکشیده بود اهمیت آنرا نمی دانست و از همین وقت بود که رفقا به جان او بلا گشته هر کدام قلب او را تعریف می کردند و او هم که حقیقتاً آدم خوش باور و بی تجربه بود سخنان رفقا را قبول میکرد رفقا در حضور او بیک دیگر میگفتند به جز از بدرالدین جان کدام کسی

بدرالدین بچه فخر الدین نواسه نورالدین چه آدمیست؟ چه قلب بی آلاشی دارد. مثلش که او را نشناختید. بابا بدر الدین که در کورچه ملنک شان همراهِ بچه لالا مرزا کاغذ پران بازی می کرد و نعیم بچه حاجی صاحب سر کاغذ پران های شان چیلک می انداخت ...

بخیال من هنوز هم او را نشناختید. یک بچه کلوله قد پنجه، روی گرد و چار شانه که یک جفت پروت هم دارد ... یگان وقت سر لیج و بعضی اوقات کلاه هم بسر میکنند ... هنوز هم او را نشناختید؟

... اگر هنوز هم او را نشناخته باشید من مجبور خواهم شد تا از گوشش گرفته او را نزد شما بیاورم اگر نی آوردن او چه لازم است، من در اصل تعریف او را خو نمی کردم تعریف دل او را می کردم .. چه دل کلانی دارد و چه آدم خوش قلبی است اصلاً دل شیر را در سینه اش گذاشته اند. هر کس دل او را به همین قسم

اینقدر دل داره و اونیز بطرف سینه خود دیده احساس می کرد که دل در سینه اش می طپد خیال میکرد که در سینه دیگران اصلاً دل نیست و یا اگر هست برای کدام کار دیگر است و از همین سبب تا اندازه به حال ایشان تاسف میکرد، به تدریج داشتن دل کلان دراو اثر کرد و روز به روز یک مقدار دارائی خود را از دست می داد. و رفقا یش نیز چون نقطه ضعف او را یافته بودند تا حد آخر استفاده می کردند و چه تعریف ها از قلب خوب و دل کلان او که



(بدون شرح)



حقه بازی در بکس

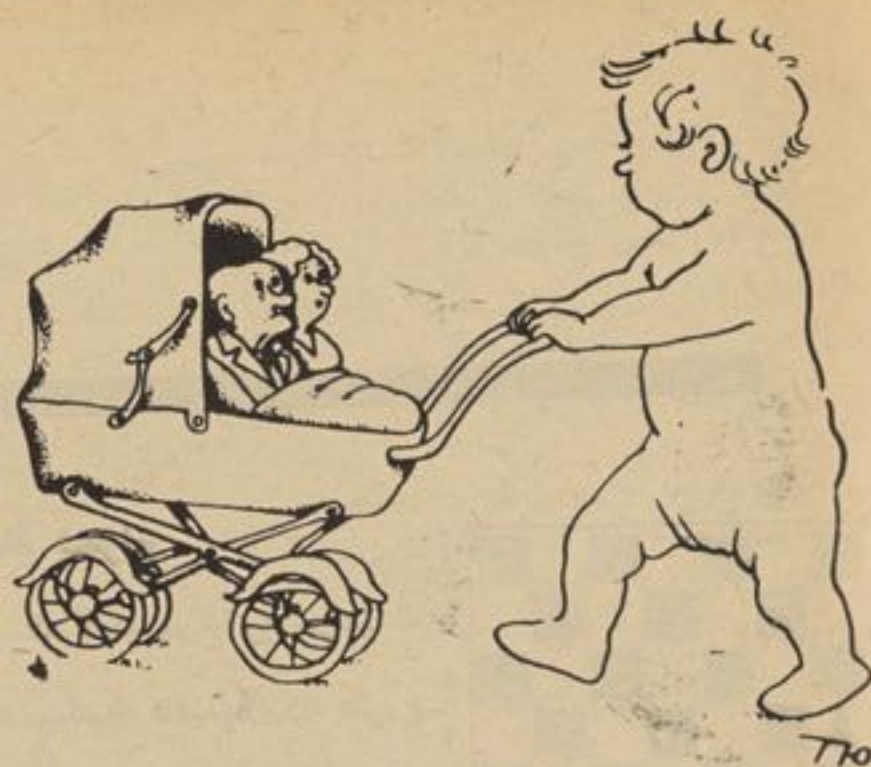
جواب درست (!!!)

شخص ادعا میکرد که میتواند به هر سوالی جواب بدهد. شخصی از روی شوخی گفت:
من دو سوال دارم اگر توانستی جواب بدهی تصدیق میکنم آدم فهیمه هستی.

آرزو

یک پسر بعد از ختم امتحان در اطراف خانه خود میگشت و بیوسته و مکرر میگفت: خدا کند که لندن پایتخت فرانسه شود، خدا کند که لندن پایتخت فرانسه شود. مادر- بچیم این چه کم است که میگوئی. پسر- مادر دعاگو که همینطور شود. مادر - چرا؟ پسر - بظانریکه من در ورق امتحان خود نوشتم که لندن پایتخت فرانسه است.

احمد کوچک گریه کنان پیش مادر خود رفت - مادرش علت گریه او را پرسیده گفت :
 - چرا گریه میکنی جان مادر ؟
 احمد گفت :
 - پدرم میخ می کوید چکش به انگشتش خورد .
 مادرش خندیده گفت :
 - بچیم ای امساله خنده داره گریه خو نداره .
 احمد گفت :
 - بلی مادر ... من هم خنده کردم ولی پدرم عصبانی شده مرا همراه سیلی زد .



فرستنده : نجیبه لطیف

بنا غلی محترم ن - حکیم
 فا تئیزی ارسالی شما را خواندیم متأسفانه از بسیاری جهات قابل نشر نبود ، فا تئیزی هایی را که درین صفحه نشر میشود بدقت بخوانید تا با روش فا تئیزی های ژوندون آشنا شوید - انتظار همکاری های شما را داریم .

(بدون شرح)

توضیح : کسانی که برای این صفحه فانتیزی خارجی ترجمه می کنند در صورتیکه فانتیزی های مذکور موافق با پالیسی مجله باشد، به نشر میرسد ، امید است همکاری صمیمانه خود را درین قسمت با ما آغاز نمایند .

بخوب

نمی کردند . تا اینکه روزی تمام دارائی خود را از دست داد و هیچ پولی برای او باقی نماند، رفقاییش که از این وضع غافل نبودند هر کدام بگوشه خزیدند و او را در میدان ناهموار زندگی بادل کلانش تنها گذاشتند درینوقت هیچ رفیقی نداشت هیچ کس نبود که از دل او تعریف کند . خودش نیز بتدریج احساس کرد که قلبش روزیروز کوچکتر میشود به هر دری که رفت نا امید شد رفقا که تا چند روز پیش تعریف قلب او را می کردند از او رو گردانیدند بعضی شان خود را به نا شناسی می زدند . درین وقت بود که کا کا گلبدین که از رفقای صمیمی پدرش بود به سر وقت او رسید . او برایش گفت که او حقیقتاً قلب خوب دارد ولی رفقاییش قلب خوب ندارند و همین موضوع باعث شد تا او را آوازه و در بدر کنند . کا کا گلبدین در ابتدا برایش نصیحت نموده بود ولی در آنوقت او به سخنان کا کا خوانده اش گوش نداده

بود . پدرش قبل از مرگ هم درین باره فکر کرده بود که او روزی شاید تمام پول و ثروت را از دست بدهد از همین سبب یک مقدار زیا د پول و ثروت خود را به کا کا گلبدین تسلیم کرده بود تا بعد از گرفتن عبرت دو باره به او مسترد نماید و کا کا گلبدین که مرد نجیب و امانت داری بود فکر کرد که اگر باز هم پول ها را به اختیار او بگذارد شاید چند روز بعد به عین صورت آنها از دست بدهد . از همین سبب برای مدتی او را به شاگردی خود قبول کرد . او دکان پیزار دوزی داشت بدرالدین از صبح تا شام در دکان کا کا خوانده اش کار میکرد و مزد کم می گرفت و از آن غذای کمی تهیه کرده می خورد . این پلان را کا کا خوانده اش برای او طرح کرده بود تا مشکلات روزگار را بداند و در آینده به آن ساختن بتواند . اگر شکایت می کرد که پول کم برای او میدهد او را به اخراج کردن تهدید میکرد . او مجبور بود

از همان پول کم پس انداز کرده و برای خود لباس تهیه کند زیرا از آن همه لباس های قشنگ او هیچ کدام باقی نمانده بود .
 بدرالدین بتدریج در یاد گرفتن پیزار دوزی پیشرفت میکرد و کا کا خوانده اش نیز معاش او را یک اندازه زیاد ساخته بود . او پول هایش را دقیق پس انداز می کرد و ذریعه آن لباس نو برای خود می خرید ، و فامیل کا کا کایش در حصه دو ختن آن برایش کمک می کردند . بعد از چند سال که بدرالدین جوان ، مرد قوی و کارگری شده بود و کا کا خوانده اش بکلی از طرف او مطمئن شده بود او را بخانه خود دعوت کرده پرسید : پسرم از مزدی که میگیری چند پس انداز کرده ای ؟ ... مقصدم اینست که باید برایت زن بگیریم . او پول هایی را که پس انداز کرده بود پیشروی کا کا خوانده اش گذاشت و کا کا خوانده اش هم او را به دامادی خود قبول کرد و تمام ثروت پدرش را که بطور امانت نزد خود داشت می کرد .

(پایان)

جواب سوالات

شماره ۱۴ :

- ۱- پاسخ این شخص کیست؟ لئونارد دو دا وینچی
- ۲- پاسخ کدام شهرها : لندن و روم .
- ۳- پاسخ این عکس چیست: گوش

شماره ۱۵ :

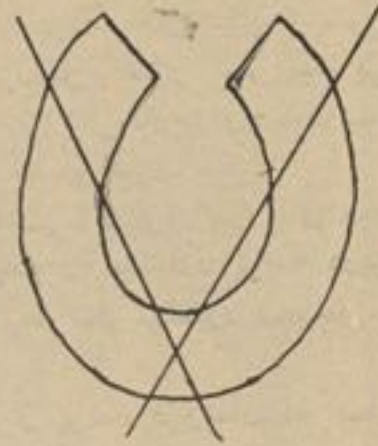
- ۱- پاسخ کدام شهر : نیویارک
- ۲- پاسخ این عکس چیست: شیشه شکسته

شماره ۱۶ :

- ۱- پاسخ و قعه تاریخی: ناپلیون در مصر .
- ۲- پاسخ این نا بغه کیست: ادیسون .
- ۳- پاسخ معما :

شماره ۱۷ :

- ۱- پاسخ این عکس چیست: عکس کسوف
- ۲- کدام شهرها : نیویارک و مسکو
- ۳- پاسخ هوش آزمایی : شماره دو



- ۴- پاسخ بادو خط مستقیم : شماره ۱۷ - ۱۸

- ۱- پاسخ این دونفر کیستند :
- مار کوپو لو و کریستف کو لو مبا .

- ۲- پاسخ مسابقه دقت : ردیف دوم گودی شماره پنج از طرف راست .

هنر پدیده شناسی



در عکس چهار چهره از هنرپیشگان معروف سینمای غرب بنظر شما می‌رسد، برای شرکت در قرعه‌کشی جوایز این شماره کافی است که نام سه نفر از آنها را با نام یک فیلم از هر کدام برای ما بنویسید .

حل کنندگان

کسانیکه به سوالات شما ره ۱۴، ۱۵، ۱۶ و ۱۷، ۱۸ پاسخ صحیح داده اند عبارتند از :

عبدالعظیم غفوریان ، محمد محبوب محصل تعلیم و تربیه ، سید اسحق آصفی ، محمد نذیر صدیقی فریبا اسد پور ، سرپر احمد مسرور امیرا لدین سعید یان ، فیض محمد سکندر پور ، لطف الله امانی ، محمد اکرم نا ضری رحیمه مر جان ، محمد اکرم نا ظری ، جمال لدین باغبان فاطمه نظری ، صالح محمد حریق ، عبدالله ، خیر محمد مر جان ، خا لقداد محصل طب ننگرهار گلا لی زوف ، معصومه نصرت ، کریم الله شهاب ، سید خلیل الرحمن مہجور ، سلما سلیمی ، فرید احمد محبوب ، نصرالله مبصر ، عبدالله وواله ، فریده ابراهیمی ، حسین صمیمی ، رویا طلوع ، عبدالمجید مہاجر ، اسدالله مظفری ، قدرت الله خلیلی ، مسعود رسول زاده ، محمد رضا حیدری محمد ابراهیم نوری ، محمد جواد فرهاد ، عبدالحمید برزگر گل زمان فریاد ، شہلا محزون ، مریمها شمیار ، محمد هما یون آصفی عبدالرب ازیکه توت ، محمد ظا ہر شبرنگ ، محمد علی ، نا صرنوایی غلام یحیی احمد ، حسین علی آرین ، سیمین باقیوال ، یاسین نا یاس ، یحیی از وزارت معادن و صنایع ، عبدالحکیم از لیلیہ پو ہنتون ، میر محمد حسن آموزگار ، محمد عیسی امینی ، فرزانه صدیقی ، عبدالحسین صبری ، عنایتا لله فیروزان ، عبدالروف از چہل ستون ، نذیر احمد اکرمی ، عبدالحامد امیر زاده ، ارباب پسر لی ، ببرک تنہا ، محمد امین صابری ، حبیب الرحمن حاجتی ، سید ابو طالب ، غلام سخی عطایی سید امیر حمزہ منیر ، احمد خالد ازلیسہ نجات ، پشتون از مکرویان ، قوار قرعہ بنا علی جمال لدین باغبان و احمد خالد و بیقلہ پشتون ہر کدام برندہ یک یک سیت جراب اسپ نشان و بیقلہ شہلا محزون بنا علی نصرالله مبصر و بنا علی محمد اکرم ناظری ہر کدام برندہ پنج پنج جورہ بوت پلاستیکی وطن شدند ، ایشان خوا ہشمندیم تا جوایز خود را از دفتر مجلہ ژوندون دریا فست نما یند .



HORSE BRAND SOCKS.

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوتہای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید

با پوشیدن جواربهای زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویت صنایع ملی خود هم میشوید.

برای کسانی که مایل به حل نمودن هنر پدیده شناسی ، قطعاتی از همین شماره و جدول میشوند بکم قرعه یک سیت جراب اسپ نشان جایزه داده

لابراتوار در فضا

ایستگاه مداري «سالیوت» يك ایستگاه دارای قشر های زیاد بود، آیا این ایستگاهها چطور برای سیو تنیک ها مخصوص شده می تواند؟

پلان های استفاده ایستگاه های طو یسل المندت مداری رابه نسبتی باین نام یاد می کنند که آنها ایستگاههای دارای قشر زیاد هستند. تنها به خصوصیت معین آن هستند شده نمیتواند.

ایستگاه برای مطالعه منابع زمین مطالعه اتمو سفیر ها در مدار پائین انجام پذیر است اما برای مطالعه آفتاب که از طریق استر ونومی و رادیو استرونومی اجرا می گردد از فاصله های ده ها و حتی صدها هزار کیلو متر امکان پذیر است.

برای مطالعه علمی مهتاب ها به عقیده من ایستگاه هایی در نزدیک مدار مهتاب خواهد بسود.

آنها وظیفه ترانسپلین برای خارج شدن و نشستن آزمایشی در مهتاب خواهند داشت. اینطور يك حمله ناگهانی امکان دارد در کشتی های مخصوص مهتابی که آنها بسا ایستگاه وصل می سازد بوجود بیاید.

به عقیده شما از کدام طریق می توان بسوی انکشافات آینده ساختمان ایستگاه های مدار روان شویم؟

مر حله ابتدائی در تشریح فضا از طریق ایستگاه های مداري همین ایستگاه سالیوت است که در بهار سال ۱۹۷۱ بسوی مدار فرستاده شده و نیز سکایلاب امریکا سی ماهه در بهار سال ۱۹۷۳ پرتاب گردیده میباشد. اینها بحیث نمایندگان نسبتاً کوچک فرستاده شده و مدت توقف آنها در مدار بسیار یکمیل بوده و اساس طرح آنها روی تجربه ساختمان کشتی های فضائی مهتاب و مدار ایستگاه هایی اند که با ۲ تا ۱۲ نفر عمده به فضا است.

طور مقدماتی ایستگاه های همانند آن در مدار میتوان گفت که قدرت و انرژی یک راکت فرستنده کفایت میکند و بر حسب تصادف ایستگاه ممکن در مدار از ۳-۲ بلاک تشکیل گردد. در ایستگاه بمنظور لنکرانه ازی در محلی که باید اتصال صورت بگیرد نیز مقدمات آن پیش بینی گردیده که در خود ایستگاه وجود دارد و سپس عمده هارا بزمن رجعت دهد.

انکشاف بعدی بطور یقین با هماس جمع آوری در عرشه ایستگاه خواهد بود که برای ۲۰ نفر در مدت ده سال پیش بینی گردیده. ما این کار متعلق به آینده دور خواهد شد و بالاخره مرحله دوم که امکان دارد خود این ساختمان بحیث يك قرارگاه دارای قشرهای متعدد و زیاد گنجانده بشود و پنجاه تا یکصد بیست نفر عملده را خواهد داشت.

آیا ساختن ایستگاه های تماماً اتوماتیکی امکان پذیر است؟

بلی این امکانت وجود دارد. این یکنوع ایستگاه بکلی مخصوص خواهد بسود این ایستگاه ها بدون پیلوت بکار خویش ادامه داده وظایف خویش را انجام خواهند نمود.

در این نوع ایستگاه ها وظایف تر میس دستگاه بررسی آلات تحقیقاتی، تیدیل کردن یکنیت ها و قلم های عکاسی جمع آوری اطلاعات مختلف را خود دستگاه انجام خواهد داد.

درباره طرح ایستگاه های مداري مخصوصیت های انتقال آنها در فضاء امروز چه گفته می توانید؟

کار های طرح و ساختمانی ایستگاه های مداري دارای تیب های مختلف در سالیوت اخیر خیلی فعالانه پیش می رود که در جمله آن چندین نوع از تیب های ساخت کببئی امریکائی نیز بود.

این ایستگاه يك قرارگاه بزرگی است که با صدها تن برای پنجاه تا یکصد خلبان در نظر گرفته شده. در ایستگاه ها ثقلت و قدرت بطور مصنوعی پلانگاری گردیده. اما برای تغذیه الکترو انرژی يك دستگاه انرژی هستوی در نظر گرفته شده.

سوال اساسی در ساختن ایستگاه های بزرگ انتخاب بهترین وساعده ترین فورمو میتوهای مونتاژ در مدار میباشد. متخصصین فن باین نظر هستند که ایستگاه کببئی بحیث يك قرارگاه از یکتعداد بلاک های همانند دارای اندازه های مختلف خواهد بود.

ساختن ایستگاه های بزرگ میتود مونتاژ های ثمر بخش را در کببئی ایجاب میکند که دارای خصوصیت های انتخاب جای برای لنکر انداختن و اتصال باشد. با این نظریه جمع آوری بلاک های ایستگاه با کمک کشتی های مخصوص که آنها را به پیش می راند خالی از دلجسی نخواهد بود. افزای اتوماتیکی که کمک آن بلاک ها جستجو شده و بعداً ترا بادیگر بلاک ها اتصال می دهد تنها همین دستگاه پیش راندن خواهد بود. خود بلاک يك آله خیلی ساده بوده و ارزش آن خیلی پایین است. کشتی پیش راندن ممکن است تماماً دارای سیستم اتوماتیکی بسود و دارای قدرت اداره و رهتائی از مسافه دور یعنی از زمین یا از عرشه ایستگاه مدار باشد که وظیفه جمع آوری را بدون موجودیت اشخاص کرده بتواند. و امکان دارد این سیستم پیش راندن دستی هم باشد.

از توضیحات شما معلوم می شود که یکی از مهمترین وظایف ترانسپورت تیشن کشتی های کببئی فعالیت مکرر آن بوده باشد. آیا چطور این پرابلم حل خواهد شد.

تمام متخصصین کببئی نوردی عقیده دارند که بدون شک کشتی ترانسپورتی که در نزدیک زمین یا نزدیک مدار مهتاب یا در قرارگاه ایستگاه عملده و بار، پرز های ایستگاه را کت ها برای پرواز های بین السیارات و تنظیم پرواز ها بصورت مکرر مانند طیارات بوده و این نوع کشتی هادر آینده خیلی ضروری خواهد بسود.

علاقتمندی به کشتی های ترانسپورت کببئی نه تنها اساسی تخنیکي آن میباشد بلکه اساسات اقتصادی آن نیز زیدند است. بایک پیشگویی می توان گفت که با وجود آمدن این نوع کشتی ها قیمت انتقال يك کیلو گرام اموال عقیده خیلی پائین می آید. با اساس نشریه های خارجی متخصصین دانسا پیشنهاد می کنند که این قیمت به ۱۵۰۰ تا ۱۳۳۰ دلار خواهد بود. و از مصرف فعلی در حدود دو صدو بیست دلار کمتر خواهد شد.

علاوه بر آن ترانسپورت با کشتی کببئی محفوظ و بی خطر خواهد بود. آزمایشات تخمینی يك نقشه نسبتی کشتی ترانسپورتی را نشان داد که عبارت خواهد بود از دو مرحله راندن (ممكن است از طیاره که متفرق می سازد استفاده گردود یا اینکه راکت مخصوص باشد) و سیستم مدار یا عمده آن در عرشه باشد.

مترقی ساختن از مدار تو مسالانیکه در وبال هاتعبیه شده بصورت خواهد گرفت، که به صورت يك مانوره در کببئی و در بیسن اتموسفیر اجرا میشود. پرواز به صورت

۲۵ هزار پرنده در یک پسگوچه

فروشی درین محل وجود دارد که در دکان يك پرنده فروشی نشسته ام در هر دکان از صد تا هزار هاپرنده که جوان شیک پوشی می آید و در باره سالانه نگهداری شده و بفروشی می (کبوتری) با دکاندار گرم گفتگو می شود از ظاهر این جوان معلوم می رسد.

بقول همین عده مجموع پرنده های این کوچه در حدود ۲۵ هزار می را در باره (کبوتر) می پرسم و او میگوید:

مشتریان این دکانها زیاد است و کبوتر مانند گل است... منتها روش آنها خوب، بهترین پرنده کمی از گل بهتر... زیرا این پرنده بی که در اینجا خرید و فروش می شود (قناری) که آن را (کنسری) میگویند، میباشند این پرنده ای کوچک و زیبا که برنگ های سبز و سرخ است در داخل کشور کمتر پیدا می شود و آنرا از خارج آورده درین دکان ها نسل گیری میکنند.

در قفس (کنسری) کدو های میان تپی کوچک را میگذارد پرنده در بین این کدوها تخم میگذارد و چوچه می دهد.

یکی از پرنده فروشان در باره پر دازند (کنسری) میگوید.

بعضی پرندهگان مانند گنجشک، پرنده ای ماده در هر بار از ۴ تا ۶ تخم میگذارد، ولی تربیه و نگهداری آن خیلی مشکل است. (چگونه) مرغ دیگری است که جسم کوچک سرخ رنگی داشته و از گنجشک های معمولی به مراتب خورد تر است، این پرنده را ازلاهور بکابل می آورند، (چگونه) صدای مخصوصی دارد که همیشه می خواند به همین ترتیب طوطی آدم چهره نیز از خارج به کابل آورده میشود.

پرندهگان دیگری که در کوچه (گاه فروشی) خرید و فروش زیاد تری دارد و از کوهستان و دامنه های پغمان می آورند، عبارت از شیر گنجشک، جوك، زرد چه، بلبل هزار داستان، بلبل سنگ شکن عندلیب و غیره میباشد.

قیمت پرنده ها در اینجا از دو افغانی تا چهار هزار افغانی میرسد. و شنیدن چلچله آن ها...

داخل شدن بدار بان مواجه می گردد. پرایلم پرواز و پائین شدن که در اثنای آن چرخ ها اضافه از یکصد مرتبه فسال و خاموش میشود نیز مهم است. تثبیت اندازه گیری دستگاه فرماید می و تمامی زندگی و غیره مسایلی است که خیلی اهمیت دارد.

درین منظر کشتی های کببئی در عین حال مسایل ترانسپورتی دستگاه های هستوی کار خواهد کرد.

بوجود آمدن کشتی های ترانسپورت کببئی نه تنها تاثیر تحول پذیری در روش ساختن منظره زیاد دارد، بلکه در توضیح مسایل بین السیاراتی نیز نقش مهم دارد.

عمودی خواهد بود و فرود آمدن آن مانند طیارات در میدان های هوایی بصورت افقی انجام خواهد شد.

در کشتی ها جای زیاد برای گنجا یش مقدار زیاد مواد قابل حمل و نقل و استفاده طولانی در نظر گرفته شده و نظر به ارقا می که دانشمندان امریکائی داده اند تا مدت ۱۰ سال در اضافه از یکصد پرواز مقدار بودیکه حمل و نقل می نماید در حدود سه صد تن خواهد بود.

ساختن کشتی کببئی يك عالم پرابلم هارا بوجود آورده که یکی از مهمترین این پرابلم ها که مشکل است بحل آن موفق شده موضوع دفاع از حرارت است که در وقت

ژوندون

سردی بانقلاب بقیه

اگر من پولدار شده تصمیسم میداشتم به کاری اقدام کنم مسلما راه بهتری را برای خوشگزرانی انتخاب میکردم تا اینکه وقتم را با يك يو كسر ناکام بگذرانم.

موجی از خشم در رسیمای خوش ترکیب لولا پدید آمد و نگاهي که بقیافه الك انداخت تاثیرش کمتر از آن گاز زهر الود نبود که يك شب تمام علیه آن مجادله بعمل آمد.

الك پیر حمانه اظهار داشت. (فکر میکنم بهتر است در اطراف يك حلقه معین و شناخته شده زنان در دفتر سکا تلند یا رد به تحقیقات پردازم من میدانم روی چه منظوری شما این بازی را شروع کرده اید طبعاً پول شما را بطرف خود کشانیده است. آنچه را که برای درکش دلچسپی دارم اینست که این پول ها از کجا شده؟

لولا با لحن نفرت انگیزی جواب داد .. این تنها موضوعی نخواهد بود که برای فهمیدن آن تلاش خواهید کرد (لولا این حرفها را زده به عصبانیت وارد اپارتمان شد الك خموشانه در جاییکه لولا ترکش کرد، ایستاده مانده قیافه ای مالیخولیایی بخود گرفت در چهره اش هیچ حالت خاصی مشاهده نمیشد پنج دقیقه تمام همانطور خاموش سر جایش باقی ماند.

سپس آرام به طرف لیلیه روان شد او در قسمت علیای يك مزرعه تنباکو زندگی میکرد ویکانه سکنه آن عمارت بشمار میرفت.

وقتی از خیابان این گری عبور کرد بر حسب تصادف محض به کلکین های اتاقش بالا دید و احساس نمود که تمام پنجره ها بصورت حیرت آوری بسته بودند. اما يك حقیقت تعجب آوردگر را نیز کشف کرد.

به روی تمام شیشه ها ماده زرد رنگی زده بودند. الك به سر تا به آخر خیابان آرام نظر انداخت در همان نزدیکی يك قسمت سرک زیر ترمیم بود. محافظ شب رادرگنار آتشی که خود افروخته بود خواب برده بود او نه تنها نزدیک شدن الك را متوجه نشد، بلکه از حرکات غیر عادی الك هم بی خبر مساند.

دانیال دیفو نویسنده بزرگ

را جمع نموده و آن را در کتابش هنر مندانه ترسیم نمود.

او تصویر روشنی از مرگ های وحشت انگیز، آسیاب های ویران شده، درخت های از ریشه برآمده و خیرآب های باخانه های بخاک برابر شده در کتابش پیش چشم خواننده می کشد.

حتی در هنگامیکه دیفو در زندان بسر میبرد شب ها به قوله های وحشت آور بادو توفان گوش فرا می داد و روز آن را در کتابش برای ایجاد فضای گیرنده می نوشت.

نموده و در بسیاری موارد مستقل از هردو حزب فعالیت می کرد او انسان با پرنسیپ بوده و همیشه وفا دار به نظر های درست خودش بود.

او ناظر صحنه های موبراندام راست کن صلیب های آویزان بر دروازه ها مویه های که فریاد (مردگان ما را پیش میدهید) و خاموش مرگباری که همه جا سایه افکنده بود می شد و آن ها را در آثارش هنر مندانه ترسیم می نمود و به این ترتیب او مقام بزرگترین نویسنده عصر را به دست آورد.



درچای خانه های دور افتاده دیفو به کثرت زندگی مردم راه می یافت

بعد تر، او از این تکنیک درجریده (سال توفانی) استفاده نمود اینبار او با نگاه موشکافانه اش و با قلم سحرآمیزش خاموشی مرگباری را تصویر می کند که بعد از توفان در سرا سر لندن سایه افکنده بود او برای هردو حزب توری وویک کار

معاون کمیسر پولیس در يك توده سنگ به جستجو پرداخته سه پارچه سنگ تراش شده را از میان آنها برداشت دو باره بطرف عمارت برگشت در وسط سرک ایستاده سنگها را یکی بدنبال دیگری به سوی کلکین ها پرتاب کرد. شیشه ها در هم ریخت و کلکین ها شکست. او منتظر ماند ابر های زرد رنگ و زهر الودی را دید که از مجرای شیشه های شکسته به بیرون فوران کرد. الك با خود گفت این کار دگرگن کننده میشود. سپس به طرف اولیسن مرکز مجادله علیه حریق روان شد.

«باقیدار»

دراز دندان را به صبح می آورد جنایت سوال ساده خیر و یا شر نبوده وناضی از فقر و زندگی فلاکتبار آدمیان است که در شرایط بد و نامطلوب بسر می برند پس جنایت يك پدیده مجرد و انتزاعی نیست.

از آنجاییکه او مرد خراچ و دست و دل باز بود بسیاری مواقع از ترس قرضس داران خود را پنهان می کرد دوسفر بسار مخفی در تمام شهر های بریتانیه نمود تا در ژرفنای حوادث زندگی مردم راه باید ره آورد این سفر کتابی بود بنام (سفری در بریتانیه) و این کتاب تصویر طنز آمیز زندگی مردم انگلستان را در قرن هژدهم میدهد.

تصویری را که دیفو از روستاها می دهد نسبت به امروز فرق دارد ربه داران و لثس هنوز گله های ربه را بطرف بازار های لندن بحرکت در آورده و راه های طولانی را زیر پای می گذارند.

از قهوه خانه های زیبا تا چای خانه قدیمی در دهکده ها و با موشکا فی همه چیز را بررسی نموده و برای نسل های بعدی اشن بمیراث گذارد.

مردیکه زندگی خود را

ها آغاز یافت پالیسی در فضای آرام بسر میبرد.

وقتیکه هارنی سوم مردی که خواهان خاموش نمودن شعله ها عقیده پروتستان بود به تخت نشست به پالیسی اجازه داد تا به کارش ادامه دهد.

برای يك مرد عاقل در آن زمان بهتر بود که در پشت پرده خود را نگه دارد ولی پالیسی توجه زیاد مردم را طی سخنرانی هایش در مورد تاریخ طبیعی جلب نمود.

زندان.

کوره کوزه پزی جوانی او را به پیری کشاند اکنون با وجودیکه او هفتاد و پنج ساله شده بود دست از کار نکشید ناگهان هارنی سوم دستور داد فشار بیشتری بر پروتستان ها وارد سازد به همین دلیل پالیسی در زندان پاستیل انداخته شد هارنی به او موقع داد تا با توبه از مذهبش میتواند آزاد شود ولی پالیسی از عقیده اش برنگشت بعد از محکمه کوتاهی محکوم به مرگ شد.

به این ترتیب تعصب خشک مغز عده ای روح کاوشگر يك انسان را در چارچوب تنگ زندان در بند نمود اکنون بخش زیاد آثار پالیسی در موزیم لوور پاریس موزیم ویکتوریا موزیم انگلیس در لندن حفظ میشود.

احتیاط احتیاط . . .

تزریق « پتاس پر منگنات » در مالت در پسا جا ها دیده شده و همچنان برای اینکه بعضی متقلبین لیمو را پر آب نشان دهند ، آب را بوسیله پیچکاری بداخل لیمو تزریق کرده اند که هر خریدار عادی مشکل است بتواند ازین تقلب آگاهی یابد . البته نباید این مفکوره در نزد شما بوجود آید که در همه چیز تقلب می شود و باید هر چه را می خریم ، بالای آن مشکوک شویم اینطور نیست ، اما به هر صورت تقلب هست و چه بهتر که با کمی توجه بکوشیم تا تقلب کاران و نیرنگ بازان شناخته شده و بساط آن ها کساد گردد . . .



ممکن در بازار جیب تان خالی شود

تقلب در مایعات :

مخلوط کردن آب در شیر از از منه قدیم مروج بوده و این کار از شکل تقلب ، به یک معمول مبدل شده است ، اما از آوانیکه شیر خشک فراوان گردید ، مخلوط کردن شیر خشک با شیر گاو ، ساختن ماست از آن و یا مخلوط کردن شیر خشک بجای شیر گاو در شیرینی با ب شیرینی و غیره به شکل تقلبی معمولی درآمد

فریب کاران با وجود یکه همیشه حیل های شان فاش می شود ، رنگی دیگر میرزند و نیرنگی دیگر میزنند .

مخلوط کردن گریس در واسلین سابق رواج فراوانی داشت ، اما حالا این تقلب کمی کهنه شده ، و لی دیگری را هم می شنویم .

تقلب در بوت های لیلای امروز معمول شده ، طوریکه بوت های کهنه و خراب در شهر مجدداً ترمیم شده و کف (تلی) انداخته میشود . خریدار وقتی چنین بوتی را بخرد صرف دو یا سه روز بیشتر از آن استفاده کرده نخواهد توانست و من خود درین حصه تجربه به یی حاصل کرده و باری فریب چنین متقلبین را خورده ام ، تبدیل کردن مارك های اموال توریستی ، کم دادن تکه در وقت متر کردن ، کم کردن تکه توسط خیاط در وقت بریدن ، گذاشتن تکه های کهنه بجای استر در دریشی ها ، استفاده از تکه های لیلای عوض تکه جدید در استر

نقش غذا در زیبایی شما

غذا و سلامت به همان اندازه ایست که سلامت با زیبایی مربوط است . پس برای اینکه همیشه سالم باشید خوب غذا بخورید و از پر خوری خودداری کنید .

بخطرات داشته باشید که فقط چهار ماده غذایی اهمیت حیاتی دارند که عبارت است از مسکه ، روغن ، قند ، شیرینی نان ، کچالو اما بیش از اندازه مصرف شوند باعث افزایش وزن می گردد .

اگر میخواهید رژیم بگیری باید غذاهای اصلی را از تقسیم اوقات غذای خود حذف نکنید زیرا نه تنها نتیجه ای نمی گیرید بلکه بیمار و زشت هم خواهید شد . برای کم کردن وزن از خوردن مواد زائد خودداری کنید یا مقدار آنرا تقلیل دهید .

همچنان چار ماده حیات بخش دیگر عبارت است از : شیر : این ماده مغذی سرشار از پروتین اگلیم و یتامین ای و یتامین دی است و برای استحکام ماهیچه ها نرمی و لطافت پوست ، ابریشمین کردن موها ، استحکام

کرتی ها نیز از جمله همین نیرنگ هاست که میتوانیم گاهی آنرا با اندک توجه کشف کنیم

اوزان و ترازو ها !

اوزان و ترازو ها نیز از نظر متقلبین بدور نمانده ، چنانچه تا جاییکه مفتشین بنارواپی و اداره اوزان متریک وزارت تجارت اظهار میدارند ، پیش از ده نوع تقلب را در ترازوها و اوزان کشف کرده اند . . .

تراش کردن سنگهای فلزی کیلو و گرام ، انداختن چنگک در ترازو ، گذاشتن چندین ورق کاغذ در یک طرف پله ترازو دراز و کوتاه کردن تار های ترازو و استفاده از اوزان متروکه از جمله تقلب اوزان بشمار میرود

تقلب معیاری ندارد . . . هر نوع تقلب جرم است و نمیتوان بیسن تقلب معیاری قابل شد . . . و لی بعضی تقلب های دیده شده که به حدنهای بوده و با حیات مردم سرو کار داشته ما نند فروش ادویه تقلبی ، مخلوط کردن مواد مضره بر خورا که باب که باید برای آن تدابیر موثری اتخاذ شود .

تقلب معیاری ندارد . . . هر نوع تقلب جرم است و نمیتوان بیسن تقلب معیاری قابل شد . . . و لی بعضی تقلب های دیده شده که به حدنهای بوده و با حیات مردم سرو کار داشته ما نند فروش ادویه تقلبی ، مخلوط کردن مواد مضره بر خورا که باب که باید برای آن تدابیر موثری اتخاذ شود .

اقسام بوت های شیک و مدرن زنانه ، دستکول های زیبا ارزان ، بمود روز .

آدرس : سرک اول شیر شاه مینه و نمایندگی در منزل تحتانی فروشگاه بزرگ افغان ژوندون

یک قتل و بیست و چهار متهم

بولسوالی خوژیانی تسلیم کرده در آنجا اقرار نموده بود که من حبیب الرحمن مقتول را باخاطر اینکه خانم مرا اختطاف نمود پس او و من را جفت کرده پس از بین بردن ام و بعد از آن خانم خود را خفه کرده بدریای پلخمری انداخته ام که این اقرارش بینه مشارالیه بولایت پامیان رسماً ارسال گردید. متیاقی مرتکبین این جنایت یکی دنبال دیگری دستگیر گردید.

شیاعلی بسم الله مسا عسد اول، خانوالی ولایت پامیان که در عین زمان مستنطق این قضیه بود در باره جسر یان به قتل رسانیدن مقتول و طرح یک پلان وسیع قبلی که در آن بیش از ۲۴ نفر اشتراک داشتند بصورت مختصر چنین توضیحات ارا نه نمود.

از نتیجه اوراق و جریان تحقیق که پیش از چهار صد صفحه شده چنین استنتاج گردید که طرح پلان ماهرانه قتل حبیب الرحمن از همان مرحله اول خیلی دقیق سنجیده شده بود زیرا از یکسو موضوع جرکه قومی که در آن چند هدف نهفته شده بود و از آنجمله اثبات اختطاف خدیجه بالای حبیب الرحمن معلم دزدوز مردم، جلب اطمینان حبیب الرحمن بخاطر این جرکه، اخذ پول نقد از پدر معلم و جلب اعتماد رفیع اشتباه آنها در صورت به مرحله درآوردن نقشه قتل معلم درآینده میتوان نام برد... البته تمام این جریانات چون دقیق وزیر کانه سنجیده شده بود، در صورت تطبیق سراسر به معیار عبدالواحد معلم که دارای تحصیلات عالی بود و نقشه آن نیز بسوی عالی طرح شده بود میبایست از سوی ذکر نقل اجرای این پلان توسط محمد عزیز به مرحله تطبیق گذاشته شده بود، زیرا هم مالک مورت شخصی بود هم دارای ثروت سرشار، وهم رسوخ و نفوذ قومی، و یک تعداد زیاد مجرمین اقارب و خویشا وندان نزدیک وی بود.

هیچ مجرم نخست نماندند و پیشه که روزی بکفر اعمال خود میرسد و به پنجه عدالت و قانون گرفتار میشود، وگرنه ابتدا چنین بی باکانه و متهورانه دست بمسمل خلاف قانون نمیزدند، زیرا سر انجام هر عمل بکفر فتاری سر پنجه قانون و عدالت است، هیچ مجرم را از آن گریز نیست...

عبدالواحد با دار و دسته اش پلان طرح شدگی خود را در ذیل بمرحله اجرا گذاشتند. سر دسته ایشان یعنی عبدالواحد معلم که با محرر محکمه ولسوالی کهورد از سابق آشنایی داشت و هر دوی شان مسکونه ولسوالی خوژیانی بودند، ذریعه نامه های متعدد در مورد حمل سکونت مسو قعیست منزل حبیب الرحمن معلومات فوق العاده کسب نموده و حتی از نزدیک مخفیانه آن جا را مورد بررسی قرار داده بعد از آن که درین باره معلومات خود را تکمیل کرده اطمینان حاصل نمورند که حبیب الرحمن از جا تب آنها خاطر جمع است، اولاً با شوهر خدیجه که مشغول گذشتاندن خدمت زیر بیوف بود موضوع را در میان گذاشته و رضایت وی را نیز جلب کردند. سپس بشمحمد عزیز و اقارب نزدیک وی در تماسی شده باتفاق همه گر نقشه و پلان طرح شدگی را که زمینه آنرا قبلاً مساعد ساخته بودند، شبی رهبا موافقه محرر محکمه ولسوالی کهورد انتخاب کردند که در آنشب در چند کیلومتری واقع

ها با حمله ناگهانی مثل صاعقه داخل منزل حبیب الرحمن میگردد اگر چه وی را با فلکبیر مینمایند، مگر با اینهم مقاومت سختی از خود نشان میدهد و با تفنگچه دست داشته اش بالای عبدالواحد معلم فیر مینماید و حربه گونه چپ وی را مرمی تفنگچه سخت مجروح و ح میسازد تقلا و مقاومت سرسختانه حبیب الرحمن که در جنگال بیرحم یکمده آدمکش اسیر شده است دیری دوام نمیکند این کشمکش که بخاطر مرگ و زندگی صورت گرفته مابین حویلی را مبدل بمیدان بز کشی ساخته است.

بامه این کش و کوب بالاخره با فیر گلوله عبدالواحد در حبه دهن مقتول در حالیکه گردن آرا می شکنند، او را بقتل میرسانند، خدیجه را نا خود گرفته از محل واقعه بدون آنکه کسی کو چکترین سروصدای رانشیده و از آن آگاه شده باشد، فرار مینمایند و از دنبال خود چندین جای لین تیلیفون را قطع میکنند تا کسی به آسانی موفق بدستگیری شان نگردد. البته متیاقی جریان از زبان دروور باز گو شد.

یک نکته قابل تذکر و مهم اینست که اگر چه شوهر خدیجه در آوان وقوع قتل با لای خدمت عسکری حاضر بود که قطعاً مربوطه اش نیز اینهو ضوع را رسماً تصدیق کرده است ولی برای خلاصی متهمین شرعاً بقتل حبیب الرحمن معلم اقرار نموده که شکل تخمینی دارد، چون تمام قرائن و شواهد

مراسم عروسی بر گزار بود و همسایگان حبیب الرحمن بشمول صاحب خانه که دیوار بدیوار هم زندگی میکرد، به محال قتل عروسی رفتند، همه جا خلوت بود، شب هم ظلمانی و تاریک... و مثل آرامش قبیل از توفان... بدینست در باره موقعیت خانه که حبیب الرحمن در آن سکونت داشت، قتل در بین آن صورت گرفته کمی معلومات داده شود: محرر محکمه کهورد در نزدیکی های خانه حبیب الرحمن معلم، زندگی میکرد، زن کلا شویی بنام زینب همیشه لباس وی را می شست. زن بیوه بنام زیاده صاحب خانه معلم بود که همسایه دیوار بدیوارش نیز بحساب میرفت، زن کلاشویی رابطه غیر مستقیم بین محرر محکمه و معلم و صاحب خانه زیاده نامه بود، قبلاً اینها با هم دوستی یکدیگر زمینه را طوری مساعد میسازند که معلم را در درسته بدام قاتلین میاند ازد نخست محرر محکمه با عده رفقایش تفنگ چرس حبیب الرحمن معلم را که زندگانی فوق العاده مختصری داشت با چال و تیرنگ بالای کفام شخص بفروش میرساند.

و سپس توسط صاحب خانه بوا سطره زینب کلاشویی، معلم را مجبور بسا لاین آمدن از اتاق د و منز لسه که بالای صحن حویلی حا کعبت مطلق داشت و موانع برای اجرای نقشه شان میشد به پناه اینک اذکلمکین آن اتاق بگو یلس ما چشم جرائی مینماید، میسازد. هنگامیکه این قسمت نقشه شان با موفقیت اجرا میشود، و شب عروسی نزدیک میشود، مورتوالگا عزیز و همیستان شان آماده است، از حصه چهاریکار تیلیفونی با محرر در تماس میشوند و محرر ضمن رمز ایشان می فهماند «گم ریض خوب است و آماده بردل میباشد» بعد از این تماس تیلیفونی بلا معطلی جانب ولسوالی کهورد برای اجرای نقشه و پلان ماهرانه شان رهسپار میگردد.

ماه مبارک رمضان است. مجرمین در آوان افطار روزه در منطقه دو آب میرسند. کیک و گلجه و میوه جات با خود اتره آورده اند طعام شان را در همانجا یعنی در هتل دو آب صرف مینمایند.

پنجری تأیر مورت را میگیرند، سپس طرف دره که جانب ولسوال کهورد از سرک عمومی دره شکاری جدا شده جلو مورت خود را دور میدهد، ولی حینیکه میخواهند از پل دو آب عبور نمایند، با مخالفت افراد مو طف امنیه پل دو آب که از وضع شان مشتبه شده مواحه میگردند، زیرا مجرمین بهر اندازه ای که زنگ و هوشیار باشند باز هم روحیه خود را میبازند و مورد اشتباه هر کس واقع میشوند. وقتی افراد امنیه باصرار زیاد جانی ها رو برو میشود بعد از یادداشت نمیر پلیت مورت اجازه عبور جانب ولسوالی کهورد را میدهد، مگر مترصدند تا در بازگشت نیز متوجه احوال و حرکات شان باشند، یادداشت نمیر مورت برای دستگیری مجرمین کمک بسزای نموده است. هنگامیکه در فاصله دو کیلو متری محل زندگی معلم میرسند، مورت راهمانجا متوقف میسازند، دروور با عزیز مالک مورت درین مورت بانظار می نشیند، متیاقی آنها دستجمعی طرف منزل معلم هجوم میرند، چون همسایگان همگی به محل عروسی رفته اند، همه جا سکوت مرگباری فرا گرفته است، اطراف و جوانب خانه حبیب الرحمن در چنان سکوتی فرو رفته است که گو بی ادا در آنجا زنده جانی بسر نمیرد. جانی

دلیلی بر خبری وی از قضیه میباشد معذالک اقرار موصوف مدار اعتبار شمرده نشده است و به حیث معاون و حمایت کننده قاتل متهم میباشد.

فضل احمد خارتوال ابتدا نسیه و هیات مستنطق واقعه موارد اتهام و اسمهای مشمول این جنایت را قرار ذیل ابراز داشت:

- عبدالواحد لیسانسه شرعیات که برادر زاده خدیجه است بحیث قاتل حبیب الرحمن و مفقود الاثر نمودن خدیجه نامه بدرجه اول متهم است.
- شمس الرحمن شوهر خدیجه بحیث حامی قاتل تحت اتهام قرار دارد.
- سحر گل بحیث معاون و همکار عبدالواحد معلم در درجه دوم متهم میباشد.
- محمد خطاب که متحیت ادعای ورثه مقتول قرار دارد، در دست اصلاح جرکه قومی رول مہمی را بازی کرده و از مبلغ چهل هزار افغانی بول اصلاح قومی پدر مقتول ده هزار آن را می اخذ نموده مسولیت اتهام آن باندازه سحر گل نام وانمود شده است.
- محمد معلم نیز مانند سحر گل و غیره علاوه بر آن که تحت ادعای ورثه مقتول میباشد مسولیت اتهامش بهمان پیمان وانمود شده است.

عزیز نام تاجر که درین قتل علاوه بر آن که خودش عملاً اشتراک داشته مورت خود را نیز بدسترس جنایتکاران قرار داده بحیث پیشاهنگ دارای اتهام شدید و ناموس شده است.

یک تعداد اشخاص دیگری که در دوسیمه متهم هستند البته بعد از فیصله محکمه و موارد اتهام شان ذکر خواهد یافت و طی راهپسور جداگانه تقدیم خواهد گردید. (انتها)

طفل در آوان خورد سالی

مطلع باشند. بعضی اطفال نا مل در ده ماهگی راه رفته میتوانند. بعضاً تا ۱۶ و یا ۱۷ ماه به این کار قادر نیستند. بعضی اطفال نار مل در یک سالگی به سخن زدن شروع می کنند، در حالیکه یک تعداد تا ۱۸ ماهگی و یا بیشتر هیچ کلمه بز بان نمی آورند. در ختم سال اول، یک طفل بیچاره راه طولانی را پیموده است. والدین وی ضرورت دارند تا بطور روز افزون بدانند که ازین به بعد آنها طفلک بسیار کوچکی ندارند، که بصورت آرام در جای خوشی استراحت کند، بلکه یک جوان متجسس است که به سامان وسائل برای اجرای فعالیت های خود ضرورت دارد.

تا خود قاشق را بگیرد و غذا بخورد. طفل ده و یا دوازده ماهه اکثراً بدیگران پاسخ میدهد. او می خواهد بازی کند. بطور ما هرا نه از دستا ن خود استفاده می کند. اکنون طفل بطور رضائیت بخشی خود را مصروف نگه میدارد. پشک، سنگ و پرندگان توجه وی را بخود جلب می کند. با علاقمندی به آنها مینگرد و می کوشد تا با آنها بازی کند. عبور عرادجات و مردم توجه وی را بخود جلب می کند. آنچه طفل باید انجام دهد، مربوط به تشویق بزرگان است. برای بزرگان مهم است تا بصورت متداوم از تغییرات بزرگی که در آن اولین سال حیات وی بو قوع می پیوندد.

ملالی سترگی

دمستو خمارو سترگو خخه داسی رسوایی هم جو پیری .
ستامستو خمارو سترگو په ماکری اوردی

« طلا محمد اولگری »

عالم په ما خبردی
کله چه ملگری یی ویده وی نود موسیقی او سندرو په اورو لوسره
خومره خوند کوی چه راپا خیری او هغه خه چه په خوب کی لیده په
سروکی ، کی داراز :

سترگو دی جار شمه لایه ... سترگو دی جار شمه جانانه
خوبه ، نه بیدار شه لایه ... «رخشانه رادیو»
یاد اچه :

توری سترگی خماری

درته کرم ناله زاری

دزپه زخم می کاری

شوم رسوا ستا په یاری

«صابر شیرزوی، امانتور»

مونږ دتورو سترگو ستاینه دشاعرانو په شعر کی نه غواړو خکه
شمیر یی زبنت زیات دی (حتی په کابل کی دمزامو سوالکرو نه هم
زیات !!) دټولو یادونه دلته گران دی بلکه غواړو چه دخپلی فولکلوری
ادب ، دخپل ولسی لویی او بی پایانه ادبی پانگی یعنی لنډیو خخه خو لنډ
مثالونه دملاو سترگو او تورو سترگو په هکله دنمونی په توگه راوړو او
وگورو چه دمینی فلسفه ، دزپه خبری خومره پدی کی خان رابنکاره کوی
نو در واخلی ویی لولی .

سترگی دی پیری بنایسته وی

په شوگیر و کی دی خرابی کپی مینه

که توره یم تا به رنخو رکم

د یارانی تا یر په سترگو کی لرمه

په سترگو پوند شی را ته گوره

چه او ربل پر خای می گل کرلی دینه

په سترگو پوند در پسی نه شوم

نکه بادام سوری سوری در پسی یمه

سترگی می مه پاکوه ، ژا یم

چه یار له دره بینوا شپنی یمه

دسترگو تور د ز په ملحه

دجانان غمه په خندا دی تیرو مه

دسترگو تور می ژا سپین کرل

سپین به یی دیار بر قبر بدم چه خاوری شینه

دسترگو توره د ز په سره

دسترگو تور به خر خوم تا به ساتمه

سترگی می پیری و لیدلی

چه پوری ر غیبه م هغه سترگی نه وینمه

(تربلی گنی پوری خدای پامان)

در ددل جوانان

قیمت خفگی والدینم هم تمام شود
نمیخواهم این عمل احمقانه را درین
وقت و زمان انجام دهم .

اما .. اما فامیل نامزدم که
خودم ایشان را یک فامیل منور قلمداد
نمودم ، آنها هم سدی برویم بستند
که گذشتن از آن هم زور و قوت
میخواهد ، و آن اینکه آنها میخواهند
که مراسم عروسی ما در یکی از کلوپ
ها و یا هتل های درجه اول شهر
صورت بگیرد که مصرف آنها دست
کم معادل شصت تا هشتاد هزار
افغانی خواهد شد . در حالیکه من
و نامزدم ب فکر این بودیم که عروسی
ما هم چندان مصرفی نخواهد داشت
و به این ترتیب ما میتوانیم که وسایل
ضروری زندگی فامیلی را کم و بیش
تهیه کنیم . اما حال نمیدانیم چکار
کنیم . آیا شرایط فامیل من و یا
خانواده دختر عملی شود در حالیکه
هر دویش نه منطق اجتماعی داردونه

برایم خیر این کار هم معقول نیست
در هر حال ما هر دو در پی آنیم تا
مراسم عروسی را قسما به تعویق
انداخته و سعی نمایم تا زمینه را
برای مساعد نمایم تا به قناعت هر دو
طرف پر داخته و هر دو خانواده را
از خود راضی ساخته بعدا اقدام
عروسی نمایم .

اما چرا موضوع را غرض نشر به
مجله نوشتیم ؟

بخاطر اینکه در قدم اول همین
دو فامیل من و نامزدم مگر موضوع
را از نظر گذشتانده و بالای پلان
هایشان تجدید نظر نمایند و تائید
اینکه مردم ما حد اقل مشکل عروسی
و دا ماد را درک کرده و کم از کم سعی
کنند تا چند فیصد شرایط و ایجابات
عصر و زمان را بالای خود تعمیل
نمایند .

اکنون با بمیان آمدن

سپیده که میدمد برای فرد فرد ما
پیغام داشت پیغام بسیار پر آرزو و
گرم و حیرت بار و ملت ما تولد
قهرمانانی نو ، نظامی نو و چهره های
از خود گذشته نور ا شناختند ، که
رهبر خردمند نظام جمهوری ازورای
امواج رادیو شادمانه ترین اعلامیه
را بگوشی ملت با شهادت افغان
میرساند :

لیسه زرغونه يك سلسله مضامین
واشعاری را در مورد نظام نوین
و ضرورت بوجود آمدن آن در کشور
تاسیس رژیم جدید قرائت نمودند
که با کف زدن های ممتد و ابراز
احساسات استقبال میشد .

بعدا کنسرتی از طرف گروه چهار
برادر اجرا گردید که تا ساعت شش
و نیم ادامه داشت .
همچنان جمال یکتن از اطفال خورد
سال يك پارچه تمثیلی اجرا نمود که
از طرف حاضرین محفل به گرمی
استقبال گردید .

در اخیر در حالیکه دختران تمثال
بناغلی محمد داؤد موسس نظام
جمهوری افغانستان را با خود حمل
میکردند ، با دادن شعارهای زنده باد
افغانستان و پاینده باد جمهوریت
ابراز احساسات مینمودند .

« دیگر آن نظام سابق پایان یافت
وسر از امروز جمهوریت بجای آن
مستقر شد . »

همچنان طی این محفل محترمه
روح افزا شایان یکی از معلمات آن
لیسه ، پیغله رونا ، پیغله نا هید
سکندری ، پیغله ذبیحه ، پیغله شهلا
و پیغله هاجره زمانی یکمده از متعلقات



بیوری تاب دفع کننده میکروب های مضره آب

اگر می خواهید آبهای نو شیدنی
شما کاملاً اطمینان بخش باشد .

و به امراضی از قبیل کولرا ،
محرقه ، بیچش و دیگر امراض
مکروبی دچار نشوید از تا بلیت-
های ساخت انگلستان که شهرت
جهانی دارد استفاده کنید .

مراجع فروش : -طور عمده نمایندگان
همرد محمد جان خان وات

و برچون : - تمام ادویه فروشی ها
صفحه ۶۰

کامیابی در مبارزه

- ۱- انتخاب يك حوزه فعالیت با در نظر داشتن اهمیت اجتماعی و اقتصادی آن و نظریه علویت ملی آن
- ۲- تشریح و مطالعه مشکلات آنی و نوری که مانع پیشرفت اجتماعی و اقتصادی شمرده می شود.
- ۳- تهیه معلومات علمی برای رفع مشکلات و حل مسایل و تسنیف این معلومات و در فرجام تنظیم آن به شکل دروس مرتب برای کمک به پرسونل فنی پروژه های انتخاب شده.
- ۴- تنظیم دروس به اصول (کل و بیل)
- ۵- نگارش خواندنی برای کورس های حیا تی مورد نظر.
- ۶- تربیه معلمین و آشنا ئی شان به این مواد خواندنی.
- ۷- افتتاح کورسهای سوادحیاتی، نظارت ممتد و ارزیابی آنها پیش نظر مبارزه بابی سواد در افغانستان را بناغلی منتصر، چنین بیان کرد با وجود آمدن و مسلط شدن جمهوریت جوان در افغانستان که مبارزه با بیسوادی در پروگرام آن گنجا نیده شده و همچنان ادا ره ملی سواد و تعلیمات حیا تی کلان سالان تحت ادا ره مستقیم وزیر معارف که قبلا به وجود آمده بود محل تأیید دولت جمهوری نیز قرار گرفته ما را امیدوار به گسترش دامنه این وظیفه ملی ما می نماید اکنون که فعالیت این ادا ره برای پیدا کردن جای مناسب و استخدام پرسونل مورد ضرورت و دریافت کمک ها از مجامع و موسسات بین المللی و مالک دوست جریان دارد و در آینده حوضه های فعالیت سواد آموزی حیا تی را نیز پس از يك مطالعه علمی گسترش خواهد یافت و هم ممکن است در راه ملی مبارزه بابی سواد علاوه بر پروژه سواد حیا تی کردت کو پرا تیفزرا عتی جاریه به صورت مقدماتی کار خود را در چهار حوزه به اساس علویت های انکشافی دولت جمهوری انتخاب کند درین مرحله اداره ملی سواد آموزی پیش از همه چیز متوجه دود هدف عمده خواهد بود.

یکی انکشاف يك سیستم کار برای سواد آموزی حیا تی که در همه پروژہ های انکشافی سراسر افغانستان قابل تطبیق باشد و دیگر اینکه برای تامین هدف دولت جمهوری در جهت مبارزه بابی سواد به سویه ملی یک کادر پرسونل فنی آماده ساخته شود.

در اخیر مدیر عمومی سواد حیا تی علاوه بر اداره مبارزه بابی سواد فاعلیک مجله بخوان و بدان دارد که مخصوص نو سوادا نویسه با سوادا نشر می شود، این مجله که بیش از پانزده سال است که از طرف وزارت معارف نشر می شود قبلا نشر آن از طرف ادا ره تالیف صورت می گرفت ولی اکنون وظیفه آن به عهده این ادا ره است در مورد استقبال مردم ازین پروژه باید گفت که در سیستم سواد آموزی کهنه چون رسم بر آن بود که مردم محض برای آموختن سواد جانب اتاق درس دعوت می شدند به این صورت آنها علاقه بدرس نگرفته و از کورسها فرار می کردند و هم چون در آن انگیزه واقعی برای آموزش سواد در مردم وجود نداشت بنا بر آن کسی حاضر نمی شد به آموختن سواد تما یل نشان دهند لا کن در سیستم سواد آموزی حیا تی طوری که اشاره شد آموزش سواد روی انگیزه های اقتصادی و غیره استوار است که در جهت کسب رفاهیت و بهبود حیات جاریه گروه های منتخب مردم جریان می پذیرد مثلا در بغلان قبل از آغاز کار پروژه سواد آموزی حیا تی هیچ کس حاضر نمی شد در کورس های اکا پر که از طرف مدیریت عمومی معارف آن ولایت تاسیس می گردید شامل شود و لی خوشبختانه برای شمولیت در کورس های سواد حیا تی بیش از يك هزار نفر در زمستان سال گذشته ابراز تمایل نموده و با علاقه مندی خاص دروس آنرا تعقیب می نمودند که به این صورت زمینه توسعه این پروژہ در سایر نقاط نیز دیده می توانیم. و امیدواریم روزی فرا رسد که هیچ بی سوادی در اطراف و اکناف قراودهای کشور ما موجود نبوده و همه مردم ما از سواد بهره مند باشند.

ژبلا

میشود که پروین را ندیده ام نه توقعی از پروین دارم و نه ترس اما بخود اجازه نمی دهم مهر با نی او را فراموش بنمایم، پسر و یسن موسیقی و هنر بشمار میرود اولین مرتبه او بود که اجازه فامیل را در مورد آواز خوانی من کسب کرد و به اثر رهنمایی و اصرار او بود که بعالم هنر پا گذاشتم. لذا اولین مشوقم پروین می باشد و من حرف را تکرار میکنم. البته در قسمت فرا گیری موسیقی بکمال جوانمردی اعتراف میکنم که بدرجه اول مرهون رهنمایی های بناغلی خیال میباشم زیرا فعلا پنجاه فیصد آهنگ های من از ساخته های اوست، بدرجه دوم خلاند، سر مست، مسرور

ننگیالی و استاد هاشم و حتی کسانی که يك پارچه هم برای ما ساخته اند حیثیت رهنما را برای من داشته و من به آن معترفم.

در اخیر باید بگویم که بارویکار آمدن نظام جدید آرزو مندی بزرگ هر هنر مند و از جمله خودم بهبود وضع هنر و بخصوص هنر موسیقی می باشد، بدون شک بعد از این به هنر مندان راستینی که در اثر شرایط نابسامان و غیر مطلوب گذشته دست از کار هنری کشیده بودند و یا عملا کنار گذاشته شده بودند، موقع کار و خدمت میسر میگردد.

امید است با جلب کردن هنرمندان محبوب مردم و از میان بردن قرار داد هایی بشکل اجازه یی تحولات و شکوفائی چشمگیری را در ساحة هنر مشاهده کنیم.

باعرض حرمت
ژبلا

قاسمی

بدنامی ها یش مردم خرابات آنرا قبول داشتند و شما از ترس همان بدنامی نام خود را «آماتور» گذاشتید که اگر اجازه بدهید من این کلمه را «سازنده بوی» معنی میکنم و شما هم اگر از حقیقت انکار نکنید از همین راه زندگی می نمایند یعنی از همین راه سازندگی یا بقول شما «هنر» ولی علت تاخت و تاز شما را برهم سلطان تان یعنی مردم خرابات جز بی اطلاعی تان نام دیگری نمی توان گذاشت.

شما متذکر شده اید که مردم خرابات موسیقی را بحیث حریف قرار دادند و خدمت مهمی به آن نکردند. لطفاً بفرمائید شما و امثال تان چه خدمتی به موسیقی این کشور نموده اید؟

شما از برکت موسیقی نام و نشانی برای خود دست و پا نموده اید و همین سازندگی تان پسول سگرت و لباس و ... تانرا فراهم میکند ... تنها با این فرق که شما سازنده آماتور هستید و مردم خرابات حرفه ای، شما آهنگ های کابی و نقلی را میسرا نیده مردم خرابات آهنگ های همین کشور را.

اگر مردم خرابات بنظر شما زندگی خود را از طریق موسیقی

تا مین نمی کردند پس از کدام راه باید برای زنده ماندن زن و فرزند خود نان پیدا میکردند؟

مردم خرابات موسیقی را بد نام نکردند، بلکه شما آماتور ها با حرکات عجیب و ... موسیقی را بد نام کردید، حال بعوض اینکه مردم از شما سازنده بچه هاشکایت کند. شما شکایت می نمایند شما به مردم خرابات که خالی از هرگونه عوام فریبی هستند تهمت میز نید که موسیقی را بد نام کردند.

قربان این زحمات مرحوم استاد قاسم و دیگر اهل خرابات بود که از يك قرن قبل کمر همت بستند، موسیقی را که بد نام و منفور بود رواج دادند و گوش مردم را به آن آشنا کردند و در مقابل ذهنیت های ضد هنری و تعصب آلود مجامع کردند بعد و قتی که از خیرات سر آنها موسیقی اندکی خوشنام تر شد شما و امثال تان موقع یافتید تا از موسیقی نام ببرید.

آقای هویدا! من درین جوابیه قطعاً خیال حمله بشما را نداشته ام صرف خواستم شمارا ازین تندروی بیجا برای آینده بازدارم، اگر اندکی دقیق شوید و در مورد خرابات و خراباتیان معلومات حاصل کنید آنوقت خودتان پی می برید که تبصره شما چقدر ظالمانه بوده است.

باعرض احترام
ناصر پورن قاسمی

پده سنڌي ختيڻج ڪنبي

دريو ڪلو ڪنبي بشپ ڀڙي او ٽاڪل شويدي چه دا لاسڪاله شمالي بنيلو خڇه د ۱۹۷۶ ڪال په پای ڪنبي نفت مار ڪيٽ ته را توی شي .
 نوموڙي پايپ لاین د ۷۸۹ ميلو په اوڀر دوالي د (پرو دهو) له خليج خڇه چه دلس مليارد پيرول تيلسو ذخيره پڪنبي لاپته شوی ده ، غزول ڪيڙي .
 دالا سڪا په جنوب ڪنبي د (والدز بندر ته) ڪله چه دغه پايپ لاین چه ۴۸ انچه قطر لری ، وغزول شي ، په لومڙي مرحله ڪنبي به د ورځي شپڙ سوه زره پيرولنفت انتقال شي . دغه اندازه به په دوو راتلو نكو ڪلو ڪنبي د ورځي دوه مليون پير لو ته ورسپڙي .
 د الا سڪا تيل به خارجي منابعوته دامريڪي دنفنو د اڀتيا يوه بر خه پوره ڪڙي ، تر ۱۹۷۰ ڪال پوري له دغو منابعو خڇه دورځي ۱۰ مليون د الا سڪا تيل به خارجي منابعوته ويل ڪيڙي چه دلس مليارد پيرول نفتو د ذخيره و نه علاوه له ۳۰ نه تر ۴۰ مليارد پير لو پوري دنورو ذخاڀرو د موند لو امكان هم شته .

بقيه صفحه ۲۵

عصر دراماتيڪ در ۰۰

بلڪه ڪيفيت وارزش عميق معنوي آثاريڪه بمعرض نمايش قرار داده شده قابل توجه ميباشد درامه اي که درين سه سال اخير وبخصوص در سال ۱۹۷۲ نمايش داده شده از نويسندگان بزرگ و دراماتورگهائي نامي مانند ايوان بوکو کانس و جان سلويک مي باشد ودر پهلوي ايندو مي توان از نويسندگان مشهور ديگر مانند او سواد سنارا دنميک استيفن زوکول وارنست اشتریک نام برد اين آثار از ايده الڙي هاي متفاوت نمايندگي کرده متن اين آثار زياد رنگين و آ موزنده هستند کانس دو درام خود را عرضه کرده که متن ايندو درام طبعاً از لحاظ شرايط زماني مکان ووقايع نسبت به هم تفاوت مي باشد . يکي ازين دو اثر يکي بنام «روزکارنوال» و ديگرش «پيش ازآنکه خروسي آذان دهد» نام دارد دو درام ديگر بنام «يک سبو بزرگ» و «يک حلقه براي دونفر» از جان سلو ويک «برج اميد» و «ماجرای يک گدا» از سوادسارادنيک بصورت کميدي ورومانتيک تنظيم گرديده همچنان يک درام از استيفن زوکول بنام جشن خانوادگي و از رانست اشتریک دو درام از جولوس

زو بورف جان وغيره آثار عاالی وپر ارزشي به روی سنڀڙهائي کشور چکوسلواکي بمعرض نمايش قرار گرفته است . در مورد انعکاس نظر منقدين و تماشا کنندگان نبايد منتظر ختم نمايش گرديد بلکه ايجاب ميکنند نقش هريك از آثار را در محل تولد شان بروي صحنه تياتر مورد مطالعه قرار دهيم ودر يک وحدت دراماتيکي وستيڙ آنرا مد نظر بگيريم ما با قاطعيت ميتوانيم در مورد نتايجي که از مباحثه و تحليل بدست مي آيد قضاوت کنيم مثلا نمايش درام ماجرای يک گداگر اثر سلوويک در تياترال راف بوريان پراگ يک حقيقت قديمي را تائيد ميکنند که بهترين کميدي ميتواند بمعرضه اند بهر حال در کنفرانس نهايي جهت بررسي نتايج حاصله از نمايش آثار دراماتيکي کنون چکوسلواکيا به رهبري پروفيسر دکتور رولف ماريسن وسهمگيڙي هاي وسيع متخصصين سواداڙسي بخصوص در باره نقش اجتماعي آثار دراماتيکي چکوسلواکيا به تفصيل بحث شد . طی اين کنفرانس نقاط نظر هنري وايدو آلوزيکي آثار از يابي گرديد .

آزموده

«يک گيلاس مشروب ؟» تشکر . يک بوتل آبجو کافي است . لطفاً از نوع دنمارکي آن ...
 اگر يک جوان که بحواشي باز تکیه زده زانوي چپش را تکان ميداد ، آنجا حضور نداشت ، رستوران بکلي خالي بود .
 وقتی کارلي محتوي گيلاس را جرعه جرعه فرو ميبرد ، پيرا موش را با نگاه کنجکاو برزسي ميکرد ودر ضمن مطالبی را که برایش در آن واحد مهم جلوه ميکرد ، در صفحه حافظه ياد داشت ميکرد . هيڻکه آخرين جرعه را نوشيد ، با رستوران سايکس مانند جيپ واسکت خودش آشنا شده بود .

سايکس دومين بوتل آبجو را از پخجال بيرون کشيد ، پرسيد :
 «خوب آقای کارلي ، يقيناً ميتوانيد اينجا بمن گمکي بگنيد ؟»
 کارلي بشامی گيلاس خود را پرکرد و گفت :
 «يقين دارم ، بلي ، من يقيناً ميتوانم بشما کمک کنم .»

من از صميم قلب از شما تشکر ميکنم آقای کارلي ، در صورتيکه خواسته باشيد واپس بشير مراجعت کنيد ، باز شما خواهش ميکنم اين نامه را بمرجعتش برسائيد ، خيلي مهم است .»

کارلي وقتی پاکت سر بسته را ميگرفت دست بچپ برد تا يول آبجو را ببردازد ، ولي سايکس با اشاره حالي ساخت که لزومي ندارد . کارلي بکبار ديگر بگو شه هاي رستوران نظر افکند واز در بيرون شد .
 در اتوبوس ازدحام نبود ، ولي کار لس عمداً به صيت غلبی نشست ونامه را قسمي گشود که راننده وقتی به آئينه پيشرو نظر مي اندازد ، آنرا نتواند ديد .
 بين پاکت يک عدد کليد با صد دا نه نوبت دده دالري موجود داشت .
 کارلي بقیه روز هاي هفته را مانند روز

بقيه صفحه ۳۶

حادثه در نيمه شب

در اخير سال من با يک تصميم بگيرم که آنرا به محل ديگري ببرم ويا به کس ديگري بدهم ويا در همين جا حفظش نمايد .
 صرف نان صبح به پايان رسيد ، آنتي از چوکي اش بلند شده وگفت :
 «دو شيزه تا مکتيس در اتاق ديگر منتظر است .»
 هنگامیکه صحبت را با جوزف تمام کردی لطفاً به آنجا بيا ، من هم خواهام از نتيجه صحبت شما باخير شوم .
 لي به قلب فشرده گفت :
 «بلي آنتي ، من اين کار را خواهام کرد . لي در حمله که شاخه هاي اضافي درختان را قطع مي کردند جوزف راييه کرد .
 هنگامیکه جوزف نزديک شدن او را مشاهده کرد از کار دست کشيد ودر حالیکه بيلچه ياغياني را به آرامي بالا وپائين مي آورد منتظر ماند ، لي مشاهده کرد که جوزف مقبول تروزيبا تر از آن است که او از اطاق خوابش ديده بود ، جوزف جسورانه منتظر ايستاد تا اينکه لي در مقابلش قرار گرفت . لي گفت :
 «سليم ، دو شيزه اپلتيون ازين خواسته است که با شما سخن بزنم .»
 در حالیکه گلويش را صاف مي کرد تا بتواند بخوبی کلمات را ادا نمايد ووازش

لي ادامه داد :
 «ناتهام
 ژوندون

بره گسگ

خواب راهم دیدم. بره دک آنجا بود. سپس به مطبخ رفته گفتم: «من لاملا فراموش کردم بنو بگویم که مارتینی را برای من فوی نسازی. دلم میخواد وقتی بخانه برمی کردم یک لسی بالای تابلو کار کنم.»

او گفت: (خوب ساعت میشود.)

بره تک در مطبخ هم نبود. شاید در لحظه ای که من دروازه رده وارد شدم، او فرصت داشته. هرار نشد بعدم رسید بعد دروازه مطبخ هانس پت مرتبه صدا داده بود. و غیر از دروازه عمارت این یگانه راهی بود که بخارج از عمارت باز میشد.

من احمق شده بودم. حتی بره دک آنجا بوده وقتی خانوادچاندلی برای خبر کردن او مقابل منزل هانس توقف کرده. او سوار موتر آنها شده و رفته است.

البته اگر آنها توقف کرده باشند دوباره به اتاق بزرگ لارکه زسامی رفته و چند بار به کج و کنار اتاق نظر افکندم. ضمناً تلفنهای راکه در دیوار آویخته بود، دیدم برای من طاققت فرسای بود که بنشینم و صحبت کنم لامحل چند دقیقه دگر باید منتظر میماندم تا مگر از چهره هانس چیزی میخواندم به ندر بیج ناراحت میشدم هانس با گیلان های مارتینی برگشت. او یک گیلان را بمن تعارف کرد سر کشیدم.

نه به خاطر اینکه مشروب حال را بهم زده باشد یا او بول میسازد و من قادر به آن نیستم اما من ذهنت بدستوری نسبت به او داشتم هانس بر سید. «و این کاروبار در چه حال است؟»

جواب دادم (خوب) ما تینسی خود را نوشیدیم او خواهش را قبول کرده و مشروب ضعیفی ساخته بود. غلباً زرموت بود که چندان طعم خوب نداشت. اما دانه زیتون بین آن بیشتر از آنچه درباره اش فکر کرده بودم تاریکتر به نظر آمد شاید صرف با بکار بردن همین رنگ از تصویر چیزی به دست میامد.

از هانس پرسیدم: هانس منزل قشنگی داری. بخصوص دیرترین آن. منم میخواستم یک چنین ویترینی داشته باشم. او شانه هایش را تکان داده اظهار داشت: تسوا زروی مودل کار نمیکنی همینطور نیست؟

در جوابش گفتم: موضوعات آزاد زیاد وجود دارد چه تفاوت میکند اگر از روی مودل کار نشود؟ وانگاه از خود پرسیدم چرا با کسی حرف میزنم که اصلاً نمیفهمد پیرامون چه چیز صحبت میکنم. بطرف کلکین رفته ازین کلکین میشد کارگاه مرادید از آنجا به بیرون نظر انداختم. امید وار بودم بره دک را در حال رفتن بسوی خانه ببینم اما او را ندیدم.

او که اینجا نبود. پس در کجا بود؟ اگر او در اینجا هم بوده و حالا از نظرم پنهان شده یا وقتی که من دروازه رده ام او از آنجا بیرون رفته یا تینسی اکنون در راه بازگشت به منزل بودی و من لایه او را ندیدم.

از جایم برگشته پرسیدم: آقای چاندلرو خانم امروز شام به اینجا آمده بودند؟

«نه خانواده چاندلر را ندیده ام» هانس درختم کلامش گیلان خود را یکدم خالی کرد و از من پرسید: یکی دگر هم میل داری؟ دلم میخواست که می بگویم. اما بر حسب تصادف نظرم به یک پله الماری بر خورد. بصورت کاملاً تصادفی بود. من یک مرتبه داخل آنرا دیده بودم. زیاد چطور نبود اما با اینهم جای کافی داشت و یک نفر میتواند در داخل آن پنهان شود. بهتر گفته آید گنجایش پنهان شدن یک خانم را داشت.

حضرت علی کرم الله وجهه

ملجم غذایی خوب دهنه و بستر نرم برایش تهیه کنند و گفت اگر زنده مانم من ولی خون خود میباشم خواه عفو کنم و یا قصاص نمایم و اگر مردم بمن پیوست سازید که در نزد خداوند یا او اقامه دعوی کنم.

این بود شمه از حیات پرارزش خلیفه چهارم اسلام که در راه اعلای کلمه الله چگونه زحماتی کشید و چه رنج ها را دیدند.

مسلمانان راست که از زند کسی گذشته گان رجال برجسته تاریخ و شخصیت های عالی اسلام عبرت گیرند حرکت آنها را قدم بقدم تعقیب نموده کار نایه های شانرا سر مشق زندگی خویش قرار دهند تا موفقیت نصیب شان گردد.

اجتماعی قلمرو اسلامی گشت اما این مخالفت ها خاموش نگشته کار به کار زار کشید

در تمامی محاربه ها طرفداران علی «رض» نایب بودند.

با لآخره این خلیفه نامدار و دانشمند

اسلام بعد از چار سال و نه ماه خلافت به سن ۶۳ سالگی در هفدهم ماه مبارک رمضان

سال ۶۶۱ م توسط عبدالرحمن بن ملجم جراحت شدیدی را متحمل شده بعد از سه روز جان شهادت را نوشیدند و در شب ۱۹ ماه مبارک رمضان نذر کوفه به خاک سپردند شد.

متکامیکه وجود مبارکش به سخت ترین درد مواجه بود این ملجم را به حضور شمسان آوردند نزدیکان را امر نمودند که برای این

در جوابش گفتم: بلی منسون می شوم. بطرف رفتن گیلان خالی ام را به دستش دادم. او با گیلان ها از اتاق بیرون رفت و داخل آشپزخانه شد. من چانس پله الماری روان شده برای باز کردن آن تلاش نمودم دروازه الماری بسته بود کلید در قفل آن وجود نداشت.

چرا باید یک الماری را همیشه قفل کرد در حائیکه همیشه وقتی از منزل بیرون میرفت دروازه در آمد و کلکین ها را قفل میکرد.

بره کوچک کی ترا ساخته است. هانس از مطبخ بیرون آمد. در هر دو دستش یک یک گیلان ما رتینی پیسود. او متوجه دست من به روی دستگیر الماری شد

یک لحظه آرام سر جایش ایستاد. سپس از تعاشی در دستهایش پدید آمد. به قسمیکه مارتینی بین گلاس ها تکان خورده از لبه گیلان ها کم کم به روی زمین ریخت. با خوشحالی از او پرسیدم: «ها تینسی» تو الماری خود را همیشه قفل میکنی؟

سرافقل است نه قاعده قفل نمیکنم. زود متوجه شد که مرتکب اشتباه شده در حالی که سعی مینمود خودش را استوار نگاه دارد اظهار داشت: «و این ترا چه شده است؟»

در جوابش گفتم: «هیچ». قطعاً چیزی نیست. «اینرا گفته تفنگچه ۴۵ کالیبر خود را از جیب بیرون آوردم. هانس پا وز نیسکه داشت هرگز نمیتوانست فکر حمله بر من را در گله اش راه دهد. زیرا بقدر کافی از من فاصله داشت.

من تینسی برویش زدم و اظهار داشتم: «بند نخراهد شد اگر کلید الماری را بمن بدهی.»

قطرات بیشتر مارتینی به روی سنگفرش اتاق چکید از آن قامت بلند، پیکر نیرومند و سرو کله باوند و قشنگ کاری ساخته نبود او عمیقاً در وحشت و هراس افتیده بود. سعی مینمود آهنگ صدایش طبیعی باشد و در جوابم گفت: «نمیدانم گلسید را در کجا مانده ام. چرا مگر چیزی بنظرت مشکوک می آید؟»

گفتم: «هیچ چیز. اما از جایب تکسان نخور هانس همانجا که هستی بیا نیت» او اطاعت کرد و بدون حرکت باقی ماند. گلاسها در دستش کج و راست میشد اما دانه های زیتون همچنان در میان مشروب شنا میکرد. من او را زیر نظر داشتم. اما

میله تفنگچه بزرگ ۴۵ را بطرف سوراخ کلید پله الماری بصورت مایل تکیا نه گرفتم تا باعث مرگ کسی نشود که در داخل آن پنهان شده بود. من این کار را به آرامی انجام دادم و ضمناً نظرم را از هانس بر نداشتم.

روی ماشه فشار آوردم صدای تیسیر در نصای سالون بزرگ آتلیه بطور وحشتناکی پیچید و من مراقب هانس بودم. وقتی پله دروازه الماری آهسته باز میشد قدری غلب رفته. یک دانه زیتون به روی کاشی های فرش افتیده صدای خفیفی ایجاد کرد. صدایی که ممکن بود شنیده نشود. من ناظر هانس بودم همینکه پله دروازه کاملاً باز شد داخل الماری را دیدم بره دک آنجا بود. کاملاً برهنه.

به روی هانس آتش کردم و او فرو غلتید دست من آفتد آرام بود که با همان یک قیر کارش را ساختم او با یکدمت که روی قلبش گذاشته بود در غلتید. اما بسپود تلاش کرد. سرش با صدای سنگین به روی سنگفرش اتاق خورد.

این صدای مرگ بود که بر خاست. تفنگچه را در جیب گذاشتم و حالا دستم می لرزید. پلیت رسامی هانس بسپوی دستم قسار داشت و کلردنقاشی او هم روی چفتی پلیت افتاده بود.

کارد را بر داشتم و بره دکم را بر پدم بره دک برهنه ام را از میان چوکات بیرون آورده اوله کردم و به روی سینه ام فشردم هیچ کس نباید به آن نظر اندازد. من ایسن تصویر را برای همیشه از دیده هایشان میسازم.

باها هم روان شدیم و دست در دست هم از تبه بالا رفتیم. در روشنی سیمگون ما بصورتش دیدم. سر آخنده بر داشت و او هم خندید. اما خنده او نظیر آهنگ جنگ نقره ای بود خنده من به برگهای گل پژمرده داؤد دی میماند که یک دیوانه تکانش دهد.

دستش از میان دست من لغزید و او رقص کنان خط سفید و باریکی ترسیم کرد وقتی شروع به حرف زدن کرد خنده های او از لای شانه هایش اوج گرفت: عزیزم تو بیاد نداری. بیاد نداری که وقتی پیرا مون هانس و خودم بتو حرف زدیم مرا کشتی؟ تو بیساز نداری که امروز عصر مرا کشتی؟ چطور عزیزم؟ تو بیاد نمی آوری؟ ...

حالت هارادرقیافه هامیتوانم خواند اما تحلیل و تفسیر آن بر این من مشکل میباشد. همانطور که گفتمی توانم صداهای تفکیک نمایم. هانس فریاد زد: «همی و این ا درون پیا». داخل عمارت شدم. بره دک آنجا نبود. لافل در اتاق بزرگ کارگاه هانس ندیدمش. طبعاً عمارت اتاقهای دگر هم داشت. یک اتاق خواب یک مطبخ یک تشناب من میخواستم زودتر همه چارایگرم اما این رفتار من دروازه ادب بود و یک حرکت غیرمعمولانه. بسر حال نمیخواستم پیش از آنکه همه چارانشسته باشم از آنجا بیرون روم.

من پرسیدم: «یک کمی بخاطر بره گسگ ناراحتم. کمتر اتفاق افتیده که درین ناوقت شب از خانه تنهایی بیرون رود. تو او را ندیده ای؟» هانس سر بلوند و قشنگش را بعنوان بی خبری شورداد.

به تعقیب حرفم اضافه نمودم: «تصور نمودم شاید در راه بازگشت سری نزدتسو زده باشد.» تینسی بصورتش زدم و ادا دادم: «شاید احساس تنهایی مرادین لحظه ناراحت ساخته نمیخواهی بمنزل من بروی و در آنجا وین بنوشیم. من صرف و این دارم. اما بقدر کافی.»

طبعاً میبایست او جواب میداد: «چرا در همین جا چیزی ننوشیم.» او همین حرف را هم زد. او حتی از من پرسید. چه میل دارم و در جوابش گفتم: مارتینی میخوام.

چون او میبایست به آشپزخانه برای مخلوط کردن مارتینی می رفت. من فرصت آنسرا بدست می آوردم تا اطرافم را جستجو کنم. هانس جواب داد. او کی. منم مارتینی می نوشیم. یک لحظه مرا عفو کن»

اوبه مطبخ رفت و من بصورتنگاهی به تشناب انداخته سپس به اتاق خوابش رفتم. همه جای اتاق خواب را گشتم حتی زیر تخت



دامتیاژ خواند:
دانیس نشراتی موسسه
مسؤول مدیر:
حسین هدی
دفتر تیلفون: ۲۶۸۴۹
دکور تیلفون ۳۱۶۵۱ (۳۳)
دچاپ مدیر: طوران شاه شهبیم
دارتباط اوخبرنگارانو مدیر:
روستا باختری
فوتو را پور تر: مصطفی (نعیم)

عکاس: محمد ظاهر
پته: انصاری وات
داشتراک بیه
به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر
دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی
به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

فروشگاه بزرگ افغان

با بهترین و قشنگ ترین یخچال های جهان در خدمت شما



یخچال اندست ساخت ایتالیا دارای شهرت جهانی یخچال اندست که در بیش از یکصد و بیست کشور جهان مردم با علاقمندی زیاد از آن استقبال کرده اند.
 یخچال اندست مدرن قشنگ و خوش ساخت.
 یخچال اندست در گرمای تابستان غذای صحتی را برایتان نگهداشته شمارا فرحت میبخشد.
 یخچال اندست را صاحبان ذوق و سلیقه عالی انتخاب میکنند.
 یخچال اندست را از فروشگاه بزرگ افغان بدست آورده میتوانید.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**